

جرمشنگر

گفت آن پارکروگشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Volume.2 No.19 October 2008

شماره ۱۹

ماهنامه روشنگر . سال دوم . شماره نوزدهم اکتبر ۲۰۰۸

تریا . هم بی تقصیر است!



سنگسار

« هویت » « ملی - اسلامی »

و نشریات جمهوری اسلامی

سکوت مرگباری در سالن سینما حاکم بود؛ سکوتی پر انتظار، در انتظار سرانجامی شوم- انتظاری به درازای سفر "مسافرن" قطارهای "آشوتنس"! ناگهان "یکی بود یکی نبود"، "جشنواره سنگ پرانی"، "قانون شرع بود"، "سنگ بود"، "پدر بود"، "شوهر بود"، "حاکم شرع بود"، "فرزند مذکر بود"

و ... اما « انسان و انسانیت نبود »

(فرامرز شیرواند)

برخورد نزدیک از « موج چهارم »
پیرامون « نمایش » لاری کینگ (سی ان ان) - « احمدی نژاد »



در صفحه (2)

کتابچه حقیقت (بخش اول)

در صفحه (4)

همکاری های حزب توده با کا. گ. ب. و جمهوری اسلامی



همبستری مامور اجرای احکام دادگاه انقلاب
با ۱۲۰۰ زن شوهردار

در صفحه (4)

پنج زن در پاکستان زنده به گور شدند
جنایتی دیگر در کارنامه اسلام سیاسی

(سولماز سعیدی - پاکستان)

در صفحه (6)



آیا نظرات محمد در زمان خود پیشرو بوده اند؟
نظریه مرگ و حیات در میان اعراب بدوی

در صفحه (7)



در مورد شاهین نجفی و موسیقی رپ (بخش اول)



در صفحه (9)

پیرامون «نمایش» لاری کینگ (سی ان ان) - «احمدی نژاد» برخورد نزدیک از «موج چهارم»

«یکی بود

یکی نبود» زیر گنبد کبود

«سوالاتی بود سوالاتی نبود»

بنظر میرسید که این اولین «نمایشی» بود که لاری کینگ بر کرده اش سوار نبود - شاید هم پیاده اش کرده بودند! امید است لاری کینگ در سرایشی بازنسنجی ترمزش نبرد، در غیر اینصورت «صلوات - لازم» میشود.

مضمون این «نمایش» (مصاحبه «تمدنها») بیانگر بده بستانهای و معاملات پشت درهای بسته «لابی های» جمهوری اسلامی («انجمنها»، «بنیادها»، «کنگره های ملی - اسلامی»)، با لابی های بنگاه های نفتی امریکایی است. اینگونه نمایشات تلویزیونی صرفنظر از مقدمات، روابط، ضوابط، تدارکات و تبلیغات (پروپاگاندا) آن، هزینه هنگفتی دارد که بطور معمول از طریق فروش تبلیغات و اسپانسرشیپ تهیه می شود. تبلیغاتهای پخش شده طی این «نمایش» جملگی از شرکتهای نفتی امریکایی و شرکا بودند.

نکاتی قابل توجه در باره «نمایش»

معمولا لاری کینگ فاصله خود را با میهمانانش از طریق میز در میان ایجاد و حفظ میکند. مکان این «نمایش» بطور یقین در استودیوی سی ان ان نبود - وجود پرچم رژیم اسلامی خود گواهی بر این مشاهده است.

اهداف:

دلجویی از رژیم اسلامی بلبل ناخرسندیهای پیشین، ترسیم چهره ای ملایم تر از رژیم اسلامی، تشویق به همکاری نزدیکتر، پس از انتخابات امریکا، در منطقه و بویژه در امور عراق و افغانستان، فاصله گرفتن از روسیه و

صحنه پردازی:

- سالنی مدرن و مجلل - گرم و خودمانی، شاعرانه اما نه خیلی شاهانه با دکوراسیون چوبی به رنگ ماهون (سرخ متمایل به قهوه ای) و پرده هایی به رنگ آبی لاجوردی، فرش (موکت) راه راه به رنگ سرخ و قهوه

ای- هماهنگ با نغمه دلنشین مترجم (دوبلر)؛ - میزی کوچک نزدیک اما نه بین دو طرف و در عقب - بیانگر رابطه نزدیک و دوستانه اما محتاطانه؛
- گلدانی پر از گل به رنگ زرد هماهنگ با نور چراغ ها؛

کارگران، بی مذهب، اقلیتهای قومی و مذهبی (بهاییان)، سنگسار و اعدامهای خیابانی؛ تروریسم دولتی، «بنیادهای» ریز و درشت و لابیست های جیره خوار و «جنبش» به اصطلاح «ضد جنگ»، مطبوعات صادراتی «ملی - اسلامی» (ماهواره، رادیو، تلویزیون، روزنامه و بویژه مجله) و

مصاحبه:

صرفنظر از اینکه احمدی نژاد انگلیسی میداند یا نه، استفاده از مترجم، بویژه اینکه «مترجم» پاسخ پرسشها را در گوش مصاحبه شونده دکلمه کند، بسیار «مفید» است. این استراتژی نه تنها از «سوتفاهم های» گذشته



جلوگیری میکند بلکه «مرهمی» بر «زخمهای پیشین» خواهد شد. همچنین این توهم را در بیننده بوجود می آورد که «مصاحبه شونده» «می داند» و «می فهمد» که چه «می گوید».

بنظر میرسید که به جهت پیشگیری از اشتباهات گذشته، متن پاسخها (فارسی و انگلیسی) در اختیار «مترجمین» دو جناح قرار داده شده بود. چهره احمدی نژاد خود بهترین

گواه بر این ادعاست. لری کینگ را «مترجم» یا به بیانی دیگر «دوبلر» مونث متبهری همراهی میکرد. صدای گیرا و سکسی، کرشمه گفتاری «دوبلر» در ادای جملات، نگاه بیننده را از احمدی نژاد می ربود (دل را از دور و زهله را از نزدیک) - حرکات و سکنات گفتاری، تون ملایم، زیر و بم صدای «دوبلر» احساسی «آرامبخش و دو گانه» را به بیننده (شنونده) میداد. این احساس «دوگانگی» در پاسخ احمدی نژاد درمورد همجنسگرایان، بیننده یا شنونده را بگونه ای دچار «توهم» میکرد که شاید در ایران همجنسگرایان و «محکومین به زنا» را با چوب پنبه «سنگسار» میکنند.
به استنباطم در دو مورد، «دوبلر» در گفتار از احمدی نژاد تقریبا پیشی گرفت. «ترجمه» ایشان در پاره ای از موارد بیش از «گفتار» احمدی نژاد، توصیفی و توضیحی بود. بی شک بسیاری مشتاقند تا از گفتار شیرین فارسی ایشان بهره مند شوند. ■

نگارنده: فرامرز شیراوند

- صندلیهای شیک که سرپای شخص را بخوبی نمایان میکرد بگونه ای و در زاویه ای (کمتر از 45 درجه) قرار داشتند که پیامگر: اهداف اشتراک، اختلاف سلیقه و روش، و مهمتر از همه عدم تضاد.

نورپردازی:

سالنی منور به انوار «الهی» که هر دو شخص را عارفانه بوضوح نمایش میداد.

دوربین:

دوربین سمت راست، صندلی، و پرچم بگونه ای و در زاویه ای تعیین شده بودند که احمدی نژاد، پرچم و الله را همزمان میتوان دید (بعید است که این امر تصادفی بود).

سوالات:

بنا به «دلایل نامعلوم» لاری کینگ تنها به سوالات «تکراری و تعیین شده» با پاسخهای از پیش آماده بسنده کرد؛ از قرار سوالات بیشماری از لیست حذف شده بودند از جمله:

سرکوب، دستگیری، زندانی، شکنجه و اعدام مخالفین و معترضین بویژه کودکان؛ بی حقوقی کودکان، زنان،

روشنگر

ماهنامه روشنگر

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستاران:

علیرضا دارابی- علی مشرف
گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا
عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ:

نسخه 5000 کانادا

تورنتو، مونترآل، اتاوا

همکاری شما روشنگر را پربارتر خواهد کرد. برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح و کاریکاتور بفرستید.

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم. مطالب خود را فقط با ایمیل و به فارسی بفرستید. از دریافت مطالب غیر از طریق ای میل معذوریم.

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 66 661

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
2	• برخورد نزدیک از موج چهارم
3	• درنگی گذرا بر جایگاه زن
4	• کتابچه حقیقت
4	• همبستری مامور اجرای احکام
4	• گروه اسلامی در معرض اتهام
6	• پنج زن در پاکستان زنده بگور.....
6	• خود بخوانید و قضاوت کنید
6	• اعتراض دو نهاد بین المللی به
7	• آیا نظرات محمد در زمان خود
8	• صدور حکم مرتد در مورد دو
9	• در مورد شاهین نجفی
10	• جندالله می خندد (ساسان آقایی)
10	• گسترش اعتصاب قضای
10	• کوتاه و پر معنی (دکتر کاوه پارسی)
11	• ثریا . م بی تقصیر است !
13	• بنیادهای مسیحیت (کارل کائو تسکی)
14	• خیام و آن دروغ دلآویز
16	• غدیر به جای حجتیه
17	• گزارشی از مراسم سالگرد 67
18	• نامه ها
19	• خرافه پراکنی در ایران استار

اصلاح و پوزش

در شماره قبل منبع مصاحبه با آقای جمشید هادیان مترجم کتاب کابینال مارکس بجای شماره 299 اردیبهشت 1386 (21 می 2007) نشریه جوانان کمونیست، متأسفانه به غلط شماره چهارشنبه 8 مرداد 1387 این نشریه ذکر شده بود که بدین وسیله اصلاح و پوزش خواسته می شود. در ضمن در مقدمه روشنگر بر مصاحبه مزبور به همزمان بودن دو ترجمه مزبور اشاره شده بود که در این مورد نیز به اطلاع میرساند که به معنای دقیق کلمه این دو ترجمه همزمان نبوده و ترجمه آقای هادیان نزدیک به یکسال قبل از ترجمه آقای مرتضوی یعنی در سال 2007 از چاپ بیرون آمده است.

روشنگر

درونگی گذرا بر جایگاه زن ، آزادی ادیان بزرگ

تقدیم به نشریه گرامی (روشنگر)
 رحیمه توخی (عضو اتحاد زنان آزادیخواه) (۱۶ اگست ۲۰۰۸)

کوران و اجباری وی از مرد، هر دو خواهان تداوم این انقیاد برده وار زن از مرد می باشند. به همین نهج در رابطه با زنان نقش ادیان بزرگ تاریخ نیز چیزی جز این نبوده است. همه ادیان بزرگ به این باورند اولین موجود بشری مرد است؛ مردی به اسم " آدم " که زن، یعنی " حوا " برای اینکه او را از تنهایی بکشد و برایش ناراحتی و درد سر ایجاد کند خلق می شود. انجیل در این زمینه می گوید: « زن را اجازه نمی دهیم که تعلیم دهد، یا بر شوهر مسلط شود؛ بلکه باید در سکوت بماند. زیرا اول " آدم " ساخته شده و بعد " حوا " و " آدم " فریب نخورد؛ بلکه زن فریب خورد...» و در جای دیگری در انجیل چنین می خوانیم: « شوهر سر زن است... زنان نیز شوهران خود را در امری مطیع باشند... (زنان) به جور و فشار شوهران سر فرود آورند، همچون بردگان به برده داران ! ».

در یهودیت فرمان " یهوه " به زن چنین است: « چشمت باید به شوهرت باشد، وی بر تو حکومت خواهد کرد. » مردان در نماز خود تکرار می کردند: " خدایا ترا سپاس گزارم که مرا کافر و زن نیافریدی ! " من با تذکر برخی نظرات دین اسلام در باره زن و نقل از قرآن و... در این فشرده فقط به نکاتی چند در ذیل بسنیده می نمایم:

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما اُنقِبُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ وَاللَّائِي تَخَافُونَ نَشْوَهَ نِشْوَهِنَ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْتِكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا كَبِيْرًا.

مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است. و از آن جهت که از مال خود نفقه می دهند، بر زنان تسلط دارند. پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقت و فرمان خدای را نگاه میدارند. و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاه شان دوری کنید و **برزیدشان**. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ

است: وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ.

و کسانی که زنان خود را به زنا متهم می کنند، گر نتوانند 4 شاهد پیدا کنند می توانند خود چهار بار شهادت بدهند در راه خدا که او از راستگويان است (این عمل را لعان گویند)

بر گرفته از سایت زندیق www.zandiq.com

حال در رابطه زن از دید گاه اسلام، نگاهی به گوشه ای از کتاب محقق و پژوهشگر معروف ایران (علی میر فطروس) بنام « مقدمه ای در اسلام شناسی - جلد ۱ چاپ دوازدهم » می اندازم (اگرچه با دید سیاسی این نویسنده در تضاد و تخالف قرار دارم):

« حقوق و جایگاه اجتماعی زن در نظام اسلامی ، جلوه دیگری از تبعیض نژادی، جنسی و طبقاتی در اسلام است. نظر قرآن حضرت محمد و حضرت علی در باره زن عموماً منفی است. از نظر قرآن ، زنان " گشتزار " مردان اند و مرد، بعنوان مالک ملک، حق هر گونه تصرف و تسلطی را بر زن دارد. این تبعیض بر تر از نظر قرآن ، امری " خدادادی " است. در این دیدگاه کتک زدن و تنبیه کردن زنان بوسیله مردان ، حق طبیعی و مسلم است (۱) ... » ؛ « حضرت محمد در " خطبه و دواع " از زنان بعنوان اسیر هائی یاد می کند که در اسارت مردان، هیچگونه اراده و اختیاری از خود ندارند (۲).

حضرت علی نیز همواره از زن بعنوان " مار " ، " شیطان " ، " گزدم " و " ناقص العقل " یاد کرده است. او خطاب به اصحاب خود می گفت : « ای مردم ! زن ها از ایمان و ارث و خرد ، کم بهره اند... » (۳).

[(۱) نگاه کنید به سوره بقره ، آیه های ۲۲۲ و ۲۲۸ ؛ سوره نسا ، آیه های ۱۱ و ۲۴ و ۲۸ ؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۵۰۶ (۳) نهج الفصاحه ، صص ۲۹۱ - ۲۹۲ و ۳۰۱ ؛ العبر ، ابن خلدون ، ج ۱ ، ص ۴۶۴ . (۴) نگاه کنید به : نهج البلاغه ، ج ۱ ، صص ۱۷۹-۱۸۰ ؛ جلد ۶ ، صص ۱۱۱۴-۱۱۹۳] .

به خاطر خواننده عزیز می آورم که به صد ها تن جهادی (اخوانی) خابن و وطن فروش چگونه به زنان بی دفاع و با عصمت افغانستان در حیطه تصرف شان - به خصوص در کابل - تجاوز کردند و بعد آنان را وحشیانه به قتل رساندند .

من از وضع شدیداً رقتبار زن در شرایط اشغال کشورم توسط امپریالیزم امریکا و شرکا و از ستم و تعدی و تجاوزی که به حقوق آنان و به ناموس آنان بی باکانه صورت می گیرد؛ و در زندان های دولت استعماری بر آنان تجاوز می شود که منجر به حامله گی شان می گردد ؛ و در پایگاههای نظامی امپریالیزم جنایت کار امریکا هم به زور و هم به زر کشانده می شوند؛ در این مختصر چیزی نمی نویسم .

مادران، خواهران؛ دختران گرسنه و زجر دیده که در فکر خود سوزی و خود کشی هستید، زنان عزیز کشور که از جور و ستم نامردان تفنگ به دست و راکت به شانه وسایر باند های وابسته به ایران و پاکستان و عربستان و از اشغال کشورتان توسط امریکا؛ عمیقاً در رنجید. و، ای شما ستمکشان در بند که بیشتر از نصف نفوس کشور را تشکیل می دهید، بیایید متشکل شویم. نیروی خود را در دستر اتحاد و همبستگی بر ضد امپریالیزم و شرکا و باند های چکمه لیس اخوانی شان به سر گله گی کرزی، به تلاطم و جوش و خروش بیابوریم و در عمل ثابت کنیم که لیاقت انسان بودن ، لیاقت زن بودن و حق مساوی با مرد داشتن را داریم .

دستان پر مهر و نیرو آفرین تان در وحدت با مردان مرد (نه با نامردان نامرد که پیشانی بنده گی در آستان امپریالیزم و اجیرانش می ساینند) قادر است خلق های افغانستان را به شور و شورش علیه اشغال گران و نوکران اخوانی ، خلقی ، پرچمی و خادی آنان سمت و سو دهد.

تاریخ بر حضور شما درامر مبارزه و انقلاب و سرنگونی دولت های خود کامه و دست نشانده ؛ بار ها صحه گذاشته و باز هم خواهد گذاشت . ✖

در رابطه با موقف زن در جهان کنونی طور اعم و در کشور اشغال شده ی ما توسط امپریالیزم جنایتکار امریکا طور اخص، مطالبی زیادی وجود دارد که جمع بندی و کشیدن آن بر روی کاغذ چند جلد جزوه ویا رساله را احتوا خواهد کرد. من، فکر می کنم که اکنون در مورد وضع زن می توانم یکی، دو صفحه بنویسم. اینک نگاشته ام را پیوست با سروده ای (" دخترک ... ") برگ سبز گفته پیشکش تان می نمایم .

زمانی که می شنوم که دختری و یا زنی از کشور و یا کشورهای همجوار افغانستان، دست به خود کشی و خود سوزی می زنند، دردی کشنده ای بر تار و پود وجودم می دود، و قلبم را می فشارد. اعمال سخت ننگین، بسیار وحشیانه و عمیقاً ضد بشری که در حق زن افغان روا داشته اند، در ذهنم و در خاطر آزرده ام؛ تداعی می شود :

تصاویری برای هزارمین بار در ذهنم نقش می بندند : که چگونه در دوره ی هجوم کفتاران و کرکسان دهن خونین اخوانی به خاطر رنگ ناخن، انگشتان زنان را قطع کردند؛ زمانی که از زیرچادر، گوشه ای از موی شان نمایان می شد، توسط اجیرشدگان بی آرم، با بی رحمی عجیبی بر جبین با صفایشان میخ آهنی کوبیده می شد، و به دریای کابل پرتاب می شدند.

صحنه های در برابر چشمم به حرکت می آیند، صحنه های از نخستین وار کردن سنگ - که " اجر آخروی اش بیشتر است " - بر زنی تا کمر در زمین گور شده ؛ او را می بینم که به خاطر طفل اش و یا به خاطر اعضای فامیل اش که دیگر آنها را نخواهد دید از شدت زجر غیر قابل بیان؛ حتا گریه هم نمی کند، صدای ضریان قلب رنوف و پر مهرش از میان صدای بهم خوردن سنگ ها شنیده می شود، از پیشانی نجیب اش از سر و روی نازنین اش خون فوران می زند، برادرانش پسرانش همچنان او را سنگباران می کنند، در زیر خروارها سنگ، زنده زنده مدفون می شود.

نمایشی از واقعیت عینی ذهنم را پر می کند؛ خلق آویز زنی که به هیچوجه قادر نشده برای اطفالش کمترین مواد غذایی را تهیه نماید. از همین سبب خودش را دار می زند. در آخرین لحظات زندگی پر مشقت اش با آخرین آرزو های برآورده نشده اش، یعنی به ثمر رسیدن کودکان اش، دیدن جوانی و برومندی آنان، رویاره نمودن جشن عروسی شان، ناز و نوازش نواسه هایش، با همه و همه امیال و آرمانش و با دنیای دوست داشتنی اش وداع می کند و بسوی نیستی روان می شود.

دیدن آن لحظاتی که زنی از صد ها زن ، بخاطر عدم تدارک کمترین مایحتاج زندگی خانواده ی بی سر پرستش، ارزش ها و سنت های پسندیده اجتماعی و تاریخی و باور های دینی و عنعنوی اش را توأم با غرور و سرفرازی یکجا در خاک سیاه دفن نموده با همقطاران قبلاً غلنیده اش، برای فروشی تن و بدن خود، به پایگاه نظامی امپریالیزم امریکا در بگرام می شتابد .

تصور تجاوز سربازان اشغالگر به زنان و دخترانی که از وحشت جنگ و بمباران خانه هایشان می لرزند؛ چهره دختری که به خاطر گپ زدن با یک پسر جوان و حتی یک تبسم زود گذر، توسط برادر " با ناموس "ش چنان خونین و رنگین می شود که داکتر هم از مداوی وی عاجز می ماند؛ ذهنم را شدیداً آذیت می کند .

تجسم کشتن یک زن جوان که در فکر جدا شدن از شوهر ستمگر و " باغیرت " و مسلماننش می باشد؛ احساساتم را سخت جریحه دار می سازد.

دیدن بینی ها و گوش های بریده و انگشتان قطع شده ی زنان و دختران، وتن و بدن های سوخته ی آنان توسط شوهران مسلمان شان.

تجسم خود سوزی دختران بالغ و نابالغی که خلاف خواسته های انسانی ، طبیعی و برحق شان، به ازدواج های اجباری و تهوع آورا مردان مسن، وادار می شوند، سر انجام به مرگ دردناک و خود کشی و خود سوزی آنان منجر می شود، چه درد انگیز و استخوان سوز است.

صحنه های نهایت رقت انگیز سپردن دختران خورد سن و نابالغ ، زیر نام ازدواج اسلامی به دامادان کههن سالگی که خدایی شانرا با تجاوز بر آن نابالغان " ثابت " می کنند و به خود می بالند؛

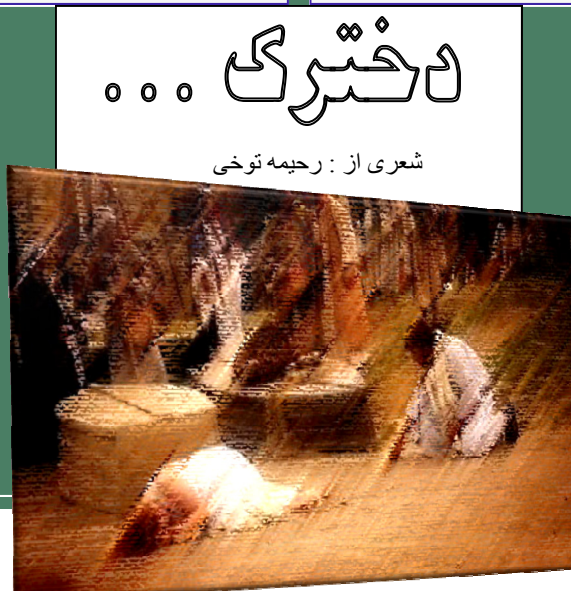
ترسیم حالات روانی دخترکان شش ساله و هفت ساله در نخستین شب ازدواج ، چیغ و فغان این کودکان و نونهالان معصوم در آن شب منحوس که اغلباً منجر به مرگ شان می شود.

منشا همه ظلم ها و ستم ها و خشونت ها و نابرابری ها را در سیستم ها و ساختار ها و نظامات اقتصادی و سیاسی باید جست وجو کرد. مارکس و انگلس به درستی رهنمود داده اند که تنها و تنها مبارزه طبقاتی است که سوسیالیزم و آزادی زنان را تضمین می نماید. زنان و مردان کارگر هر دو تحت یک نظام استثمارگرانه طبقاتی جان می کنند و دسترنج شان به همان نظام سرازیر می شود با اتحاد تمام زحمتکشان (اعم از زن و مرد) است که آزادی زن به دست می آید، مبارزه ای که جهت بر اندازی سیستم استثمار صورت می گیرد باید که از توان همه زحمتکشان سود برده تا استثمار و فشار طبقاتی منتج از آن تاریخاً از بین برود. مارکس در همین باره چنین میگوید " هر کس چیزی در باره تاریخ بداند ، میداند که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون جوشش زنان امکان پذیر نیست ". متکی به حکم فوق

می توان تذکار داد که هر جوشش سیاسی، به خاطر تغییرات بزرگ اجتماعی، نیاز مبرم به طرف و قالبی دارد که در آن مجموع انرژی مبارزان تحول پسند و آزادیخواه به هم برسند.

افلاطون در کتاب جمهوری خود نوشت: « زنان نباید مانند مردان تربیت شوند. در تربیت این دو باید اختلاف و فرق زن و مرد را در نظر آورد و نه تشابه آن دو را ! » همین نظریه های کهنه و عمیقاً ارتجاعی و ضد زن در قرن گذشته از زبان - نظریه پردازان بورژوا - افرادی مثل " ویل دورانت " مورخ بورژوا ابراز گشته است. او در کتاب خود " تاریخ فلسفه " می نویسد: « شجاعت مرد در فرماندهی و شجاعت زن در اطاعت و فرمانبری است »؛ و شاعری در همین زمینه گفته: « سکوت، افتخار زن است » مقایسه افکار و تفکرات دانشمندان گذشته و حال نشانگر این امر است که در رابطه با سرکوب زن و تبعیت کور

جنگ بر رخسار زد ، غریب و غوغا کرد
 اهل محفل از " راز نهانش " آگاه کرد
 مرا فقر و ظلم شوهر ، وادار بدین کار کرد
 مرا خویش وقوم و بیگانه ، ملامت سار کرد
 ملا کک نکاح پیره مرد با کودک بسته کرد
 کین وصلت ، پدر را سرافکنده و شرمنده کرد
 لحظه پی زفاف کفتار ، با دخترک رسید
 سپیده با خنجری خشم ، خرگاه ی شب درید
 مرغکی بال بسته ، ز جنگال کرگس رست
 سحرکه بر چشم بازش فطره خونی حلقه بست



دخترک

شعری از : رحیمه توخی

شبی بود بر اضطراب و درد انگیز و ظلمتبار
 مشاطه تر زین می کرد ، دخترک با نقشه و نگار
 فضای خانه آکنده از ساز و رقص و سرود
 پیره مرد بهر رام کردن صیدش می خواند درود
 همه داشتند نجوا و سرگوشی ها
 که عقد دختر نابالغ نباشد روا
 اشک ندامت و غم ، ز چشمان مادر چکید
 از آن لحظه که چین های جبین داماد بدید
 زحیرت و وحشت ، مو بر تنش راست شد
 سرا پایش ، آتش گرفت و بفریاد شد
 نگاه پیره مرد چون دشنه ، قلب دردمندش درید
 دریغا که از فقر و تنگدستی ، کودکش به زر خرید

همکاری های حزب توده با « کا. گ. ب. » و جمهوری اسلامی در دستگیری و سرکوب انقلابیون و مخالفین در انقلاب ۵۷

کتابچه حقیقت

پیروز دوانی

(بخش اول)

مقدمه - از آن جا که:

الف- حزب توده مادر سازمان های چپ و قدیمی ترین و مؤثرترین این سازمان ها در کشور بوده و بر روند جنبش های مردم میهن ما، مهر خود را زده است، تاریخ این حزب با تاریخ معاصر میهن ما گره خورده است.

ب- یکی از مهمترین و بحث انگیزترین دوران های فعالیت حزب توده ایران سالهای ۵۸ تا ۶۲ بوده و هنوز تأثیر این دوران فعالیت، بر روند کنونی جنبش مردم ما به چشم می خورد و وحشتناکترین و عظیم ترین ضربه و سرکوب علیه این حزب در سال ۶۲ و سپس در کشتار های دسته جمعی زندانیان در ۶۷ رخ داده است.

ج- با گذشت بیست سال از آغاز فعالیت علنی حزب در سال ۵۸ و گذشت ۱۶ سال از سرکوب حزب در سال ۶۲ تا کنون از نحوه عملکرد رهبری حزب، چگونگی ارتباط سازمان نظامی و مخفی حزب با دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی شوروی و چگونگی دستگیری رهبران حزب هیچ گونه اطلاعات و تحلیلی حتی از جانب رهبری ارائه نشده است.

د- کلیه این اطلاعات سوخته شده و در اختیار ارگان های اطلاعاتی امنیتی حکومت قرار دارد و تنها خود حزب بدنه و اعضای حزب و حتی اکثریت اعضای رهبری کنونی حزب از آن بی اطلاع هستند.

ه- هراتفاق که در این دوره رخ داده خوب یا بد، نه تنها جزو تاریخ حزب و تاریخ جنبش چپ کشور بلکه جزئی از تاریخ معاصر میهن ما است، از آن ما است و باید از آن آگاهی یافت.

ما بر آن شدیم که اطلاعات خود را در این زمینه راکه به روشن تر شدن مسایل و قضایای تاریخی حزب، جنبش چپ و جنبش مردمی میهن ما کمک می رساند، ارائه دهیم.

2- منابع اطلاعاتی ما از افرادی از رهبران حزب توده ایران بودند. عده ای در زندان با این افراد در محل و زمان واحدی در حبس بودند و در این رابطه با آن ها صحبت و گفتگو داشتند و عده ای نیز پس از آزادی آن افراد به طور دوستانه پیرامون این مسائل صحبت داشتند. از مجموع تمامی گفته های آن ها، این اطلاعات کسب و جمع بندی شده است. این امر به منزله آن نیست که این افراد رهبری حزب از قصد چاپ این مسائل آگاه بودند، ولی آن ها داوطلبانه، آگاهانه و آزادانه نه تنها در زندان بلکه در دوران آزادی خود، این مسائل را برای برخی از دوستان خود و افرادی که با آنها ارتباط داشتند، بیان می کردند.

3- از رهبران حزب توده ایران، بسیاری اعدام و اندکی قلیل نیز آزاد شده اند. دوستان، هواداران و آشنایان این افراد آزاد شده رهبری حزب، آزاده به منزل آنها رفت و آمد دارند و می توانند با آنها آزادانه به گفتگو بنشینند. برخی از آنها به طور آزاد و داوطلبانه خاطرات خود را منتشر ساخته اند. برخی از آنها که از این مسائل آگاه بودند هم اینک در داخل کشور زندگی می کنند (مانند کیانوری، عمونی، م تفرشی، مهدی پرتوی) و دسترسی به همه آنها مقدور است و برخی نیز در خارج از کشور هستند.

از آن جا که قصد ما افشاکاری حزب و یا شخص خاصی و هدف ما اشاعه دروغ نیست، بلکه منظور ما روشن شدن زوایای تاریک از مهم ترین دوره فعالیت مهمترین حزب چپ آن زمان و در مهم ترین دوره از تاریخ معاصر ایران پس از ۱۳۵۷ است و از آن جا که با کینه و عدوات به هیچ یک از شخصیت های مطرح حزب نگاه کرده و نمی کنیم و از آنجا که خلاف



بسیاری اصل را بر صداقت آنها می گذاریم، بدین وسیله اعلام می کنیم که:

هر یک از مطالب و اطلاعات ارائه شده در این کتابچه را که از سوی همه این افراد تکذیب شود، مصادقانه باطل و نادرست اعلام خواهیم کرد و از طرح آنها پوزش خواهیم طلبید و بار دیگر مطالب صحیح و اطلاعات درست را در سطحی وسیعتر منتشر خواهیم کرد.

4- با توجه به جو عمومی در کشور و وجود حساسیت های ویژه پیرامون مطالب مطرح در این کتابچه، ما این کتابچه را در سطحی بسیار محدود، کپی و توزیع خواهیم کرد و تلاش می کنیم که عمدتاً به دست علاقمندان واقعی به سرنوشت "چپ" و "دردمندان" "چپ" کشور برسد. اما واقعیت آن است که علی رغم همه تلاش های ما و به احتمال بسیار زیادی توزیع این کتابچه از کنترل دوستان خارج و در سطحی وسیعتر نیز پخش شود و به دست دیگران نیز برسد. بدیهی است که طرح مسائل و موضوعاتی که در این کتابچه ارائه شده حتماً مورد سوءاستفاده حکومت علیه حزب توده ایران و نیروهای "چپ" و حتی مورد سوءاستفاده برخی از نیروهای چپ علیه حزب توده ایران قرار می گیرد و از این بابت واقعاً متأسفیم. اما به اعتقاد ما نمی توان و نباید به این بهانه از طرح موضوعات اصلی مربوط به تاریخ یک حزب، جنبش چپ، که در عین حال با تاریخ معاصر ما پیوند خورده و تجربیات گرانقدر و ممتازی را در خود نهفته دارد؛ جلوگیری کرد. بویژه آنکه حکومت بیش از ۱۶ سال است که این اطلاعات را در اختیار دارد و چاپ این کتابچه نه تنها اطلاعات جدیدی به حکومت اضافه نمی کند بلکه این اطلاعات را در اختیار علاقمندان به سرنوشت "چپ" در کشور و "دردمندان" "چپ" میهن ما قرار می دهد. نباید از طرح حقایق ترسید. اگر اشتباهاتی رخ داده، می توان و باید با پذیرش صادقانه اشتباهات و تلاش برای رفع نواقص و جلوگیری از تکرار خطاها، مبارزه استوار تر و در مسیری صحیح تر تدویم بخشید. در عین حال تمایل ما آن بود که در زمان حیات رهبران آزاده شده حزب که از این مسائل آگاه بوده و هستند و اینک در داخل کشور زندگی می کنند، این کتابچه منتشر شود و حتی به نحوی در اختیار آنها قرار گیرد تا در صورت تمایل و علاقه نسبت به آن موضعگیری کنند و اگر اطلاعات و مطلب اشتباهی در این کتابچه وجود دارد تذکر دهند و علاقمندان و "دردمندان" "چپ" میهن را از اشتباه و گمراهی در آورند.

ما اعتقاد داریم نباید حقیقت را زیر پای منافع شخصی و یا مصالح گروهی قربانی کرد، حقیقت را نمی توان تا درازمدت در اسارت نگه داشت. حقیقت را نمی توان کشت، باید آن را صادقانه پذیرفت، بیایید کمک

کنیم، به تشویق حقیقت گوئی، ترویج روحیه پذیرش صادقانه حقایق و در عین حال گسترش مبارزه بی وقفه خود برای پیروزی جنبش حق طبانه مردم.

آری می توان به تاریخ دروغ گفت ولی تاریخ دروغ نمی گوید. این وظیفه ما است که با حقیقت زندگی و مبارزه کنیم، امیدواریم چنین باشد.

ارتباطات حزب توده ایران با "کا. گ. ب. شوروی"

1- ارتباطات غیر رسمی حزب با "کا. گ. ب.":

الف - عبدالحسن قائم پناه: او پس از سرکوب جنبش "فرقه دمکرات آذربایجان" در سال ۱۳۲۵ به شوروی فرار کرد ولی در مرز توسط نیروهای شوروی دستگیر و در یکی از شهرهای مرزی آذربایجان شوروی به مدت سه ماه با کار سخت زندانی و پس از مدتی با شناسائی او توسط نمایندگان فرقه دمکرات آذربایجان

آزاد می شود ولی در زمان آزادی مسئولان امنیتی

شوروی از او تعهد نامه ای می گیرند که در صورت مشاهده هر اقدام مشکوکی علیه اتحاد شوروی باید گزارش دهد. چند ماه پس از آزادی، یک کارمند "پ گ ب" با او تماس می گیرد و با استناد به تعهد نامه وی و تأکید بر وظیفه "انترناسیونالیستی" از او می خواهد که از مهاجرین ایران، از محیط کار و زندگی و حتی از جلسات "فرقه" به طور منظم گزارش دهد. پس از ۱۳۳۲ و انتقال رهبری حزب به لایبزیگ ارتباط او همچنان ادامه داشت و حتی از جلسات کمیته مرکزی حزب به "کا. گ. ب." گزارش می داد و بابت این گزارش ها به او پول می دادند، تأکید "کا. گ. ب." آن بوده که این ارتباطات باید کاملاً محرمانه باشد تا زمان ورود به ایران این ارتباطات حفظ شده و سپس خود "کا. گ. ب." این رابطه را قطع می کند.

ب- مهدی کیهان: او پس از سرکوب "فرقه دمکرات آذربایجان" در سال ۱۳۲۵ به شوروی فرار کرد و در آن جا همانند "قائم پناه" به عنوان مأمور "کا. گ. ب" عمل می کند و پس از انتقال رهبری حزب به لایبزیگ، ارتباط او تا سال ها ادامه می یابد. اما قبل از ورود به ایران و در همان لایبزیگ، ارتباطات او توسط "کا. گ. ب." قطع می شود.

ج- احمد علی رصدی: او نیز همانند "قائم پناه" و "کیهان" از ۱۳۲۵ به خدمت "کا. گ. ب." وارد می شود، او قبل از قیام ۵۷ مسئول سازمان جوانان حزب در "مسکو" بود، پس از ۵۷ و ورود به ایران همچنان این ارتباطات حفظ شده بود. در ۵۸ دوبار برای دیدن خانواده خود به شوروی سفر می کند و بار دیگر با او تماس گرفته می شود ولی پس از برگشت به ایران "کا. گ. ب." ارتباطات او را قطع می کند.

د- انوشیروان ابراهیمی: پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بهبودی رابطه شوروی و ایران سازمان "فرقه" در شوروی به "پناهندگی سیاسی" تبدیل نام داد و این سازمان با اداره مهاجرت شوروی در باکو ارتباط داشت، مسئول ارتباط "پناهندگان" با اداره مهاجرت "انوشیروان ابراهیمی" بود. رابطین "اداره مهاجرت" که از "کا. گ. ب." بودند از مسئولان "پناهندگان" خبر و گزارش می خواستند و "انوشیروان ابراهیمی" موظف به ارائه این گزارش ها بود.

ه- فروغیان: نقش محوری را در ارتباطات "کا. گ. ب" با عوامل خود در حزب داشته است، وقتی در سال ۶۱ از جانب شوروی ها اعلام خطر یورش به رهبری حزب می رسد، آنها به اولین کسی که دستور خروج از ایران را می دهند "فروغیان" است. "فروغیان" و "صدری" در سال ۵۸ یک

ادامه در صفحه (۵)



همبستری مأمور اجرای احکام دادگاه انقلاب با ۱۲۰۰ زن شوهر دار

در اوائل انقلاب یعنی خرداد ماه 58 جوانی با ریش و تسبیح و جای مهر بر پیشانی به نام «حسام» به عنوان مأمور اجرای احکام دادگاه انقلاب - مصادره، جلب افراد به زندان و تبعید و... - وارد خدمت در دادسرای انقلاب شد. حسام به ظاهر بسیار متعصب و نماز شب خوان بود. خلخال، موسوی تبریزی، اسدالله لاجوردی و... بسیار به او اعتماد داشتند، و تقیید احکام سخت را به او می سپردند. حسام برخلاف بسیاری از همکاران و دوستانش در دادگاه انقلاب ماند و تا چندی پیش به عنوان رئیس اجرای احکام دادگاه انقلاب مشغول به کار بود. دستگیری و اقول ستاره بخت او خیلی ناگهانی و تعجب برانگیز بود. با بودن پدری که علاوه بر نمایندگی ولی فقیه تولیت امامزاده مشهد اردهال کاشان را نیز عهده دار است کسی فکر نمی کرد حسام دچار وضعی شود که امروز با آن روبروست. مطابق اعترافاتش او از سال 58 تا امروز با 1200 زن شوهر دار که همسرانشان به دلیلی در زندان دادگاه انقلاب بوده اند گاه با تهدید و زمانی با وعده آزادی همسرانشان، ارتباط نامشروع جنسی داشته است. آخرین بار او در حالیکه پس از همبستری با همسر یک روحانی زندانی در خانه او غسل کرده و به نماز ایستاده بود، دستگیر شد. ■ برگرفته از

گروه اسلامی در معرض اتهام توطئه گری و دروغگویی

ناتالی اویراین؛ 8 سپتامبر، 2008

بزرگترین سازمان اسلامی استرالیا بار دیگر در اثر نزاع های درونی به لرزه در می آید.

مسئولان بزرگترین سازمان اسلامی استرالیا، که درگیر دست و پنجه نرم کردن برای کسب رهبری سازمان مزبور هستند، یکدیگر را متهم به "توطئه چینی شیطان صفتانه"، "اعمال تبه کارانه" و "دروغ های بیشمارانه" کرده اند. فدراسیون شوراهای اسلامی استرالیا در چهار ماه گذشته بر سر این که چه کسی رهبری سازمان را به دست گیرد، دچار مجادلاتی گسترده بوده است. این مجادلات، که شامل اقداماتی قضائی می شود که بنا به برآوردهای انجام شده حدود 700 هزار دلار خرج برداشته، سرانجام از دادگاه عالی استرالیا سر درآورده است. اعضای هیئت اجرایی فدراسیون آن قدر ادعاهای متقابل مطرح کرده اند که ایمیل هائی پخش شده که این وضعیت را مسخره خوانده و از اعضا خواسته است که "تماشا کنید و کیف کنید: سریال کمدی اسلامی با بازیگری..." و اسامی هیئت اجرایی فدراسیون را به عنوان بازیگران و تولیدکنندگان این نمایش ردیف کرده است. هفته گذشته اقبال پتل نامه سرگشاده ای به اعضا نوشت و در آن مخالفان خود را به دروغ هائی بیشمارانه و رفتاری لات مآبانه متهم کرد، و با این همه از آنها خواست که این "زخم چرکین" را مداوا کنند و آینده را مد نظر قرار دهند. اما در گزارشی مطبوعاتی هست سلی، مشاور حقوقی افتخاری فدراسیون، اظهار داشت که این مجادله "تازه شروع کار است و تعدادی از اعضا صدیق و قدیمی فدراسیون همچنان آقای پتل را پاسخگوی کارهایش خواهند دانست.

"او همچنان به دم زدن از لزوم حذف نکردن و شمولگرانی ادامه می دهد. اما سوابقش نشان دهنده گرایش او به حذف کردن است. حذف چهل شورا از فدراسیون و سرهم بندی کردن دست کم 10 شورا روی کاغذ به منظور تغییر دادن تعادل قوا به نفع خود." دیروز به آقای پتل نتوانستیم دسترسی پیدا کنیم. ■

از کارکنان سفارت شوروی (کوزیتچکین) مدتی پیش ناپدید شده و تصور شوروی ها آن بود که این مسئله کار دولت ایران باشد، البته مأمور شوروی تأکید کرد که ناپیدایی کارمند سفارت به رابطه او با حزب مربوط نخواهد شد، زیرا وی گزارشاتش را مستقیماً به مسکو ارسال می کند و به سفارت ارائه نمی داده است. پس از یک جلسه دیگر مأمور شوروی قراری با آذرنگ اجرا نکرد و احتمالاً از طرف مسکو فراخوانده شد و بدین ترتیب از اوایل ۱۳۶۱ ارتباط مأمور شوروی با آذرنگ قطع شد.

در اوایل ۶۱ کیانوری به پرتوی می گوید که باید فردمطمئنی برای ارتباط در شرایط اضطراری (ارتباط ذخیره) با شوروی به غیر از این رابط موجود پیدا کرد که پرتوی "شاهرخ جهانگیری" را پیشنهاد می کند، شاهرخ جهانگیری و پرتوی سرقرار با کیانوری می روند و کیانوری به آنها می گوید که باید ارتباط با شوروی را در شرایط اضطراری حفظ و دستورات آنها را به طور کامل و بدون چون و چرا اجرا کنند. همان شب تماس جدیدی با مأموران جدید برقراری می شود و کانال جدیدی تا زمان ضربه حکومت به حزب و سرکوب حزب ادامه پیدا می کند. شاهرخ جهانگیری از طریق پرتوی و گاهی مستقیماً با کیانوری ارتباط برقراری می کرد، در ضمن قرار اضطراری جدیدی گذاشته بودند که اگر حزب سرکوب شد، چگونه ارتباط آن با شورویها برقرار شود و ادامه پیدا کند، هم چنین قرار گذاشته شد که برای خروج افراد از کشور، چه کسانی و در چه تاریخی و از کدام مرز با کدام پارول های معینی باید خارج شوند. جهانگیری ناراحت بود که مأمور شوروی مخفی کاری را رعایت نمی کرد مثلاً در سرقرار با ماشین سفارت می آمدند و وقتی ماجرا را به کیانوری می گفت، کیانوری پاسخ می داد که آنها بهتر می فهمند، حتی در اواسط ۶۱ یک بار در جلسه ای که پرتوی و کیانوری و جهانگیری در خانه جهانگیری تشکیل داده بودند، مأموران رابطه شوروی همان روز به منزل جهانگیری تلفن می زدند و بدون هیچ پرده پوشی از طریق تلفن می گوید که مأمور ما که گم شده بود سر از "لندن" در آورده است و برادر بزرگتر (منظور کیانوری بود) باید از کشور خارج شود، جهانگیری به این گونه صحبت کردن از پای تلفن اعتراض می کند ولی کیانوری می گوید، مسئله مهم بوده که آنها اینطور حرف زده اند. فردای آن روز رادیوی "بی بی سی" خیر پناهندگی دیپلمات سفارت شوروی در تهران به نام کوزیتچکین به لندن را اعلام کرد، پس از آن (۵ یا ۶ ماه قبل از دستگیری پخش اول از رهبران حزب) کیانوری در جلسه هیئت دبیران صحبت می کند و می گوید که شوروی اعلام خطر کرده و گفته که او همه رهبران حزب باید خارج شوند و اولین کسی که شوروی ها تأکید داشتند برود "حبیب اله فروغیان" بود در همان جلسه رهبری حزب حتی سازماندهی خروج از کشور را انجام داده و قرار شد جوانشیر (مسئول تشکیلات) و محمد علی عموی (مسئول روابط عمومی) در ایران بمانند ولی کیانوری در جلسات بعدی هیچ وقت این مسئله را دوباره مطرح نکرد و هیچ یک از رهبران نیز بار دیگر پیگیر این مسئله نشدند. در ۱۷ بهمن ۶۱ ضربه اول به حزب توده ایران وارد شد. چند روز بعد از دستگیری تعدادی از رهبران حزب اطلاعاتیه دادستانی مبنی بر جرم جاسوسی آنها صادر شد، پش از پخش آن اطلاعاتیه مأمور روابط شوروی به جهانگیری زنگ می زد و می گوید که نگران نباش، مسئله ای نیست ولی دیگر با من تماس نگیر و من خودم تماس می گیرم. آن رابطه هم قطع شد و مأمور شوروی دیگر هیچ وقت تماس نگرفت. ■

از منزل بیرون آمده و در مسیر مشخصی حرکت کند تا تعقیب بودن او را واری کنند پس از این دوباره جوانشیر با پرتوی برای دیدار مأمور شوروی قرار می گذارد و آن مأمور می گوید که: هاتفی کاملاً و مطمئناً تحت تعقیب است زیرا خود مأموران شوروی هاتفی را تحت نظر قرار داده اند و متوجه شده اند که او تحت تعقیب مأموران حکومت است، او همچنین تعدادی شماره تلفن و آدرس چند منطقه و نشانه چند خانه را که تحت نظر و کنترل و تعقیب حکومت هستند را ارائه داد. البته منبع اطلاعاتی آنها رکن دوم ارتش، اطلاعات نخست وزیری، اداره هفتم و هشتم ساواک سابق بود که شوروی ها در آنجا نفوذ داشتند، این مسائل موجب خوش بینی کیانوری شده بود زیرا فکری کرد که هر نوع اطلاعاتی از کنترل حزب توسط این ارگان ها با کمک شوروی به حزب داده می شود و بدین وسیله شورویها با نفوذ خود می توانستند حزب را در جریان خانه ها و تلفن ها و افراد تحت تعقیب قرار دهند و لذا تمامی حواس متوجه این مسئله شده بود، در حالیکه از اطلاعات سپاه غفلت کردند و آنها را به حساب نمی آوردند، حتی سپاه اطلاعات واقعی به رکن دوم و نخست وزیری نمی داد و همواره به اشکال گوناگون مخفی و علنی (برای هشدار) کیانوری را کنترل می کرد، پس ارکنار رفتن هاتفی، دوباره پرتوی از تشکیلات علنی به مخفی رفت و دوباره مسئول سازماندهی تشکیلات مخفی شد.

از نیمه اول سال ۶۰ با سازمان دهی مجدد سازمان مخفی، فاطمه مدرسی تهرانی (سیمین فردین) و "سعید آذرنگ" به پرتوی وصل شدند و جالب آنکه در عین حال سیمین و سعید که در تشکیلات مخفی بودند هفته ای یک بار با مریم فیروز و کیانوری یعنی شخصیت های رهبری علنی حزب دوره و جلسه تفریحی داشتند. کیانوری و جوانشیر در زمان قطع شدن رابطه هاتفی با شوروی ها از اوایل ۶۰ "آذرنگ" را به عنوان رابط با شوروی فرستاده بودند و سعید آذرنگ مستقیماً در این کانال با کیانوری ارتباط داشت، کیانوری در اواخر ۶۰ به پرتوی می گوید که به آذرنگ تأکید کند که به اطلاع ما موران شوروی ها "برسانند که به حزب خبر رسیده که جمهوری اسلامی از پلیس مخفی آلمان در رابطه با تعدادی افراد اطلاعات خواسته که از جمله نام هاتفی در بین آنها است. در این دوران یک بار مأموران مبنی و رابط شوروی به منزل جوانشیر تلفن می زدند و با او قراری می گذارد، جوانشیر به پرتوی می گوید که تلفن او کنترل است و حتی خود مأموران شوروی گفته اند که کنترل می شود پس به جای او پرتوی سرقرار برود، پرتوی سرقراری رود و ماجرا را می گوید. مأمور می گوید که جوانشیر قبلاً گفته بود که دوستانی در پایگاه شکاری تبریز دارد و قرار بود از طریق آنها امکانات و اطلاعات تهیه شود و حالاً می خواسته نتیجه را بپرسد. این ماجرا موجب عصبانیت موقتی کیانوری و انتقاد اومی می شود و می گوید که مأموران شوروی جان همه را به خطر می اندازند و موقعیت را درک نمی کنند، ولی علی رغم این مسائل، روابط میان مأموران شوروی و سازمان مخفی و حتی شبکه علنی حزب ادامه می یابد، یکبار دیگر مأموران مبنی شوروی، پرتوی را همراه آذرنگ ملاقات می کند و به آنها می گوید که یکی

پرتوی یک "رادیو" می دهد و به وی می گوید که سر ساعت معینی روی موج متوسط و در ساعت معینی علائمی می فرستد و هر علامت معنایی خاص و مشخص دارد (مثلاً اینکه سر ساعت قرار بیا یا سرقرار بیا یا تحت تعقیب هستی یا خانه را پاک سازی کن . . .). و گفت برای آنکه حجم اسنادی که پرتوی می آورد زیاد و انتقال آنها خطر آفرین است، بهتر است از آنها عکس بگیرد و فیلم را به مأمور بدهد و یک دستگاه عکسبرداری از اسناد نیز به پرتوی می دهد و تأکید می کند که ترکیب نور فیلم طوری است که در ایران نمی توان آن را چاپ کرد، پرتوی حتی یک بار هم یک حلقه فیلم از اسناد به شوروی می دهد، در این بین کیانوری از شوروی ها "سلاح کمری" برای اعضای هیئت دبیران حزب خواسته بود که از طرف "گاگیگ" تحویل گرفته بود. اطلاعات مورد علاقه شورویها که تهیه آن را از حزب خواستند تنها به فن آوری تسلیحاتی محدود نمی شد، بلکه آنها اطلاعات درباره همه امور مهم و حیاتی ایران اعم از سیاسی، نظامی، اقتصادی، روابط خارجی و غیره را طلب می کردند و حزب در حد مقدرات خود آنها را تهیه و در اختیار مأموران شوروی قرار می داد، از سوی دیگر در در همان دوران "گالیگ" آوانسیان" توسط شرکت بازرگانی خود به نام "تایپ نشنال" اطلاعات میان کیانوری و اتحاد شوروی را ردیبل می کرد. در مرداد ۵۹ پرتوی دستگیر و سه ماه زندانی می شود، ولی تا یک ماه و نیم پس از دستگیری پرتوی شبکه مخفی و حزب خانه پرتوی را که محل نگهداری اسناد سازمان نظامی بود پاکسازی نکرده بودند تا آنکه افرادی به نام های "علیرضا خدائی" و "رحمان هاتفی" (حیدر مهرگان) برای پاکسازی اقدام کردند، پس از آزادی پرتوی و با توجه به تحت تعقیب بودن او مسئولیت تشکیلات مخفی در اواخر آذرماه یا اوایل دی ماه ۵۹ به "هاتفی" واگذار شد اما از آنجا که تشکیلات سازمان مخفی از تشکیلات سازمان نظامی جدا شده بود، رهبری حزب، مسئولیت سازمان نظامی را به دست هیچ کس نسپردند و از این رو مسئولیت همچنان در دست پرتوی ماند تا در فرصتی مناسب فرد دیگر برای جانشینی او تعیین شود ولی همچنان پرتوی در سمت خود باقی ماند. در این زمان ارتباط پرتوی با سفارت قطع شد ولی کیانوری به او گفت که اگر اطلاعات را کسب کردند به فاطمه مدرسی تهرانی (سیمین فردین) بدهند. ارتباط با شوروی به رحمان هاتفی سپرده شده بود، ولی یک بار دیگر به خواست جوانشیر "پرتوی" مأموران مبنی شوروی را دیدار کرده و آن مأمور کاغذی از لیست نیازهای نظامی شوروی را به پرتوی ارائه می دهد، ولی ارتباط بعدی برقرار نشد. تا اسفندماه ۵۹ پرتوی معاون جوانشیر در تشکیلات کل و همچنین مسئول آموزش به همراه احسان طبری بود و فعالیت علنی می کرد و حتی با جوانشیر در خیلی از ارگانها شرکت کرده و با اکثر رهبران و اعضاء فعال حزب آشنا بود. در اسفندماه ۵۹ کیانوری و جوانشیر می گویند که اطلاع یافته اند که هاتفی تحت تعقیب است و به پرتوی رهنمود می دهند که هاتفی باید ارتباطات خود و سازمان مخفی را منجمد کند، پرتوی با هاتفی تماس گرفته و می گوید که تحت تعقیب است و ارتباطات خود را قطع کند، به هاتفی گفته می شود که روز معینی



رابطه با شوروی باید سوار می شود (F بیرون آورده شوند و فتوکپی بگیرند و تعدادی از این اشیاء در رابطه با موشک فنیکس) که روی ۱۴ موشک دراگون (که روی تانک سوار می شود (وموشک هاریون) که روی کشتی سوار می شود)، نیز توسط افرادی از سازمان مخفی و نظامی بیرون آورده شد، به دستور کیانوری قرار شد که همه اسناد تحویل فرج اله میزانی (جوانشیر) شود و وی آنها را به مأمور شوروی تحویل دهد. یک کارتون جزوه و نقشه (اطلاعات) به جوانشیر داده شد و جالب آنکه جوانشیر که مسئول تشکیلات علنی کل حزب بود، او مسئول تحویل این اسناد محرمانه به جاسوس شوروی می شود، خود کیانوری هم از طریق فردی به نام "چاردهی" با چندتن از همافران و هم شخصاً با چند افسر عالی رتبه نیروی دریایی جلسات علنی داشته که در سال ۶۱ به بخش مخفی واگذار کرد. "جوانشیر" مدتی بعد اعتراض می کند که "این کار من نیست" و کیانوری و جوانشیر تصمیم می گیرند که محمد مهدی پرتوی را مستقیماً به مأموران مبنی شوروی وصل کنند تا اطلاعات کسب شده را پرتوی مستقیماً به آن مأمور بدهد. در اوایل فروردین یا اردیبهشت ۵۹ ارتباط پرتوی با مأموران مبنی شوروی و ظاهراً مقام دیپلماتیک سفارت شوروی برقرار می شود، او به پرتوی یک دوربین "هدیه" می دهد، پس از آن جلسه دیگری با حضور سرهنگ شوروی و جوانشیر و پرتوی در "مطب دکتر دانش" بدون حضور و اطلاع دکتر دانش) برقراری می شود، ۶ قرار اجرا و بسته های اطلاعاتی در ویدل می شود و سپس آن مأمور قرار ارتباط با شخص دیگری را برای پرتوی برقرار می کند، این شخص جدید (مأمور دوم) به

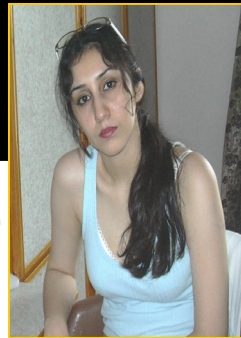
روشنگر متعلق به شماست.

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار آن پاری رسانید.



پنج زن در پاکستان زنده به گور شدند

جنایتی دیگر در گاونامه اسلام سیاسی



سولماز سعیدی- پاکستان

امروز پنج زن جوان به طور وحشیانه ای قربانی رسم و آیین های ضد بشری اسلامی شده و جنایات هولناک دیگری بر کارنامه سیاه اسلام رهبران ملی و مذهبی پاکستان بودند.

این ۵ زن در ناحیه شمال غربی پاکستان (بلوچستان) زنده بگور شدند. برادر کوچک صدیق عمرانی، از استادان و یکی از رهبران برجسته حزب مردم پاکستان (حزب حاکم)، عاملین اصلی زنده به گور کردن این زنان میباشند. این در حالیست که پس از یک ماه که از واقعه میگذرد، پلیس هنوز متهمی را در این خصوص دستگیر نکرده است.

این قتل ناشی از ناموس پرستی در روستایی دور به نام "بابک کوت" که ۳۰۰ کیلومتر با مرکز استان (کوئته) فاصله دارد رخ داد. قربانیان این قتل ۳ دختر در سنین ۱۶ تا ۱۸ سال بودند. دو دختر نوجوان محصل که در کلاس های ۱۰ تا ۱۲ درس میخواندند. دو زن دیگر که یکی عمه فوزیه نام داشت و دیگری مادر یکی از دختران نیز قربانی این جنایت شوم شدند.

همه این زنان در خانه ای واقع در همین روستا جمع شده بودند برای رفتن به دادگاه مدنی واقع در شهر اوستا محمد تا سه دختر بتوانند با مردانی که دوست دارند، ازدواج کنند.

و این تصمیم آنها بعد از روزهایی سخت و رودر رویی با خانواده برای این موضوع و مخالفت خانواده بوده است.

وقتی خبر نقشه آن‌ها به گوش دیگران رسید، عبدالستار عمرانی - برادر وزیر- همراه با شش نفر به آن جا رفتند و آن‌ها را با زور اسلحه سوار جیبی با پلاک اتومبیل‌های دولتی بلوچستان کردند و به منطقه دوردست "نوابادی" در حوالی "بابک کوت" بردند.

بعد از رسیدن به آنجا، عمرانی و دیگر همدستانش سه دختر بیگناه را که تنها به دنبال زندگی آزاد و

انتخاب همسر دلخواه خود بودند، را به زور از داخل ماشین بیرون کشیده و مورد آزار و خشونت فیزیکی قرار دادند. بعد از این شکنجه های حیوانی آنها را داخل گودالی هل دادند و در حالی که آنها هنوز زنده بودند روی آنها را با سنگ و خاک میپوشانند. دوزن مسن وقتی برخورد ناعادلانه این جانوران با دختران را دیدند (در حالی که دختران هنوز زنده بوده و برای نجات خود شیون می کردند تلاش کرده مانع اجرای این عمل پلید شده و برای نجات این دخترها تلاش می کردند. اما عمران و همراهانش با شقاوت و بیرحمی بی نظیری آن دو زن را نیز به داخل گودال هل دادند و آنها را نیز زنده به گور کردند.

کسب اطلاعات دقیق‌تر مشکل است، چرا که پس از گذشت یک ماه، پلیس هنوز این پرونده را به ثبت نرسانده است. وزیر استان چنان پرنفوذ است که پلیس جرأت نمی‌کند جزئیات قتل را آشکار کند.

خانواده قربانیان نیز از هنگام وقوع حادثه خانه خود را ترک کرده‌اند و معلوم نیست که در کجا ساکن هستند.

نماینده مردم بلوچستان در خصوص این فاجعه جنایتکارانه اعلام کرد: من از ادامه یافتن چنین اقداماتی حمایت می‌کنم. تنها کسانی که تن به اعمال غیر اخلاقی می‌دهند باید نگران اینگونه مجازات باشند. این یعنی فرمان جهاد دادن به هر مردی که با هر دلیلی بتواند همسر یا دخترش را به قتل برساند.

این نه اولین و نه آخرین اتفاقی است که در بلوچستان و به دست جانوران اسلامی بلوچ و افراد با نفوذ در دولت رخ میدهد. چنین جنایتی را یک سال و چند ماه پیش نیز داشتیم. فرار دختری بلوچ برای ازدواج با مرد مورد علاقه خود که منجر به قتل اش شد. عمویش وکیل مهم و سرشناسی در بلوچستان بود.

بعد از یک سال زندگی، پدر دختر، دخترش را همراه با شوهر و فرزندش که در شکم داشت به قتل رساند. هنوز هیچ یک از قاتلان دستگیر نشدند و حتی دادگاه نیز این پرونده را با ترساندن خانواده پسر به نفع خانواده دختر ناتمام بست.

سالانه هزاران زن به دست اسلام سیاسی در کشورهای مختلف اسلام زده به قتل می‌رسند و

قاتلان آنها هنوز در جامعه می‌گردند زیرا دلیل قتل بر اساس آیه های قرآنی و سنت های اسلامی است. در نزد جانین اسلامی غیرت و ناموس پرستی مجوزی برای صدور قتل محسوب می‌شود. با این مجوز فجیع ترین جنایات را انجام می‌دهند. مناطقی چون بلوچستان پاکستان مرکز صدور فله ای اینگونه مجوزهای جنایت است. سالانه زنان و دختران زیادی زیر پنجه های خشن اسلام سیاسی زندگی شان درو می‌شود.

متأسفانه سالیان دراز است در این کشور حق و حقوق زنان پای مال می‌شود.

زنان و دختران زیادی به قتل می‌رسند و عده زیادی خسته از این نابرابری دست به خودکشی می‌زنند.

اما این حق کثی ها و مرد سالاری در منطقه بلوچستان پاکستان بیش از حد به چشم می‌خورد.

اینبار قربانی این جهالت و نابرابری ۵ زن بودند که تنها گناه شان درخواست داشتن حق انتخاب همسر و طرف داری از این حق بود. انتخابی که حق مسلم هر زن و دختر است و متأسفانه در این کشور و مناطق قبيله ای از جمله بلوچستان خبری از این حق نیست. دختران را مانند برده به خانه شوهر می‌فرستند.

دختران اجازه انتخاب ندارند و انتخاب شوهر آنها بر عهده پدر و افراد خاندان و خانواده دختران است، حتی بدون اینکه دختر را خبردار کنند که او را شوهر می‌دهند، و زجر آور تر از همه اکثر در این مناطق دختران را در سنین کوچک شوهر می‌دهند.

دختران در این مناطق اجازه تحصیل و رفتن به مدرسه را ندارند زیرا بنا به گفته مردم این مناطق اگر دختر پیش بیرون از خانه باز شود دیگر به درد خانه نمی‌خورد و باید بمیرد زیرا دریده و پر رو می‌شود.

بسیاری از این دخترانی را که به زور شوهر می‌دهند همان شب اول خود کشی می‌کنند و عده ای با ترس از خانواده تن به ادامه اینگونه زندگی ها می‌دهند و اگر هم دختری در برابر این خواسته های نابجای خانواده بایستند شاید آینده ای اینچنین در انتظارشان باشد.

...

اعتراض دو نهاد بین المللی به دستگاه قضایی افغانستان

سازمان گزارشگران بدون مرز نخستین نهادی است که حکم صادر شده علیه گوٹ زلمی و قاری مشتاق اعتراض کرده است.

سازمان گزارشگران بدون مرز و همچنین سازمان موسوم به " ماده نوزده" خواستار تیرئه و آزادی گوٹ زلمی روزنامه نگار و قاری مشتاق روحانی افغان شده اند .

گوٹ زلمی و قاری مشتاق، روز گذشته از سوی یک دادگاه ابتدایی در کابل به دلیل چاپ قرآن به زبان فارسی بدون متن عربی آن و تحریف آن، به بیست سال زندان محکوم شدند .

گزارشگران بدون مرز و سازمان " ماده نوزده"، با صدور اطلاعیه ای مشترک، حکم دادگاه علیه زلمی و مشتاق را سنگین خوانده و از رئیس جمهور افغانستان خواسته اند، در پرونده این متهمان دخالت کند .

در اطلاعیه مشترک این دو سازمان بین المللی آمده است: "ما روحیه مداراگر رئیس دولت افغانستان را فرا می‌خوانیم که به نفع روزنامه نگار سابق احمد گوٹ زلمی و قاری مشتاق، که به احکام سنگین زندان محکوم شده اند، دخالت کند ."

در این اطلاعیه همچنین آمده است که، متهمان این پرونده قصد توهین به اسلام را نداشته اند بلکه صرفاً می‌خواستند " قرآن را در دسترس فارسی زبانان قرار دهند ."

بعد از آنکه گوٹ زلمی و قاری مشتاق از سوی یک دادگاه ابتدایی هر کدام به اتهام اهانت به اسلام و تحریف قرآن، به بیست سال زندان متهم شدند، سازمانهای گزارشگران بدون مرز و "ماده نوزده" نخستین نهاد های بین المللی هستند که واکنش نشان داده و حکم داد گاه را " سنگین" خوانده اند .

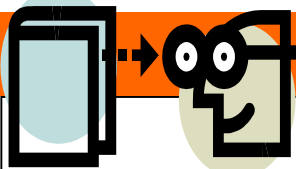
گوٹ زلمی در سیزدهم ماه عقرب/ آبان 1386 خورشیدی، هنگام ورود به پاکستان در شهرک مرزی تورخم، از سوی نیروهای امنیتی افغان باز داشت شد . برخی از گروه های اسلامی خواستار مجازات " عبرت آور" برای او شدند و شماری در مجلس نمایندگان، گوٹ زلمی را " بدتر از سلمان رشدی" خواندند .

گوٹ زلمی، هزینه چاپ قرآن را که تنها به زبان فارسی بود و به نام "قرآن پاک" چاپ شد، تامین کرده بود و قاری مشتاق که ملا امام یکی از مساجد کابل بود، به چاپ آن رای داده و گفته بود چاپ قرآن بدون متن عربی آن، اشکالی ندارد .

گوٹ زلمی در دهه شصت خورشیدی، مجری شناخته شده تنها تلویزیون دولتی کابل بود. او مدتی نیز سخنگوی داستانی کل افغانستان بود .

افزون بر گوٹ زلمی و قاری مشتاق، پرویز کامبخش، دانشجوی رشته روزنامه نگاری در دانشگاه مزار نیز، به اتهام پخش مطالب توهین آمیز علیه اسلام، در زندان به سر می‌برد، کامبخش نیز چندی پیش از سوی دادگاه ابتدایی در مزار به اعدام محکوم شد. اما به دنبال اعتراض کامبخش و نهاد های بین المللی به این حکم پرونده کامبخش به کابل منتقل شد. ■

با هر ۲۰ دلار که به روشنگر کمک می‌کنید ۳۰۰ نسخه بر تیراژ آن افزوده می‌شود و شما امکان خرافه زدائی از ذهن همین تعداد از افراد را فراهم می‌سازید.



اندیشمندی فرا

رسیدن دنیای بهتر است- دنیایی که

بقول کنفوسیوس "انمی از رنج اضطراب و بیم از آینده فارغ باشد..."

پسر خشایار شاه که بر آبهای بسفر تازیانه میزد صریحا می‌گوید:

"اصولی هست که ما آنها را در هر شرایطی غیر قابل تغییر می‌دانیم و نخستین آنها احترام به شخصیت فرد و ایمان بدین حقیقت است که فرد برده دولت نیست بلکه این دولت است که باید خدمتگزار افراد مملکت باشد."

محمد رضا شاه در ایراد این خطابه نماینده فرهنگ ایران زمین و بازگو کننده اقوال خردمندانیست که در دوره حکومت مغول صریحا می‌گفتند:

برو پاس درویش محتاج دار/ که شاه از رعیت بود تاجدار/ رعیت چو بیخند و سلطان درخت/ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت.

در اینجا قصد نقل خطابه شاه که بلند، فصیح، سراسر حکمت و بشر دوستی است نیست. این خطابه باید با قلم زر نوشته شود ، چه نمایشگر فرهنگ پر مغز ایرانی است و شاه ایران را در نظر آدم ها بلند و ارجمند می‌کند. ■

خود بخوانید و قضاوت کنید

شاه در این زمینه داد سخن می‌دهد. مانند کنفوسیوس و سعدی سخن می‌گوید، بی عدالتی را اساس تمام بدبختی ها می‌گوید:

"بی عدالتی جامعه بشری را تاریک کرده است. با آن که افراد بشر متساوی به دنیا آمده اند و حتی بهره مندی از زندگی را خداوند به آنها عطا فرموده است ولی عملا هزار فرد انسانی از گرسنگی می‌میرند و عده قلیلی از فرط سیری نمی‌دانند با تنعمات گوناگون خود چه کنند. ملت هایی در حال فقر و با انواع بیماری دست به‌گریبانند و در مقابل، افرادی هستند که از تمام موجبات آسایش و تنعم برخوردارند..."

شاه پس از ذکر آمار رسمی ، فاصله ملت های توانگر و ملت های فقیر را نشان داده و چاره را در بسط عدالت اجتماعی و از میان رفتن تفاوت های فاحش که ملل دنیا را به دو گروه متمایز تقسیم کرده است می‌فرماید:

"ملت های مرفه و برخوردار از بهداشت کامل و غذای کافی با دسترسی به دانش و تمام موجبات آسایش و رفاه و از سوی دیگر توده هایی اسیر فقر، ناخوشی، جهل... تبعیضات نژادی، امتیاز طبقاتی و تجاوز به آزادی های فردی هنوز در بسیاری از نقاط دنیا امری رایج و متداول است. همه اینها موجب حس سرخوردگی و افروختن آتش بغض و کینه است و آرزوی هر بشر پاک نهاد و

نطق عوامفریبانه محمد رضا شاه

در دانشگاه هاروارد و

اظهارات ستایشگرانه دشتی در مورد آن از کتاب ۵۵ نوشته علی دشتی

"وقتی (محمد رضا شاه) در سال 1347 در هاروارد خطابه ای ایراد فرمودند خواننده فراموش می‌کرد که گوینده این جمله ها یکی از پادشاهان مشرق زمین است. این خطابه پس از گذشت هفت یا هشت سال هنوز در گوش ها طنین انداز است بلکه می‌توان گفت در روح هر انسانی که به حق لایق مقام انسانیت است عکس العمل نیکویی به بار آورد. شاه در این خطابه ، دانش و مولید ، فریحه بشری را می‌ستاید و آرزو می‌کند در پرتو مجاهده دانشمندان بشر دوست، جامعه انسانی از رنجهای روحی و جسمی که هم اکنون بدان دچار است نجات یابد زیرا معظم له معتقد است که جامعه بشری بیمار است - به تمام معنی بیمار است و این بیماری که در سطح بین المللی و در سطح ملی و خانوادگی به چشم می‌خورد ریشه مزمن و قدیمی دارد:

"محرومیت ها، تبعیض ها، ستمگری ها، تعصب های نژادی، قومی و دینی، کینه توزیها و دشمنی ها، فقر و جهل، گرسنگی و بیماری ارثی است که از گذشته به ما رسیده است."

آیا نظرات محمد در زمان خود پیشرو بوده اند؟

نظریه مرگ و حیات

در میان اعراب بدوی

یکی از موضوعات مورد مباحثه و جدلی که اعراب بدوی نسبت به آن به طور شگفت انگیزی نظریه علمی و واقع بینانه ای داشتند مسئله مرگ و حیات بود. آنها مرگ و حیات را امری طبیعی و مربوط به این دنیا و جزئی از عمل جهان هستی و طبیعت می دانستند و از اینرو، نظر محمد را در مورد روز قیامت و زنده شدن دوباره مردگان به شدت رد می کردند. محمد، مباحثه میان خود و آنان را به این ترتیب شرح می دهد. او در قران در سوره الجاثیه می گوید: " کافران گفتند زندگی ما جزء همین نشأت دنیایی ست و مرگ و حیات (امری) طبیعی است و جز دهر و طبیعت کسی ما را نمی میراند و حشر و نشر و قیامتی نخواهد بود. این سخن نه از روی علم و دلیل بلکه از روی وهم و خیال می گویند و چون، آیات و ادله روشن تلاوت شود (و با دلیل عقل، معاد روز قیامت بر آنها محقق گردد) دیگر حجت و عذری نداشته جز اینکه گفتند اگر راست می گویند پدران ما را زنده کنید..."¹

جالب است که محمد نظر علمی و عقلانی اعراب را که با درک علمی امروز در مورد مرگ و حیات کاملا منطبق است، سخنی از روی وهم و خیال توصیف می کند، ولی نظر قیامت و زنده شدن مردگان را که صرفا یک تخیل پردازی و وهم آمیز است و از نظر علمی پیشیزی هم ارزش ندارد، مثلل به عقل و منطق تلقی می نماید. به این مسئله، مقدسی نیز در کتاب خود اشاره می کند. هنگامیکه قریش در شکایت از محمد نزد عمویش ابوطالب می روند باو شکایت می کنند که: فرزند بردارت خدایان ما را سب می کند و از دین ما بنگویی می کند و خردهای ما را سفاقت می داند و پدران ما را گمراه می خواند.²

موضوع دیگر مورد بحث میان اعراب و محمد، در مورد زندگی پس از مرگ بود. محمد تصویر خیالی و ترس آوری از روز قیامت به اعراب ارائه می داد. او سرنوشت انسان پس از مرگ و روز رستاخیز را اینطور برای اعراب توصیف می نمود:

"هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان آسمان فرو ریزند (سوره الانفطار ، آیه های مکی 1-3) ... و کوه ها به حرکت در آیند... هنگامی که دریاها (چون آتش) شعله ور گردند... و هنگامی که آسمان را از جا بر کنند و به یکسو افکنند... در آن هنگام که روز قیامت است (التکویر ، آیه های مکی- 15-1) شما را از خاک بر خواند و زنده گرداند و همگی سر از قبرها بیرون آورید..."³

در حالی که اعراب عقیده داشتند که پس از مرگ، زندگی دیگری وجود ندارد و جسم انسان پس از مرگ پوسیده و خاک می شود.

"و گفتند جز همین زندگی دنیا، زندگی دیگر نخواهد بود و ما هرگز بعد از مرگ زنده نخواهیم شد و قیامتی نیست

"⁴ عَدَىٰ بِن رَّبِيعَةَ" یکی از کسانی بود که در رد قیامت از محمد سؤال می کند که خدا چگونه استخوان های پوسیده ما را دوباره جمع می کند؟ و محمد با آوردن آیه ای به او جواب می دهد:

"ایا نمی می پندارد که ما دیگر استخوانهای پوسیده او را جمع نمی کنیم؟ (و به حشر زنده نمی گردانیم؟) بلی ما قادریم که سر انگشتان او را هم درست گردانیم."⁵

به این ترتیب ملاحظه می شود که چگونه نظریه اعراب در این مورد نیز کاملا با معیارهای علمی زمان ما منطبق بود. در حالی که محمد عقیده داشت که در روز قیامت مردگان دوباره زنده می شوند، چیزی که باز بنابر معیارهای علمی زمان ما ادعایی پوچ و بی پایه است، اعراب به درستی اظهار می داشتند که چگونه ممکن است گوشت و استخوان انسان که پس از مرگ در زیر خاک پوسیده و از میان می رود دوباره به حالت اولیه خود در آید. چنین چیزی به نظر آنها بسیار شگفت انگیز و غیر قابل قبول به نظر می رسید. آیه های قران خود

شاهد این مباحثه اند: " کافران گفتند این چیزی بسیار شگفت آور است آیا پس از آنکه مردیم و یکسره خاک شدیم باز زاده می شویم این بازگشت بسیار بعید است (سوره ق، آیه 50) که گفتند از کجا که چون ما مردیم و استخوانمان پوسید و خاک شد باز مبعوث و زنده شویم؟ این وعده ها بسیار بما و پدران ما پیش از این داده شد ولی اینها افسانه های پیشینیان است و هر که مرد ابد زنده نخواهد شد."⁶

طبیعی است که شگفتی اعراب از نظر محمد در مورد تبدیل مجدد استخوان و گوشت خاک شده به انسان زنده، عکس العملی است که هر دانشمند علوم طبیعی در زمان ما نیز در برابر چنین ادعای از لحاظ علمی بی پایه و مسخره ای از خود بروز می دهد، و این باز، دید روشن، علمی و واقعگرایانه اعراب بدوی را در مقابل نظرات خرافی محمد نشان می دهد.

واضح است که اعراب با مشاهده چنین مباحثاتی هرگز به طرف محمد نمی رفتند. بنتر از آن اینکه محمد ممکن بود که همان تعداد اندک طرفدارانی را هم که با مشقت زیاد به گرد خود جمع آورده بود، درجریان چنین مباحثاتی از دست بدهد. به خصوص که سالها فعالیت محمد در مکه نتوانسته بود قرین موفقیت گشته و اعراب زیادی را به سوی او بکشاند. بنا بر این، غیر محتمل نبود که هواداران او در این مورد که چرا کسی به سخنان او گوش نکرده و به سوی او جلب نشده است، از او سؤال کرده باشند. چون آیه ای وجود دارد که در آن محمد در پاسخ به چنین سؤالی علت ناکامی خود را شرح می دهد.

در این آیه محمد برای آنکه هوادارانش متوجه علت اصلی عدم روی آوری اعراب به نظرات بی پایه وی نشوند، علت را متوجه خواست خدا می کند. به این معنا که مدعی می شود که علت عدم روی آوری اعراب به سخنان او خود خداست که مانع این کار می شود. به ادعای عجیب محمد در این مورد توجه کنید: "برخی از آنان (کافران و مشرکان) به سخن تو گوش فرادارند ولی پرده بر دل هاشان نهاده ایم که فهم آن نتوانند کرد و گوش های آنها از شنیدن حق سنگین است و اگر همه آیات خدا را مشاهده کنند باز بدان ایمان نمی آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله بر آمده گویند این آیات جز افسانه های پیشینیان نیست"⁷

در ضمن این آیه نشان می دهد که مطالب محمد، همان طور که مکررا در گذشته نیز خاطر نشان کردیم، برای اعراب که از قبل با گروه حنفا و قبل از آن با افراد یهودی و مسیحی در عربستان آشنا بودند، هیچ چیز تازه ای را با خود نداشتند و همچون افسانه هایی که بکرات از پیشینیان هم شنیده بودند قلمداد می شده است. این که اعراب مدعیات محمد را با دو کلمه "افسانه" و "پیشینیان" توصیف می کنند حائز اهمیت بسیار و نشان دهنده توصیف دقیق و دور از اغراق آنها از نظرات مخالفین شان می باشد.

مقایسه چنین برخورد صادقانه و واقع بینانه ای از جانب اعراب با برخورد تحریف آمیز و غیر واقعی محمدبا نظرات مخالفین اش حائز اهمیت بسیار است. زیرا که ما را به درک زبان قران که طریق معمول و واقعیات را بنفع خود تحریف کرده، آنها را واژگونه جلوه می دهد، پی می بریم.

اکنون ببینیم محمد چگونه نظرات مخالفین خود یعنی کفار را مورد ارزیابی قرار می دهد. ما در گذشته یک مورد از ارزیابی تحریف آمیز محمد را از نظرات مخالفین خود دیدیم. آنجایی که او در کمال ناجوانمردی نظریه علمی اعراب را وهی و خیال، و نظرات خرافی خود را منطقی قلمداد می کند. مورد دیگر اینکه او اعراب بدوی را به خاطر آنکه نظرات او را به درستی افسانه های پیشینیان می خوانند، در کمال بی انصافی و بی پروایی، همچون حیواناتی می خواند که وقتی با آنها سخن میگوئی هیچ نمی فهمند. او در یکی از آیه های خود اینطور به اعراب توهین می کند: " و مثل کافران در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن چون حیوانی است که آوازش کنند

از آن آواز معنائی درک نکرده جز صدائی نشنود. کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق کرو لال و کورند زیرا عقل خود را در کار نمی بندند."⁸

همین امر در برخورد محمد با مخالفین خود بر نیز در این مورد واقف بودند. محمد بارها از طریق آیه های خود به اعراب گفته بود:

"کلیه امور عالم از قبل از این و بعد از این همه به امر خداست"¹³

"اگر خدا می خواست آنها را از شرک باز می داشت (تا همه موحد می شدند)"¹⁴

"بگو ای پیغمبر اگر خدا گوش و چشم های شما را گرفت و مهر بر دل شما نهاد (تا آنکه کرو کور و جاهل شدید) آیا غیر خدا خدائی هست که این نعمت ها را به شما باز دهد."¹⁵

"بر هیچ مرد و زن مومن در کاری که خدا و رسول حکم کنند اختیاری نیست (که رای خلافی اظهار کنند)"¹⁶

واکون نه تنها نظریات جبری خود را انکار می کرد بلکه در کمال تناقض گوئی، جبری بودن را که خصیصه خاص خودش بود به طور بی انصافانه ای به مخالفان خود نسبت می داد. از یکسو در یک سلسله از آیه ها می گفت که خدا خود کافران را کافر نگاهداشته و از سوی دیگر در صدها آیه دیگر اظهار می داشت که خدا کفار را به خاطر کفرشان در جهنم عذاب خواهد داد:

"همانا آنانکه به آیات ما کافر شدند به زودی باتش درخشان در افکنیم که همه پوست تن آنها بسوزدو به پوست دیگرش مبدل سازیم تا همواره سختی عذاب را بچشد که همانا خداوند، مقتدر، و کارش از روی حکمت است."¹⁷

طبیعتا این حکمت غیر منطقی، و به طور وحشتناکی تناقض آمیز را هیچیک از اعراب نمی پذیرفتند. بالعکس، این توگانه گوئی ها و انکار و حاشاهائی که محمد دائما در مورد گفته های قبلی خود میکرد، باعث می شد که بعضی از اعراب واقعا فکر کنند که او فردی مجنون و دیوانه است. مثلا وقتی که از او می خواستند چگونگی زندگی پس از مرگ و حقیقت روز قیامت را ثابت کند، او به جای پاسخ به سؤال آنها، آفریدن کوه و دشت و زاده شدن گوسفندان به دست خدا را- که خود به عنوان مدعیات تازه نیاز به اثبات داشتند، به عنوان دلیل قدرت خدا در زنده کردن مردگان در روز قیامت می آورد. در حالیکه پاسخ محمد خود جزئی از سنن اولیه اعراب بدوی بود. مثل اینکه کسی بگوید شما چگونه مرده را زنده میکنید، و شما به شکل بی ربطی جواب بدهید: نمی بینی چگونه همه زندگان به دست من زنده شده اند؟

"ای رسول مشرکان را بگو که شما به خدا که زمین (جهان) را در دو روز آفرید کافر می شوید و براو مثل و مانند قرار می دهید؟ زهی جهل و نادانی، او خدای جهانیان است و او در روی زمین کوهها بر افراشت و انواع برکت و منافع بسیار در آن قرار داد و قوت و ارزاق اهل زمین را در چهار روز مقدر و معین فرمود و روزی طلبان را یکسان در کسب و روزی گردانید و آنگاه به خلقت آسمانها توجه کامل فرمود... آنگاه هفت آسمان را در دو روز استوار فرمود و در هر آسمانی به نظم امرش وحی فرمود و آسمان را به چراغ های رخشنده (خورشید و ماه و ستارگان) زیور دادیم."¹⁸

ابتدا اعراب محمد را به خاطر ادعاهای اش در مورد روز قیامت و زندگی پس از مرگ به عنوان اینکه اینها خرافات مردم ساده لوح است؛ مسخره می کردند.

"همانا امروز بدکاران بر اهل ایمان می خندند و چون به آنها بگنزند به چشم طعن و استهزاء بنگرند و چون آن مردم بدکار از حضور در محفل مومنان به سوی کسان خود باز گردند به سخن مزاح و فکاهی با هم تفریح می کنند و چون مومنان را ببینند گویند اینان به حقیقت مردم (ساده لوح) گمراهی هستند"¹⁹

ولی بعد وقتیکه با استدالات عجیب و غریب، وانکارها و تناقض گوئی های بعدی وی که نمونه هائی از آنها را

ذکر کردیم، مواجه شدند، واقعا دچار این شبهه شدند که او فردی مجنون و دیوانه است.

"و کافران به استهزاء"مومنان" به مردم گفتند که آیا می خواهید شما را به مردی هدایت کنیم که می گوید شما پس از آنکه مرید و ذرات جسمتان متفرق شد و پراکنده گردید از نو باز زنده خواهید شد؟! آیا این مرد "محمد" با این دعوی که می کند دانسته دروغ به خدا می بندد یا جنون براین گفتارش وامیدارد."²⁰

اتهام دروغگوئی چندان بی دلیل نبود. محمد مدعی بودکه آیه هایی که می آورد همگی قبلا در نزد خدا، در صفحه لوح ازلی، نوشته و حفظ شده اند و هر از چند گاهی تعدادی از آنها به پیغمبر الهام و توسط او برای عموم گفته می شود. " بلکه این کتاب قران بزرگوار الهی است که در لوح محفوظ حق (و صفحه علم ازلی) نگاشته شده است.

"21 بنابر این آیه های قران به زعم محمد آیه هایی بودند الهی که ساخته انسان نبوده و از جانب خدا آمده بودند و در نتیجه امکان نداشت بتوان نمونه آنها را نزد کسی جز خود محمد که پیغمبر خدا بود و با او رابطه داشت ، یافت.

"اگر شما را شکی است در قرانی که بر بنده خود محمد فرستادیم پس بیابورید یک سوره مانند آن وگواهان خود را بخوانید (از بزرگان و فصحاء هر که را خواهید کمک طلبید) به جز خدا اگر راست می گویند (که این کلام مخلوق است نه وحی خدا)."²²

اما اعراب به چشم خود دیده بودند که بعضی از این آیه ها دقیقا از روی اشعار شعرای عرب کپی برداری و رونویسی شده اند. داستان از اینقرار بود که در مکه هر ساله مسابقه شعر خوانی بزرگی در بازار عکاذ مکه برگزار می شد که در آن شعرای عرب شرکت نموده و در حضور مردم اشعار خود را می خواندند، و کسی که برای داوران برنده می شد، شعرش را با آب طلا بر کتان مصری می نوشتند و بر دیوار مکه آویزان می کردند. از همین رو به آن "مُهبیات" یا "معلقات" می گفتند (وجه تسمیه مذهبات روشن است ولی برای نام معلقات وجه تسمیه های متفاوتی قائل شده اند، مانند چیز معلق و آویزان شده، از آنرو که در مکه در جانی آویزان می شده؛ نوشته از ریشه علقه یعنی رونویسی کردن؛ یا بمعنی شعری که در آن هر بیت متکی به بیت قبلی می باشد؛ یا بمعنی گردنبند؛ و یا حتی چیزی که از دیوان شاعر جدا شده و خارج از آن بلا تکلیف و معلق مانده است). از جمله این اشعار یکی هم "هفت معلقات" شاهکار بزرگترین شاعر عرب "أمرؤ القیس" (بزرگترین شاعر عربستان بدوی قبل از اسلام) بود.

روزی فاطمه دختر محمد در حالی که یکی از آیات قران را زیر لب تکرار می کرده به دختر "أمرؤ القیس" بر می خورد. وی با شنیدن آیه ای که فاطمه زیر لب زمزمه میکرد، فریاد بر می آورد که " وای! این شعر پدر من است که پیرت محمد آنرا برداشته و مدعی شده است که از آسمان آمده." این خبر در مکه می پیچد و سر و صدای زیادی بر پا می کند و بعد دهان به دهان تا مدت ها در میان اعراب نقل می شود. ما در اینجا البته قصد آوردن همه دستبردهای محمد به اشعار معلقات را نداریم و فقط به دو قطعه کوچک از اشعار "أمرؤ القیس" از "سبا مُعلقات سبع" اشاره می کنیم که سوره های مکی القمر و الیل با آنها شروع می شوند. دو قطعه مزبور از اشعار "أمرؤ القیس" از این قرارند:

در قطعه اول أمرؤ القیس می سرايد: "آن ساعت نزدیک شده ، و ماه شکافته شد" که محمد آنرا در سوره القمر آیه یکم به اینصورت تکرار میکند: "إِقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَ الْقَمَرُ" (آن ساعت نزدیک شده و ماه شکافته شد- اخذ از ترجمه قمشه ای (ترجمه کلمه به کلمه قمشه ای از این آیه چنین است: "آن ساعت (قیامت، یا قیام رسول حق) نزدیک آمده ماه آسمان شکافته شد" که در آن البته مطلب درون پراتنر و کلمه آسمان توسط خود مترجم یعنی



صور حکم مرتد در مورد دو مسیحی در دادگاه شیراز

4 سپتامبر 2008 - شبکه خبر مسیحیان به زبان فارسی
دوتن از افرادی که اخیراً به مسیحیت گرویده اند، پس از سه ماه بازداشت توسط نیروهای امنیتی، توسط دادگاهی در استان فارس در ایران رسماً به ارتداد متهم شدند.



این رویداد مقارن با موج دستگیری و بازداشت شمار زیادی از مسیحیان ایرانی توسط نیروهای امنیتی ایران است که از ماه مه شروع شده است.

بنا به گزارش های دریافت شده توسط شبکه خبری مسیحیان فارسی زبان، دو ایرانی مسیحی به نامهای آقای محمود متین آزاد، 53 ساله و آقای آرش بصیرت، 40 ساله، در 15 ماه مه در پارکی توسط عوامل وزارت اطلاعات دستگیر شدند. این دو نفر به بازداشتگاهی به نام بلوک 100، که در خیابان سپه و میدان نظام در مرکز شیراز قرار دارد منتقل شده اند و مدت زیادی است که در سلولی انفرادی نگه داری می شوند.

این دو تن در طی این مدت در معرض بازجویی هائی و دیگر اشکال شکنجه های جسمی و روانی خشن، طولانی و غیرانسانی قرار داشته اند. اگر چه این دو نفر اکنون پس از دو ماه، از سلول انفرادی به بخش عمومی منتقل شده اند اما وضعیت آنها و به خصوص وضعیت آقای آرش بصیرت که دچار بیماری قند خون هستند بسیار نگران کننده است.

بنا به مدارک دریافت شده، آقایان متین آزاد و بصیرت به خاطر روی گرداندن از اسلام و اختیار کردن مذهبی دیگر توسط دادگاه انقلاب شیراز به ارتداد و خیانت مذهبی متهم و محکوم شده اند. سپس، اتهام های دیگری مانند فعالیت های ضد انقلابی، توهین به انقلاب اسلامی و رهبر و سایر اتهامات بر اتهام نخستین آنها افزوده شده است. ■

- 9- ابن هشام، سیرت رسول الله، جلد 1، فارسی، ص 175.
- 10- همانجا، ص 176.
- 11- سوره لقمان، آیه 6، قمشه ای.
- 12- سوره الزخرف، آیت 21-26، قمشه ای.
- 13- سوره الروم، آیه 4، قمشه ای.
- 14- سوره الانعام، آیه 108، قمشه ای.
- 15، قمشه ای. - سوره الانعام، آیه 16- سوره احزاب، آیه 36، قمشه ای.
- 17- سوره النساء، آیه 56، قمشه ای.
- 18- سوره فصلت، آیه های 9 و 12، قمشه ای.
- 19- المطففین، آیه های 29-31، قمشه ای.
- 20- سوره سباء، آیه های 7و6، قمشه ای
- 21- سوره البروج، آیه 21، قمشه ای.
- 22- سوره البقره، آیه 23، قمشه ای.
- 23- سوره الزخرف، آیه 29، قمشه ای.
- 24- سوره الاسراء، آیه 16، قمشه ای.
- 25- همانجا، همان آیه.
- 26- سوره الاسراء، آیه 59، قمشه ای.
- 27- سوره الاعراف، آیه 155، قمشه ای.
- 28- سوره یونس، آیه های 2-5، قمشه ای.
- 29- سوره المومنون، آیه های 23- 53. قمشه ای. ■■■

یکتاپرست به قتل نمی رسانند- از من). نوح عرض کرد پروردگارا تو مرا بر اینان که تکذیب من کردند یاری فرما... تا اینکه فرمان طوفان از جانب ما آمد و آب از تئور فوران کرد... که البته آنها همه باید غرق شوند... پس از هلاک قوم نوح، باز قوم دیگری ایجاد کردیم (ظاهراً ما در اینجا با يك بیمار روانی مواجهیم که دائماً اقوام جدیدی را خلق کرده، مبرعم قبول یکتاپرستی را بر دل آنها می زند، پیغمبری را بر آنها نازل می کند و به آنها می گوید که قصد دارد هلاکشان کند. آنگاه به آنها یک اخطار تشریفاتی میدهد و بعد همه را هلاک می نماید. البته محمد این داستانهای ساختگی را برای ترساندن اعراب می آورد تا تابع او شوند- از من). بر آن قوم باز رسولی از خودشان یعنی هود را فرستادیم که (به خلق بگوید) خدای یکتا را پرستش کنید ... آنها نیز کافر شدند و عالم آخرت را تکذیب کردند به مردم گفتند: که این شخص بشری مانند شما بیش نیست که از هر چه شما می خورید می خورد و از هر چه می آشامد و شما مردم اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید بسیار زیانکار و مردم نالایقی خواهید بود (این به طور اعجاب انگیزی نشان می دهد که نه تنها اعراب بدوی بلکه اساساً مخالفین پیامبران دیگر نیز همگی انسانهای آزاد اندیش و روشن بدوی بوده اند که عقیده ای به اینکه کسی بر آنها حکومت کند؛ نداشته اند. بالعکس، پیامبران همه از دم افرادی بوده اند که در پی برقراری دیکتاتوری فردی خود بر انسانهای آزاد بوده اند- از من). آیا (این مدعی رسالت) به شما نوید می دهد که پس از آنکه مرید و استخوانهای شما هم پوسیده شد و خاک گردید باز زنده می شوید و سر از خاک بیرون می آورید؟ هیهات، هیهات که این وعده ای که از آخرت و زندگی ابد به شما می دهد راست باشد (بلکه همه دروغ است) زندگانی جز این چند روزه حیات دنیا بیش نیست که زنده شده خواهیم مرد و دیگر هرگز از خاک بر انگیخته نخواهیم شد و این شخص مردی است که دروغ بر خدا می بندد، چیزی با او نیست و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد. آن رسول هم در مقابل این تکذیب، عرض کرد خدایا مرا بر این قوم که تکذیب من کردند یاری فرما. خدا به رسول خود فرمود انك زمانی نگردد که قوم از تکذیب و انکار سخت پشیمان خواهند شد تا آنگاه که بانگ عذاب آنها را بگرفت و ما آنها را خاک و خاشاک بیابان مرگ ساختیم که ستمکاران را از رحمت الهی دور باد (در ضمن در اینجا به معنی ستمکاران در قرآن که در واقع همان درست اندیشان اند توجه کنید-از من). پس از هلاک اینان باز اقوامی دیگر پدید آوردیم ... آنگاه پیامبرانی پی در پی بر خلق فرستادیم و هر قومی که رسولی بر آنها آمد آن رسول را تکذیب و انکار کردند و ما هم آنها را از پی یکدیگر همه را هلاک کردیم و داستانهای آن اقوام را عبرت دیگران ساختیم که قوم بی ایمان از رحمت خدا دور باد. پس آنگاه موسی و برادرش هارون را فرستادیم با آیات و معجزات و حجت روشن ... آنها هم ایمان به خدا و رسول نیاوردند و گفتند چرا ما به دو بشر مثل خود ایمان آریم؟ ... و بین سبب همه هلاک شدند... و من

یگانه خدای شما هستم پس از من بترسید." 29
بنابراین ملاحظه میگرد که محمد هرگز فرد متفکری که برای تغییر عقاید مردم با بحث و استدلال آمده باشد نبوده است. بالعکس او از همان ابتدا مردم را تهدید میکرده است که اگر تبعیت از او نکنند و سخنان عقب افتاده، بی پایه و خرافی او را نپذیرند در آتش جهنم به شدت مجازات خواهند شد. بعداً خواهیم دید که حتی خود عقایدی هم که او قصد قبولاندن اجباری آنها به مردم را داشته است، چیز تازه ای نبوده و در خود عربستان موجود بوده اند.

منابع:

- 1- سوره الجاثیه، آیه 23، قمشه ای
- 2- مقدسی مطهرین طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 653.
- 3- سوره الروم، آیه 25، قمشه ای.
- 4- سوره الانعام، آیه 28، قمشه ای.
- 5- سوره قیامت، آیه های 2 و 3.
- 6- سوره المومنون، آیه 81، قمشه ای.
- 7- سوره الانعام، آیه 24، قمشه ای.
- 8- سوره القره، آیه 171، قمشه ای.

سالی که محمد از طریق تبلیغ نظرات خود سعی در جلب مردم مکه به اسلام میکند، نه تنها هیچ گونه موفقیتی در این مورد به دست نمی آورد، بلکه باعث می شود که اعراب بدوی که بسیار واقع بین تر از او بوده اند، به محمد و مسلمانان به چشم افراد ساده لوح و گمراه نگاه کنند، دقیقاً به همان صورتی که امروزه انسان روشنفکر و آگاه قرن 21 به مسلمانان و پیروان سایر مذاهب نگاه می کند.

البته، لازم به توضیح است که نباید تنها محمد را در این مورد مقصر دانست. احتمالاً محمد خود نیز نمی دانسته که چه می گوید. او به تقلید از مذاهب یکتاپرست دیگر در زمان خود، مانند یهودیت و مسیحیت است که این بازی از نظر منطقی خطرناک و بد سرانجام را که خدای مقتدر و متعال قادر به انجام هر چیزیست و سر نوشت همه را در دست خود دارد، شروع می کند و وقتی که در برابر سوالات مردم قرار می گیرد چون قادر به پاسخگویی به سوالات آنها نیست دچار چنین نتاقتض گویی ها و سرانجام تهدید کردن مردم می شود.

خود مذاهب یکتاپرستی هم که محمد در واقع از آنها تقلید می کند، در کارشان به جانی جز این منتهی نمی شوند. به اینکه در کار خدا چون و چرائی وجود ندارد و آنچه که او می گوید باید از طرف مردم و رعایای آنها بی چون و چرا پذیرفته شود.

به هر حال، این وجه مشترک تمام مذاهب توحیدی بوده و اختصاص به تنها اسلام ندارد. قرآن در مورد خدای موسی نیز شرح می دهد که چگونه یهوه هفتاد تن از کسا نی را که از او سؤال می کنند اگر خدائی وجود دارد او را به آنها نشان دهد، وقتی که برای دیدن خدا بر سر قرارگاه می روند توسط او از طریق صائقه خشک می شوند تا دیگر هیچ گاه چنین سوالات "احمقانه!!" ای را در مورد خدا به مخیله خود راه ندهند:

"موسی هفتاد مرد از قوم خود برای وعده گاه انتخاب کرد پس (به جرم تقاضای دیدن خدا به چشم) آنها را صاعقه قهر در گرفت" 27

به هر حال، به این ترتیب است که کار مناظره میان محمد و اعراب به خاطر آنکه محمد نمی تواند به آنها پاسخ منطقی و قانع کننده ای بدهد از همان ابتدا با تهدید به آتش جهنم همراه است:

"خلق را از عذاب قیامت بترسان ... و آنان که کافر شدند به کفر کفرشان به شرابی حمیم از دوزخ و عذابی دردناک معذب گردان" 28

کار تهدید کسانی که تسلیم نظرات او نمی شوند، چنان به روش دائمی و تعطیل ناپذیر محمد در مباحثات وی با اعراب بدوی تبدیل می گردد که تقریباً تمام آیه های مکه به جز بخشهایی، صرفاً توصیف قدرت خدا، روز قیامت و جهنم و بهشت و تهدید اعراب به مجازات در آتش جهنم و انتقام خدا از کفار و کسانی ست که سخنان رسولان او را بی چون و چرا نمی پذیرند و یا اشاره به نمونه هایی از هلاک و نابودی ملت های دیگریست که در گذشته در برابر خدا و رسول او سرکشی کرده اند:

"و همانا پیغمبر خود نوح را به رسالت به سوی امتش فرستادیم. نوح به قوم خود گفت که خدا را پرستید که جز آن ذات یکتا شما را خدایی نیست آیا شما مردم تا کی خدا ترس و باتقوی نمی شوید؟ اشراف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح به مردم گفتند که این شخص جز آنکه بشریست مانند شما که می خواهد بر شما برتری یابد فضیلت دیگری ندارد (ببینید کفار یا انسان های اولیه و بدوی چه تحلیل درستی از بیعتت پیامبران داشته و تا چه اندازه افراد واقع بینی بوده اند-از من) ... این شخص جز مردی دیوانه به شمار نمی آید. پس باید تا مدتی با او مدارا کنید و در انتظار بريد تا یا از مرض جنون بهبود یابد یا بمیرد (می بینیم که چگونه انسانهای بدوی انسانهای بسیار آزاده ای بوده و با پدیده تبعیت از فرد دیگر اساساً بیگانه بوده اند و برای همین کسی که چنین ادعاهایی را میکرده دیوانه میدانسته اند. این همان برخوردی است که انسان قرن بیست و یکم با کسیکه در خیابان ها راه بیفتد و ادعای پیغمبری کند، می کند. به علاوه، این آیه قرآن نشان می دهد که جامعه بدوی افراد با عقاید مخالف را تحمل کرده آنها را مانند مسلمانان و پیروان سایر مذاهب

آیا نظرات محمد ادامه از صفحه (۷)

قمشه ای برای فهم بهتر آیه به متن آن اضافه شده است)؛ و قطعه دوم شعر امرؤ القیس که مورد استفاده محمد قرار می گیرد، از اینقرار است: "به روز فروزان هنگامیکه ظهور می کند، و به شب هنگامیکه همه چیز را در پرده سیاه می پوشاند"، که آنرا محمد به این صورت در آیه یکم از سوره الیل مورد استفاده خود قرار می دهد: "واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی" (قسم به شب تار هنگامی که جهان را در پرده سیاه ببوشاند و قسم به روز "فروزان" هنگامی که عالم را به ظهور خود روشن سازد...).

اینها دلایلی بودند که محمد در دورانی که در مکه به سر میبرد نتواند در میان اعراب هیچگونه نفوذی نموده آنها را به سوی خود جلب نماید. نکته دیگر این که، آنطور که خود قرآن نقل میکند، اعراب بدوی اگر هم قرار بود به خدای واحد و نزول پیامبری از جانب او عقیده بیاورند، حداقل این انتظار را داشتند که پیامبر مزبور از میان محترم ترین افراد عرب انتخاب شود، نه آنکه محمد را که فردی عامی و بی سواد بود و اکنون با سخنان از نظر اعراب بی پایه و متناقض خود مورد تمسخر غریبه و آشنا قرار گرفته بود به پیغمبری انتخاب نماید. قرآن ادعای اعراب در این مورد را اینطور بازگو می کند:

"چون (رسول) حق به سوی آنان آمد "در مقام تکذیب" گفتند این (قرآن) سحر است و ما به (وحی بودن) آن ایمان نداریم و باز گفتند چرا این قرآن بر آن دو نفر بزرگ قریه مکه و طایف (ولید) و (حبیب) یا (عروة بن مسعود تقفی) نازل نشد؟" 23

به هر حال، یکی از مسائلی را که اعراب در رابطه با خدای واحد به هیوجه از آن سر در نیاورده و به خاطر آن همواره محمد را تحت فشار می گذارند این است که آنها از محمد می پرسند که اگر کافر و مومن بودن افراد در دست خداست و کسی نمیتواند خلاف رای او عمل کند، و پرده بر دل افراد کافر افکنده شده که نتوانند حقایق را قبول کنند، پس چرا دیگر پیامبران را برای هدایت آنها می فرستد؟ و از همان اول آنها را هلاک نمی کند؟ و او جواب می دهد:

"و ما تا رسول نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم) هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد." 24

البته، معلوم نیست هدف از این اتمام حجت چیست؟ چون اتمام حجت برای آنست که شاید فرد در آخرین لحظه نظرش را تغییر داده تسلیم شود، در حالی که به گفته قرآن این کار در دست خدا و نه انسان است و خدا چنان پرده بر دل کفار افکنده که نتوانند حقیقت را فهمیده و آنرا بپذیرند. در ادامه این آیه است که خدا روش خود در هلاک کردن يك ملت را نیز شرح می دهد. می گوید:

"و ما چون اهل دیاری را بخواهیم (به کفر گناه) هلاک سازیم پیشوایان و متعلمان آن شهر را به اطاعت امر می کنیم.(معلوم نیست وقتی که تکلیف آنها را از قبل معلوم کرده است برای چه آنها را به اطاعت امر می کند - از من) لیکن آنها راه فسق و تبهکاری در آن دیار پیش گیرند و از اینرو لازم میشود که آنها تنبیه شده و به عقوبت کار خود گرفتار شوند. آنگاه همه را (به جرم بندکاری) هلاک می سازیم." 25

بنابراین اگر ما واقعا بخواهیم منطقی در این کار بیابیم ناچاریم که این نتیجه را بگیریم که تذکر نهائی به کفار برای پیروی از آیات قرآن فقط برای بهانه یابی برای سرکوب آنانست، چون به هر حال، آنها از قبل محکوم به کافر شدن بوده اند. بنابراین، امر به اطاعت از خدا فقط يك ظاهر سازی برای توجیه سرکوب میتواند باشد. ما این تناقض غیرقابل هضم رادر سایر آیات محمد نیز بکرات مشاهده می کنیم. او در یکجا می گوید:

"ای رسول ما، کافران را یکسان است (که) بترسانی یا نترسانی. (آنها) ایمان نمی آورند."

و در جای دیگر اظهار میدارد:

"و آیات را جز برای آنکه مردم (از خدا) بترسند و هدایت شوند نمی فرستیم" 26

به هر حال، منظور از این مطالب نه صرفاً متهم کردن محمد بلکه بررسی این واقعیت است که چرا در طی ده

در مورد شاهین نجفی و موسیقی رپ

(بخش اول)

برای «پری کوچک نمگین»



(1)

اینکه آیا می شود برای خوب و بد موسیقی معیاری تعیین کرد یا نه اگر نگوییم بحثی بی نتیجه، لا اقل تا حدود زیادی جدال برانگیز است. ریشه ی جدال البته به فلسفه ی هنر باز می گردد، آنجا که در باب غایت و مبنای ارزش اثر هنری بحثهای مفصلی در گرفته، و بحثها و پرسشهایی از این دست که معیار زیبایی اثر هنری چیست؟ ذائقه ی عوام؟ ذائقه ی خواص؟ آیا اساساً آنگونه که برخی مدعی هستند می توان برای زیبایی شناسی هنر وضع قاعده کرد؟ هدف هنر چیست، صرف حظّ بصری و شنیداری یا مبارزه با آنچه به هر حال نامطلوب و ظالمانه انگاشته می شود؟ چه هنری مطلوب است هنر اجتماعی؟ هنر متعهد؟ هنر مبارز؟ یا هنر برای هنر (شاعر پاراناسین ها)؟

حالا به سؤال صدر نوشته باز گردیم؛ موسیقی خوب کدام است و موسیقی بد چیست؟ من معیاری برای تعمیم ندارم، شاید بهتر آن باشد که بگذاریم هر کس معیار خود را داشته باشد. این اما آیا به آن معناست که معیار ارزش اثر هنری را به سلیقه ی فرد فرد مردم احاله دهیم؟ یعنی هر چه مردم پسندیدند خوب است و هر چه با استقبال مردم مواجه نشد بد است؟ این شاید از نتایج دموکراتیزه شدن (با بازاری و تجاری شدن) هنر باشد که می توان از آن به عنوان نوعی پوپولیسم هنری یاد کرد، پوپولیسمی که استقبال مردم از یک اثر هنری را معیار قرار می دهد، یا در شکل دیگر خود با تکیه بر انگاره های پست مدرنیستی اساساً منکر وجود هر گونه معیار خارجی برای "تعیین و تعمیم" یا جهت قضاوت در مورد کیفیت یک اثر هنری می شود، اینگونه است که به تعبیر متفکر ی آمریکایی تحت تاثیر این پوپولیسم هنری "مدنا" از "جسی نورمن" محبوب تر می شود یا در مثالی وطنی "کامران و هومن" از "فرهاد مهرداد" پر طرفدار تر می گردند؛ این مقایسه البته نه بیانی برای تحقیر بلکه نشانی است از واقعیت، واقعیتی که طبعاً ممکن است بیسندیم یا نپسندیم.

البته معیارهای فنی همیشه به نوعی وجود دارند؛ تعداد و فاصله ی گامها (کروماتیک، دیاتونیک)، تونالیت، آکوردها و هارمونی همیشه نوعی معیار برای قضاوت فنی به دست می دهند. همچنانکه قضاوت در مورد صدای خواننده می تواند تابع معیار اوج، فرود، جنس، رنگ و زنگ صدا باشد و هکذا قضاوت در مورد ترانه ی ترانه سرا. با این حال باز هم این سوال پیش می آید که چرا عده ای "پارمیدای ساسی مانکن" را به "نون و پنیر و سبزی. شهیار قنبری" یا "مرغ سحر ملک الشعرا" ترجیح می دهند؟ آیا می توان

طرفداران "ساسی مانکن"، "جواد یساری" و "عباس قادری" را به خاطر ذائقه شان تحقیر و تقیح کرد؟ آیا می توان از یک راننده ی اتوبوس انتظار داشت که به جای "پارسال با هم دسته جمعی رفته بودیم زیارت"، "آواز قوی چایکوفسکی" یا سمفونی "چنین گفت زرتشت ریشارد اشتراوس" را در حین رانندگی گوش کند؟ آیا می توان از گرداننده ی یک قهوه خانه ی بین راه متوقع بود که به جای آن دست موسیقی که ما بعضاً آن را به درست یا غلط- "آبگوشتی" می نامیم "پاوراتی و بوجلی" در محیط قهوه خانه اش پخش کند؟

نهایتاً سؤال اساسی اینکه آیا نوع موسیقی که افراد گوش می کنند به پایگاه طبقاتی-اجتماعی و آنچه "میزان فرهختگی" نامیده می شود مربوط می شود یا نه؟

آنگونه که "پیر بوردیو" هم می گوید ربط وثیقی بین نوع موسیقی و حتی غذایی که افراد به آن علاقه نشان می دهند با پایگاه طبقاتی شان وجود دارد، با این حال رپ در آمریکا-موطن بزرگ سرمایه داری - زمانی سبکی حاشیه ای و کارگری محسوب می شد حالا اما ظنن موسیقی "Fifty cent" را می توانی از لیموزین های گرانتقیمت در "منهتن" یا "بورلی هیلز" هم بشنوی و این مسئله را پیچیده تر هم می کند، به هر روی صرف نظر از معیارهای فنی و فارغ از ارزشگذاری های بحث برانگیز شاید هنوز هم "سلیقه" تعیین کننده تر از هر عاملی باشد با این قید که نمی توان آنچه بیشتر پسندیده می شود را الزاماً به لحاظ هنری هم ارزشمندتر دانست یا آنچه کمتر شنیده می شود و کمتر فروش می کند را واجد بها و جایگاهی فروتر به شمار آورد، به عقیده ی من به هر حال معیارهای دیگری هم در میان خواهند بود؛ اینگونه است که بتوون و واگنر همیشه با ارزش خواهند ماند حتی اگر کسر ناچیزی از مردم آنها را به "بریتی اسپرز" و "اسپایس گرل" ترجیح دهند. (این بحث را باز می گذارم و در آینده باز هم در این مورد خواهم نوشت، خصوصاً در معرفی جامعه شناسی هنر که در این مورد به نظر من راهگشاست از فلسفه ی هنر است بحث بیشتری خواهم کرد)

(2)

این همه مقدمه ای بود برای نگاهی به آثار "شاهین نجفی" خواننده ای که در واقع او را هم می شناسم و هم نمی شناسم، من نمی دانم شاهین نجفی متولد کجاست، چگونه بالیده است و می اندیشد، چند ساله است و اکنون در کدام نقطه ی دنیاست و چه می کند اما حرفهایش برابم آشنا و دلنشین است. با موسیقی شاهین نجفی به واسطه ی دوستی عزیز آشنا شدم، راستش را بخواهید وقتی دوستانم هیجان زده CD محتوی کارهای نجفی را به من داد و در توضیحاتش به این نکته هم اشاره کرد که "نجفی" رپ می خواند یک جور بی میلی ناخود آگاه در من ایجاد شد چرا که "رپ" چندان با سلیقه ی موسیقایی من جور در نمی آید، خصوصاً کار رپرهای فارسی که جز چند چهره (نظیر یاس و هیچکس) به نظر من وصف بقیه شان نگفتنی است! البته آنها هم مشتری های خودشان را دارند و جای خرده گیری نیست. با این حال اینجا می خواهم یک اعتراف بکنم؛ وقتی بعد از چند روز CD رایت شده ی کارهای شاهین نجفی را با بی میلی و تنها از سر یک کنجکاو ساده و به احترام آن دوست عزیز توی کامپیوتر (منظورم همان رایانه است!) گذاشتم آنچنان با هجوم بند بند موسیقی و کلامش مواجه شدم که مدتی حاج و واج مانده بودم... می خوان خانوما و آقایون از هم تفکیک شن /! بوش و لابی یهود ببینن و تحریک شن /و مسیح لات دم کوچه با دستمال یزدی /به قول "مریم هولمه"

نیچه تو لباس کردی/به هاله ی مقدس رو سر مترسک!/یکی بزغاله می بینه همه رو! یکی هم سگ!/شکم سیر و مگر پیر و انقلاب مخملی!/ چریک کت شلواری و چه گوارای فکلی!/سیاسیای مست و مستای معتقد!/دکتر و پرفسور با پیشوند سید!/مفتی بی ریشه و ریشه ی مفتی! امت گشنه!/ کرم و کلام کذب و کشف و کتاب کهنه /دولت بیمار! ملت بیزار! مدیر غایب /جون و جلق و جهاد اکبر و امام نائب /شهید زنده و زنده های مرده بی کفن /چماق و چراغ /دین چلغوزای بی وطن /فردوسی! خط امامی با سربند یا زهرا /حافظ! به بسیجی کلاش به دست سر کوچه ها /حقوق بشر بشر بی حق حرفهای شیرین /تلفیق مسجد با نمای کاخ سفید /کرمیلین /فمینیست مردونه! حق زن می شه بازیچه! /فالاچی با دامن مینی ژوپ و سبیل نیچه / این یعنی نقش من تو فیلم زندگی سگی /رل جنازه ای که زنده است به همین سادگی/ نفس کشیدن تو به متن خسته با خط کشی /آخر قصه ی همه است! آخر سگ کشی /این یعنی نقش من تو فیلم زندگی سگی / رول به جنازه که زنده است به همین سادگی /نفس کشیدن تو به متن خسته با خط کشی /آخر قصه ی همه است! آخر سگ کشی!

«فمینیست مردونه»، «فالاچی با دامن مینی ژوپ و سبیل نیچه»، «فردوسی! خط امامی با سربند یا زهرا»، تعابیری نیستند که آسان بتوان از کنار آنها گذشت. اینها شاید به نظر ساده بیایند به نظر من اما آنها را بیسندیم با نپسندیم نشان از نوعی نبوغ دارند، مسئله ی من البته نبوغ نجفی نیست، نبوغ یا لاقل استعداد فوق العاده ی نجفی چیزی است که به نظر من هر انسان منصفی با گوش کردن کارهای او می تواند آن را تصدیق کند، آنچه اما پیش و بیش از این نبوغ مرا به تحیر و آ می دارد نگاه حساس، دقیق و عمیق شاهین نجفی به عنوان یک هنرمند به درد، بدبختی و وضعیت کمیک-تراژیک است که ما در آن زندگی می کنیم::

فرار و خیابون و اعتیاد و فحشا! /قصه هایی که شاید تکراری شده واسه ما /مسیح عربده کش با دستمال یزدی /مریم واست هیچ شناسی نیست که به خونه برگردی /مریم بیوه و مریم بی حق حضانت /مریم بی ارث و مریم بی حق شهادت /مریم تو بنده واسه چند تا دونه امضا! /مریمی که خودکشی شده توی بازداشتگاه

وسوسه ی فراموشی و سکوت البته وسوسه ای دهشتناک و آزار دهنده است که نجفی هم گویا از شر آن در امان نبوده است: به نقش سیاهی لشکر تو فیلم راضی باش/چشاتو ببند و فقط به فکر بازی باش /خر شو از خودت دست بکش! افول کن! /ببند دهنو! شرایطو قبول کن! /این سنت پیغمبره! بپذیر! /زن یا مرد! فرقی نمی کنه! بمیر!

شاهین نجفی اما به این وسوسه تسلیم نشده است، او نه تنها دهن خویش را نبسته، شرایط را قبول نکرده و از "خود" دست نکشیده بلکه بی واهمه نقد خویش و

دیگری را پی گرفته، شاید از همین روست که همه ی ژستهای مبتذل روشنفکران بیمار و عاجز ایران در ترانه های نجفی به سخره گرفته می شود، این نقد روشنفکران البته وقتی از پایگاه روشنفکری عاصی و معترض و از درون جامعه ی روشنفکری صورت می گیرد می دانیم که کار ساده ای نیست، چرا که همیشه احتمال طرد و بایکوت وجود دارد؛ برای من لذت بخش بود کار نجفی در بر آب انداختن تمام ابتدالی که دور و برمان را گرفته است، حکایت همان "چه گواراهای فوکولی و چریکهای کت و شلواری" همان "فمینیست مردانه" همان "فالاچی با سبیل نیچه" همان "حافظ بسیجی" یا "فردوسی. خط امامی" حالا فکرش را بکن در این وانقسا "رستم شاهنامه" بین ما باز گردد. راستی "رستم داستان" در چنین زمانه ای اگر بود چگونه می بود؟ در پاسخ به این سوال خیالی است که نجفی نه تنها بخشی دیگر از انتقاداتش را به ادا و اطوار روشنفکری ایران بیان می کند بلکه پنبه ی افسانه ی "مردانگی" را نیز می زند:

نجفی نه تنها خویشتن. خویش را فریاد می زند که از "زن ایرانی" هم می خواهد تا "خود" را فریاد کند،

ما که از مردک مُردیم و چیزی ندیدم

از تو کتاب اسم رستم و فقط شنیدیم

که اگر اونم بود امروز حتمن کراکی بود

رستم امروز از جنس بد شاکلی بود

رستم اگر بود واسش جرم میساختن

تو گردنش آفتابه لگن مینداختن

شاید میرفت جنگ و بر میگشت احترام داشت

سرتیب سپاه میشد تو دبی سهام داشت

رستم میتونست حتی به قولی گنجی شه

یه کم کانت و پوپر بخونه فرنگی شه

میشد اسلام رو سکولاریستی تعبیر کنه

میشد قرآن رو تو هرمنوتیک تفسیر کنه

میشد فیلم بسازه تو کن تقدیر بشه

میشد جک بگه معترض تعبیر بشه

شاید میرفت اروپا الان دو تا پاس داشت

اونجا تاکسی میروند اینجا الکانس داشت

تو هر عید میرفت تو کنسرتا میرقصید

دیگه حرف سیاسی نمیزد، می ترسید

رستم اگه بود می گفت جدم عرب بود

خزر مال روسها، خلیج، خلیج عرب بود

رستم اگه امروز بود رستم رو از یاد می برد

شاهنومه بیست سی سال تو طاقچه خونه خاک می خورد

در واقع این ارجاع جسورانه به "خود" و "خویش" از نظر من جذاب ترین بخش کار نجفی است.

"زن" به نحوی در کانون ترانه های نجفی قرار دارد؛ اینگونه است که اصالت زن-یا شاید به معنای دقیق تر اصالت انسان- در کارهای نجفی مقابل "مفهوم مصنوعی مردانگی" در فرهنگ عامه قرار می گیرد:

جندالله می خندد

ساکن آقایی

خیزش مردمی 15 خرداد به زور و قهر فروکش کرده بود، روح الله خمینی هم، اینک در تبعید به سر می برد و محمدرضا پهلوی تنها انتظار رای را می کشید که عباس قره باغی برای آخرین گروه شناخته شده منتقدان آریامهر می خواند.

باید با پیروی از الگوی مبارزاتی دیگر گوشه های جهان مانند کوبا، به سمت مبارزه ی مسلحانه با شاه رفت."

همین برش کوتاه از تاریخ ایران، خود سند گویایی است برای تمامی آن ها که از درک درستی درباره ی کوشش های مدنی و تفاوت آن با مبارزه های خانمان برانداز برخوردار نیستند و افسوس که "یعقوب مهرنهاد"، روزنامه نگار بلوچستانی نیز به پای همین فهم کج و نادرست از کوشش های مدنی قربانی شد. اعدام او در سرزمینی که فقر و فلاکت از سر و روی آن و حتا آمارهای دولتی اش می بارد، این پیام آشکار را می رساند که با هر کوشش مسالمت جویی نیز می توان به بالای دار رفت و بی دفاع اعدام شد و جوله ی این پیام هم زمان با تلاش های کسانی است که می خواهند مردم سیستان و بلوچستان باور کنند؛ جز خشونت راه دیگری نمانده و فرجام کوشش های آرام، اصلاحی و مسالمت جو جز شکست نخواهد بود.

"فقر و ناآگاهی"، دو مولفه ی برجسته ی زایش "خشونت" هستند و حکومت ایران اگر به راستی خواهان نابودی ریشه های ترور در سیستان و بلوچستان بود و است، باید به ریشه کن کردن فقر و ندانستن روی آورد. برای زدودن این ریشه های تنومند در سیستان و بلوچستان چه راه میان بری آسان تر و بهتری از نهادهای مردم نهاد و کوشندگان مدنی و اجتماعی وجود دارد؟ آن ها به دلیل ماهیت و ذات خویش نه تنها به جنگ فقر و ناآگاهی می روند

که چونان سدی در برابر گرویدن مردم به خشونت ایفای نقش می کنند و حاکمیت به گونه ای بدیهی باید و باید پشتیبان جدی چنین کوشش هایی باشد، اما حکومت ایران به جای این همه راه مثبتی که پیش روی خود دارد، چه می کند؟ یکی از مشهورترین کوشندگان مدنی و اجتماعی را با سابقه ای روشن و مثبت در میان مردم سیستان و بلوچستان به جرم یک انتقاد از سیستم استناداری و فرمانداری بازداشت می کند، سپس اتهام می زند، در دادگاه غیرعلنی به محاکمه می کشاند و در میان موج مخالفت ها او را بالای چوبه ی دار می فرستند! گمان می برید که پیامد چنین رفتاری چه می تواند باشد؟ امنیت! شگفتا! آن که باد می کارد، توفان درو خواهد کرد و نتیجه ی خشونت نیز جز زایش خشونت نخواهد بود. اعدام یعقوب مهرنهاد تنها به دل سردی از کوشش های مدنی و اجتماعی و سرخوردگی از تلاش های آرام برای یک زندگی بهتر همراه با رفاه و آگاهی بیشتر خواهد انجامید. اکنون و پس از اعدام او هیچ کس شاد نیست؛ نه امیدواران به کوشش های مدنی، نه مردمی که از این کوشش ها بهره می جستند و نه حتا آن کسانی که مهرنهاد با رای آنان به بالای دار رفت. شاید اگر گوش ها تیز باشد، تنها بشود صدای خنده های "جندالله" را در پشت کوه های سیستان و بلوچستان و در مرز ایران و پاکستان شنید. آن ها می خندند، چون یک خاکریز و سد استوار در برابر آن ها فرور می ریزد. ■

گسترش اعتصاب غذای زندانیان در زندانهای ایران

با گسترش اعتصاب غذای زندانیان زندانهای کردستان به سایر زندانهای کشور صدها تن از شخصیت ها و افراد از قشرهای گوناگون در نگرانی از سلامت و جان اعتصابیون با امضای بیانیه زیر خواستار قطع این اعتصابات شدند

از روز دوشنبه چهارم شهریور ماه ۱۳۸۷ زندانیان سیاسی و مدنی گرد اعتصاب غذای نامحدودی را در اعتراض به وضعیت وخیم حقوق بشر در زندان های ایران آغاز کردند. اعتصاب کنندگان با صدور اطلاعیه ای خواهان «در پیش گرفتن رفتاری شرافتمندانه با زندانیان و پایان دادن به رفتارهای غیرانسانی با آنان»، «توقف صدور و اجرای حکم اعدام»، «پایان دادن به تبعیضات ملی مذهبی و جنسیتی و تبعید زندانیان»، «تاکید بر حضور ناظران سازمان های حقوق بشری داخلی و بین المللی در زندان ها»، «اصلاح دستگاه قضایی ایران» شده اند.

اعتصاب کنندگان سیاسی و مدنی طیف وسیعی از زندانیان مدنی و سیاسی و عقیدتی، از اعضا و هواداران احزاب گرد تا فعالان حقوق بشری کردستان، فعالان کمپین یک میلیون امضا، معلمان و دانشجویان را شامل می شوند. با آغاز این اعتصاب از سوی برخی زندانیان در سنجند و ارومیه اعتصاب غذا به زندانیان شهرهای دیگری چون تهران، سقز، مریوان و ماکو گسترش یافت. بنا به گزارش کمیته ای که برای پیگیری وضعیت زندانیان تشکیل شده و همچنین گزارش های خانواده های زندانیان، طی ۴۰ روز گذشته برخی از زندانیان سیاسی و مدنی برای همبستگی با دیگر زندانیان به طور دوره ای دست به اعتصاب غذا می زنند و برخی دیگر همچنان به اعتصاب نامحدود خود ادامه داده اند به طوری که سلامت بسیاری از آنان که غالباً بیمار هم هستند با خطر جدی مواجه شده است. ■

کوتاه و پر معنا

نویسنده: دکتر کاوه پارسی

یک بام و دو هوا

هفته پیش تلفنی داشتم از خاله ام از ایران. بعد از سلام و احوال پرسی خاله ام گفت پسر من عازم خانه خدا هستم و می خواهم از تو خدا حافظی بکنم. برایش آرزوی سفری بی خطر و پر نشاط کردم. گفت پسر من انشا الله قسمت تو بشود. گفتم خاله جان سپاسگزارم ولی هرگز چنین آرزویی ندارم. پرسید چرا؟ پرسیدم چطور است که خدای مسلمانها خانه دارد و مسلمانها هر ساله میلیونها نفر به خانه خدا میروند ولی همین مسلمانها از مسیحی ها که برای خدا پسر تراشیده اند انتقاد میکنند که خدا پسر ندارد؟ گفت که پسر من این خانه خدا سمبلیک است. گفتم خاله جان چطور است که خدای ما خانه دارد و دست دارد (بدالله) و چشم دارد (عین الله) و روح دارد (روح الله) و همه اینها را سمبلیک می نامیم ولی فکر نمیکنیم شاید پسر خدای مسیحیان نیز سمبلیک باشد؟ آیا این یک بام و دو هوا نیست؟ خاله ام گفت پسر من کفر نکو و رنجیده خاطر مکالمه را قطع کرد و گوشی را گذاشت و من هاج و واج که چرا آن زن سالخورده را که جای مادرم است از خودم رنجانده ام! گوشی تلفن را برداشتم و به خاله ام تلفن زدم و کلی عذر خواهی کردم.

■ ■ ■

مجنوب می کند، در این نوشتار قصد نقد محتوایی یا موسیقایی کار های نجفی را ندارم، این کار را البته باید به اهلس واگذارد. با این حال من شاهین نجفی را رها نخواهم کرد و باز در مورد او و کارهایش خواهم نوشت. باید بگویم تا سنت توجه به نوا، تنها پس از مرگ را به گور بسپاریم و امثال نجفی و نامجو را به حال خویش رها نکنیم، نمی توان و نباید از کنار چنین استعدادهایی ساده گذشت، البته نوا و استعداد های سرشاری مانند شاهین نجفی برای آنکه در مرداب تعاریف زود گذر و هیجانانگیز آنی هواداران شان نگذرد؛ محتاج نقدند. ادامه دارد....

پی نوشت:

آهنگهای نجفی را از وبلاگ شخصی اش می توانید دانلود کنید: <http://sharr.blogfa.com/> کاش راهی بود تا هر کس بتواند لا اقل بخشی از قیمت این زحمتی که نجفی کشیده است را بپردازد. ■

ستاره دیگه تو آسمون نبود تو اوین بود / زیر پای تک تک بچه هامون مین بود
تموم پنجره ها بسته شد! سیاه شد / امید به نفس راحت کشیدن تباه شد
برادر برادر فروخت و پدر مادر / به لجن کشیدن هرچی اعتقاد و باورو
خدانشست و گریه کرد و خدایشو پس داد / ابلیس از غصه مست کرد هر چی خورد پس داد
کلمه ها رو که از تو کتابا دیگه شستن / هرچی واژه بود نشوندن و گردن زدن
مردونگی گم شد و از ریشه به ریش رفت / او گردن به عده کلفت شد! مفت از پول نفت
(3)

برای من اهمیتی ندارد که گرایش فکری یا سیاسی شاهین نجفی چیست مهم این است که او مصداق عینی یک "دگر اندیش جسور" است که می خواهد "خودش" باشد. از این روست که کارهایش مرا

پس از انقلاب در ترانه ی " بامداد" نیز از زمره کارهای درخشان اوست، تصویر سازیهای نجفی در این ترانه برای همه ی ما ملموس و آشناست:

خانم ما مرد نیستیم رومون خط بکش برچم رو بکبر خودت بشو رئیس جنبش

وقتی دجال عشقو کشت و از معنی افتاد / تا از گلوی قناری آوازی در نیاد
شبی که حتا جلاد پای جوخه گریه کرد / نعره ی کاوه مرد و تکبیر سرد
پیچیده توی کوچه پس کوچه ها ی شهر / ننه دریا ، پسرای عمو صحرا رو حد زد
روزی که حافظو تو خیابونا چرخوندن / واسه خیام بی خدا حبس تعزیری بریدن
روزی که صادقو به جرم خود کشی کشتن / هرچی سگ ولگرد شده بود تهمنن

در مورد شاهین نجفی ادامه از صفحه (۹)

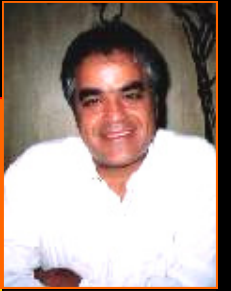
این قسمت از ترانه ی "ما مرد نیستیم" اما شاید نقطه ی اوج آن باشد:

تو بوی سیلی و شلاق میدی خانوم
تا کی میخوای به مردا باج بدی خانوم
مٹ وطن شدی همدم ولگردا
تقدیر تو دست توی واسه فردا
تو بوی زمین سوخته مون رو میدی خانم
تو هم از عرش به فرش رسیدی که خانم
ما که از مردی مردیم لا اقل تو زن باش
به کم از اون عطر غیرت رو ما هم بباش

توصیف نجفی از محدودیتهای سیاسی اجتماعی

مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است. بی تفاوت ننشینید!

ثریا. هم بی تفسیر است!



فرامرز شیراوند

سنگسار « هویت ملی - اسلامی » و « نشریات جمهوری اسلامی »

علاوه بر شهره آغداشلو و جیم کویزل، پرویز صیاد، ویدا قهرمانی، نوید نگهبان و علی پورتاش نیز در این فیلم بازی دارند - نقش ثریا را نیز بازیگر جوانی به نام مژگان مارنو ایفا



می‌کند. تهیه کننده اصلی این فیلم، کمپانی «ام پاور پیکچرز» است و فیلمنامه آن را سیروس نورسته به همراه همسر خود بتسی گیفن نورسته، فارغ التحصیل فیلمنامه نویسی از دانشگاه میامی، نوشته است. سیروس نورسته فارغ التحصیل سینما از دانشگاه یو.اس.سی آمریکا است و سابقه بیست سال فعالیت تلویزیونی و سینمایی دارد. اما فیلم «سنگسار ثریا» نخستین فیلم سینمایی اوست.

.. **نورسته** کارگردان ایرانی مقیم آمریکا در توضیح این فیلم می‌گوید: "داستان ثریا یکی از داستان‌های یسالت که در دوران نئو-شما در پلایا اتاقله فالتله وه نوز هم ادامه دارد. این فیلم آزار زنان ناشی از اتهامی نارو و نادیده‌گرفته‌شده آنان به تصویر درآمده که باید بابت زدودن این چهره ناروا عذاب و رنج زیادی تحمل کنند. این فیلم در مورد زنان به صحت است که تهنید لایح نهایی گنهی - شد راف سلت و با نیروهای متعصب ظالمی که شهر آنها را به تاراج برده‌اند، هیچ هم‌خوانی ندارند". فیلم بر اساس کتابی به همین نام، نوشته فریدون صاحب‌جم، ساخته شده که در سال 1994 منتشر شده و ماجرای آن در مرداد 1365 (ماه آگوست سال ۱۹۸۶) اتفاق می‌افتد. فریدون صاحب جم در کتابش اینگونه آغاز می‌شود:

".... در روز ازدواج شاه با ملکه ثریا دختری دنیا آمد که ثریا نامیده شد"

ثریا در سن 9 سالگی



داستان فیلم درباره سفر یک روزنامه نگار فرانسوی به دهکده کوهپایه در پنجاه و شش کیلومتری کرمان در جنوب غربی ایران است. وی در آنجا با زنی به نام زهرا (شهره آغداشلو) آشنا می‌شود که خواهرزاده اش، ثریا 35 ساله، را روز قبل به جرم "اتهام به زنا" سنگسار کرده نلد. از آنجاییکه ثریا به جرم "اتهام به زنا" سنگسار شده است، دفن جسد او در گورستان "جایز

اصل چهارم - کیفیت اجراء حد ماده 99 - هرگاه زناي شخصي که دارای شرایط احصان است با اقرار او ثابت شده باشد هنگام رجم، اول حاکم شرع سنگ می زند بعداً دیگران، و اگر زناي او به شهادت شهود ثابت شده باشد اول شهود سنگ می زنند بعداً حاکم و سپس دیگران. **ماده 102 -** مرد را هنگام رجم تانزدیکی کمر و زن را تانزدیکی سینه در گودال دفن می کنند آنگاه رجم می نمایند. ماده 104 - بزرگی سنگ در رجم نباید به حدی باشد که با اصابت يك یا دو عدد شخص کشته شود همچنین کوچکی آن نباید به اندازه ای باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند.

http://www.dadkhahi.net/law/Ghavanin/Ghavanin_Jazae/gh_mojazat_eslami.htm



در چند هفته اخیر، پس از بروی صحنه آمدن فیلم "سنگسار ثریا م"، یک روند "نقادانه" فرهنگی - هنری در "نشریات ایرانی" در جریان بوده است. نگاهی به نشریات جمهوری اسلامی در داخل ایران و نشریات متعدد طیف سهامدار، طرفدار، هوادار، جاده صافکن (لابی) جمهوری اسلامی در خارج کشور، به وجود چیزی صحنه می‌گذارد. هرچند در اینکه "نقد فیلم" کلمه مناسبی برای توصیف این روند باشد، جای تردید جدی هست. در پشت پرده، جاییکه بیان حقیقت آزار دهنده نیست، میتوان این روند را یک روند "ایرانی‌زده کردن" حاکمیت اسلامی توصیف کرد. اما در انظار عموم، جایی که، انسانیت مد نظر است، این روند تهاجمی شوونیستی - اسلام‌پرستی: به مقوله انسان، حقوق انسانی بطور کلی و زن، برابری حقوق زن و جایگاه زن در جامعه، بطور اخص، را میبایست ثبت کرد.

Cyrus Nowrasteh



"سنگسار ثریا م" فیلم جدید سیروس نورسته، فیلم ساز ایرانی مقیم آمریکا، در فستیوال فیلم تورنتو کانادا در بخش دیسکاواری از 7 تا 12 سپتامبر به نمایش درآمد.

نیست؛ بنابراین، زهرا، پنهانی، با یاری زنان دهکده جسد ثریا را در کنار رودخانه رها کرده که شوربختانه، طعمه سگان گرسنه دهکده میشود.

فیلم با بازگشت به عقب (فلاش بک)، از زبان زهرا ماجرای "سنگسار ثریا"، این جنایت هولناک را، به نمایش میگذارد. زهرا ماجرای سنگسار ثریا را برای روزنامه نگار او باز می‌کند، و از میخواهد که فریاد مظلومیت ثریا را، که روایت زنان بیشمار است، به گوش جهانیان برساند. زهرا داستان را اینچنین روایت میکند: علی شوهر ثریا هوس می‌کند که با دختر بچه ای 14 ساله ازدواج کند اما چون توان مالی برای پرداخت مخارج دو خانواده را ندارد، تصمیم می‌گیرد که همسرش ثریا را طلاق دهد! ثریا با داشتن 4 فرزند نگران مخارج زندگی‌اش و آینده فرزندانشان است و با تقاضای علی مخالفت می‌کند. علی پس از کتک زدن ثریا، به آخوند روستا مراجعه میکند و از او کمک می‌طلبد؛ آخوند روستا به ثریا پیشنهاد صیغه می‌کند! با دخالت زهرا، آخوند روستا پا بفرار می‌گذارد و در حین فرار تهدید به تلافی میکند. در پایان علی با همکاری آخوند روستا و با پوش "تهمت" به "زنا" زمینه "سنگسار ثریا م." را می‌چیند! **از آنجاییکه بلیط** های فیلم "سنگسار ثریا م." بی‌فروش شد، ۵ بود، برای تماشای فیلم ۲ ساعت در صف انتظار "بدون بلیط‌ها"، چون دیگر "مشاقان"، منتظر ماندیم. در نهایت پیش از شروع فیلم در ردیف اول جای گرفتیم. در تمام مدت تماشای فیلم کلماتی که در کلام بودند کوهی-پر انتظار، در انتظار سرانجامی شوم - انتظاری به درازای سفر "مسافرین" قطارهای "آشوبتس"! ناگهان "یکی بود یکی نبود"، "جشنواره سنگ برانی"، "قانون شرع بود"، "سنگ بود"، "پدر بود"، "شوهر بود"، "حاکم شرع بود"، "فرزند مذکر بود" و اما "انسان و انسانیت نبود!"

بر خلاف فیلمهای "هالیوودی" سنگسار ثریا م. "قهرمانی" نداشت.

نمایش این فیلم واکنش‌ها متفاوت و - قالی انتظارهای رادریخ و خورج- از اول برانگیخته است زیرا که از سوی هالیوود - نام برده‌اند که "در جهت اهداف آمریکا و با هدف تخریب چهره ایران در غرب" تهیه شده است. برخی از نشریات و کلمات کلیدی:

خبرگزاری آفتاب "..... فیلم ضدایرانی ... به ادعای سازندگان آن بر مبنای رویدادی واقعی ساخته شده..."

خبرگزاری انقلاب اسلامی "..... "اهانت آشکارای هالیوود به اسلام" فیلم ضدایرانی ... به ادعای سازندگان آن بر مبنای رویدادی واقعی ساخته شده..."

خبرگزاری مهر "..... فیلم ضدایرانی ... به ادعای سازندگان آن بر مبنای رویدادی واقعی ساخته شده..."

دنیای ورزش (تورنتو شماره 168) "..... فیلم ضد ایرانی ... به ادعای سازندگان آن بر مبنای رویدادی واقعی ساخته شده..." (سردبیر کورش تشت ز)

دنیای ورزش (تورنتو شماره 169) "..... اقدام ضدایرانی ... مضمون تخیلی از سنگسار در ایران... فیلم مضحک و غیر قابل باور... فیلم ضد ایرانی - اسلامی ... (سردبیر کورش تشت ز)

نشریه شهروند (تورنتو شماره 1194) " ... «سنگسار ثریا م.» که فیلم مبتدلی است در سطح برنامه‌های تلویزیونی فارسی لوس آنجلس. بررسی این فیلم را به خودشان وا می‌گذارم. " به قلم برادر شهرام تابع محمدی

جالب اینجاست که برادر شهرام تابع محمدی در همان مقاله از سمیرا مخملباف (سازنده فیلم «اسب دو پا») انتقاد میکند: "... همین‌جا جا دارد که این را هم اضافه کنم که استفاده از بازیگری که در زندگی واقعی اش عقب افتاده است برای ایفای نقشی که به صراحت تحقیرآمیز است عملی غیر انسانی و غیر اخلاقی است. رسم انسانی بر این است که برای چنین نقشی از یک بازیگر واقعی استفاده کرد که تنها به ایفای نقش یک انسان تحقیر شده می‌پردازد. استفاده از آن نوجوان عقب‌افتاده برای ایفای نقش خودش یک سوءاستفاده غیر انسانی از کسی است که توانایی لازم برای تشخیص خوب از بد را ندارد..." (تاکید ها از من)

"همین‌جا جا دارد" از برادر شهرام تابع محمدی و دیگران پرسید آیا در ادبیات "سنگسار ثریا م." این توحش و بربریت، " به صراحت تحقیرآمیز است" یا نه؟ آیا این جنایت در قاموسان "عملی غیر انسانی و غیر اخلاقی است" یا نه؟ آیا این مجازاتی است "اسلامی یا ایرانی"؟ از چه زمان "اسلامی" و "ایرانی" با هم مترادف شدند؟ (البته از جماعت توده ای - اکثریتی در شهروند بیش از این انتظاری نیست، از "سنگ" تا "سلاح سنگین" تسلیح میکنند - "تقیه" هم میکنند!)

پس‌نویس:

به هنگام چاپ این مقاله، نشریه "دنیای ورزش" تورنتو، شماره 170، بدستم رسید، باز هم مطلبی در مورد "سنگسار ثریا م." و این بار به قلم آرش عزیزی (ویراستار "دنیای ورزش" تورنتو) در صفحه 77 - که بند را بی هوا به آب داده بود. ایکاش این برادران "ورزش پرست" "دنیای ورزش" پای از گلیم خود درازتر نمی‌کردند و با مدال صادراتی "ایرانی - اسلامی" در "رختکن" یا "پشت نیمکت ذخیره‌ها" به خود می‌لولیدند و میدان را برای دیگر "مجلات" و "دکانهای" "ایرانی - اسلامی" از جمله "هدی، اعتبار، زن روز و ... " خلوت میکردند. باری از نوشته آرش عزیزی استنباط می‌شود که ایشان هنوز فیلم را ندیده‌اند و در انتظار اکران فیلم هستند - "اما شاید" نظر منند!

ایشان مطلبش را با عباراتی متناقض، زیرکانه، نادرست و توهین آمیز به نویسنده، بازیگران و کارگردان اینگونه آغاز میکند: "...باز هم موضوعی از کشورمان، ایران، دستمایه فیلمی هالیوودی شد ... نورسته، کارگردان جنجالی آمریکایی است... [نورسته] بیشتر به عقاید محافظه کارانه و راستگرایانه خود معروف است... صاحب جم روزنامه نگاری فرانسوی است... پدر او [صاحب جم] از سفیر سابق جمهوری اسلامی است... صاحب جم رمانش را بر اساس اتفاقی واقعی نوشته... ثریا و مرگ خونین اوست که همین دو هفته پیش اتفاق افتاده. ماجرای خونین ثریا پرده از قدرت سیاه شرایط عقب مانده ی اجتماعی، قانون غیر مدنی و تحت لوای قانون اسلامی بر میدارد... مشهورترین ستاره ی این فیلم شاید شهره ی آغداشلو، بازیگر ایرانی تبار هالیوود است... شهره پس از سال 2003 که با بازی در "خانه شن و ماسه" اسکار را دریافت کرد*... اما شاید نکته ی جالب تر این فیلم شرکت پرویز صیاد، بازیگر نام آور و بزرگ ایرانی باشد... صیاد پس از سر کار آمدن جمهوری اسلامی و فرار از ایران فعالیتهای سینمایی بسیار اندکی داشته... بهرحال سنگسار ثریا میم یک نکته ی مثبت اگر داشته باشد جلب نگاه‌ها به سمت مسیله ی سنگسار در ایران است که قبلا مبارزه های بسیاری علیه آن شده و از جمله کمیته ی بین المللی علیه اعدام و سنگسار در اروپا و سایر نقاط جهان این مسأله را مطرح کرده اند. اما در این فضای سیاسی باید منتظر اکران فیلم باشیم تا سنیم از چه زاویه ای به این مسأله پرداخته شده..."

* شهره ی آغداشلو هنوز اسکار دریافت نکرده است.
(تاکید ها از من)

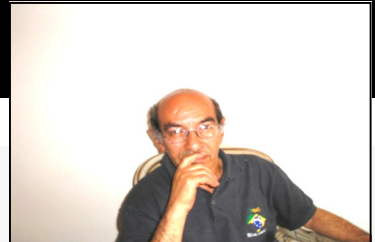
نظرات خوانندگان در اینترنت

"حضرات حکومتی در ایران تا به حال هر کاری بر خلاف میلشان بود ضد اسلامی مینامیدند. حالا که این برجسب کارایی ندارد برجسب ضد ملی و ضد ایرانی را جایگزین آن کرده اند در حالی که این فیلم ربطی به تمدن ایرانی نداشته و مربوط به یک مجازات اسلامیست"

"تقیه فیلم از رویدادی که بخشی از مجازات اسلامی است و رسماً در قوانین دادگستری جمهوری اسلامی منظور شده و بارها و بارها اجرا شده است، چرا باید ضد ایرانی تلقی شود؟" این فیلم ضد ایرانی نیست بلکه آنچه استنباط می‌شود این است که چگونه می‌توان یک ملت را اینگونه اهریمن صفت نگاه داشت. چشمان و دل‌هایی که آکنده از شهوت است سر و صورت انسانی را با سنگ له می‌کنند. آنچه باید له می‌شد چیز دیگریست که نه تنها له نشد بلکه کنون به دیوبی بد هیبت مبدل شده است تا ته ماندهای فرهنگ ایرانی را ببلعد و بجایش این را پس دهد"

"اگر بد است و مایه آبروریزی پس چرا می‌کنید؟ اگر قانون الهی است و لازم الاجرا چرا از نشان دادنش ناراحتید؟ مگر همین پارسال جعفرکبانی بیگناه را قاضی جمهوری اسلامی سنگسار نکرد و خودش نیز در سنگسار او شرکت نکرد؟ من آن عمل را «توحش» نامیدم. بگذار سایر مردم دنیا نیز شاهد توحش جمهوری اسلامی باشند. آنکس را که حساب پاکست، آزمحاسبه چه پاکست؟!"

بنیادهای مسیحیت (کارل کائوتسکی)



ترجمه و تلخیص: احمد خزاعی

دفتر دوم - بخش سوم
اندیشه و احساس
در دوران امپراتوری روم
نامانی

دیدیم که، عصری که مسیحیت در آن پیدایش یافت دوران فروپاشی کامل شکل‌های تولید و حکومت بود. شیوه‌های مرسوم تفکر، نیز، پا به پای این اضمحلال، به درهم شکستن و نابودی کامل گرائیده بود. همه کور مال کورمال در جستجوی شیوه‌های نوین اندیشیدن بودند. در این جستجو، فرد خو را یکسره تنها می‌یافت زیرا پشتیبانی اجتماعی‌ای که همبانی (= کمون؛ جامعه اشتراکی) اش تا کنون از او می‌کرد همراه با دیدگاه‌های اخلاقی‌شان اکنون دیگر از میان رفته بود. به این ترتیب یکی از خصیصه‌های اصلی شیوه تفکر نوین فردگرایی بود. فردگرایی هرگز نمی‌تواند به این معنی باشد که فرد در جامعه تک افتاده، منزوی و تنهاست. فرد تنها در جامعه و از طریق جامعه می‌تواند زندگی کند. اما فردگرایی به این معنی است که زمینه اجتماعی که فرد در آن رشد یافته و تاکنون شیوه طبیعی و مسلم زندگی به نظر می‌رسیده است اکنون قدرت خود را از دست داده است و فرد اکنون با وظیفه پیدا کردن راه و چاهی برای خود بیرون از این چارچوب قدیمی روبروست. او تنها می‌تواند این کار را با درآمیختن با افرادی که نیازها و منافع همانند خود او دارند به منظور ایجاد سازمان‌های جدید اجتماعی از پیش برد. اوضاع و احوال موجود، بی‌گمان، تعیین کننده سرشت این سازمان‌هاست و به هوا و هوس افراد بستگی ندارد. اما فرد با نهاد هائی روبرو میشود که، بر خلاف سازمان‌های مرسوم قدیمی، حاضر و آماده و کامل نیستند. او باید همراه با دیگر افرادی که در همان سمت و سو می‌کوشند؛ آنها را بیافریند. اما تنها پس از آزمون‌ها و خطاها، و نبردهای عقیدتی بسیار است که سازمان‌های نوینی پا می‌گیرند که می‌توانند پایدار باشند و بهترین پاسخ را به اوضاع و احوال نوین ارائه دهند. در چنین دوران گذاری است که چنین می‌نماید که گویی فرد مشروط به جامعه نیست، بلکه بر عکس است؛ انگار که شکل‌ها، وظایف و اهداف اجتماعی یکسره بستگی به میل او دارد. فردگرایی مشابه، جستجوی انفرادی مشابه و کورمال کورمال کردنی مشابه برای یافتن شیوه‌های نوین اندیشیدن و سازمان‌های نوین اجتماعی نیز مشخصه عصر لیبرالیسمی بود که در پی فروپاشیدن سازمان‌های فنودالی پدید آمد. این جستجو تا هنگامی که سازمان‌های نوین کارگران و کارفرمایان بیش از پیش و به تدریج به تشکیل دهندگان قطعی جامعه سرمایه داری تبدیل شدند ادامه یافت. از هم پاشیدن سازمان‌های کهن اجتماعی و تشکیل سازمان‌های جدید اجتماعی، نخستین قرن‌های امپراتوری روم را شدیداً شبیه به قرن نوزدهم می‌کند. شباهت دیگری که میان این دو دوران هست این است که سقوط سازمان‌های اجتماعی پیش از همه و بیش از همه در شهرها صورت گرفت و این که زندگی اجتماعی به طرز روزافزون توسط این شهرها تعیین می‌شد.

زندگی اجتماعی در دوران پیشین که رسم و سنت، و عرف و عادت آن را در قالبی خشک و منجمد ریخته بود، فرصت‌های اندکی به دهقان می‌داد که در باره طبیعت، که با آن در ستیزی دائمی بود، فکر کند. این پرسش که پدیده‌های مختلف طبیعت چرا به وجود آمده اند همواره فکر او را به خود مشغول می‌داشت. او پاسخ را نخست ساده دلانه، با توسل جستن به این فرض که خدایان متعددی در طبیعت فعالند، در شخصیت یافتن تک تک نیروهای طبیعی می‌جست. اما این شیوه مطرح کردن سنوالم به طور ضمنی دربر دارنده سرآغازهای علوم طبیعی است، که در مورد چرانی، در مورد علل تمام چیزها به پرسش می‌

پردازد. به محض این که انسان‌ها شروع می‌کنند به فهمیدن این که رابطه میان علت و معلول منظم و ضروری است، و به هوا و هوس خدایان وابسته نیست وارد شاهراه دانش علمی شده‌اند.

چنین دست‌آوردی نمی‌توانست از دهقانان که در وابستگی کامل به طبیعت قرار داشتند سرچشمه گرفته باشد. آنها فروتنانه در برابر نیروهای طبیعت سر تعظیم خم می‌کردند و نمی‌کوشیدند که با کسب دانش آنها را زیر سلطه خود در آورند. بلکه می‌کوشیدند با دعا خواندن و ارائه قربانی‌هایی آنها را بر سر لطف آورند. شناخت علمی طبیعت تنها در شهرها که انسان‌چنین بی‌واسطه و به شدت از وابستگی خود به طبیعت آگاه است امکان پذیر است. تنها در شهر است که می‌تواند آن را مبرای از احساسات بررسی کند.

فلسفه طبیعی در شهرها شروع شد. اما بسیاری از شهرها به تدریج آن قدر بزرگ شدند که ساکنانشان هر گونه ارتباطی با طبیعت و علاقه‌ای به آن را از دست دادند. شهرها به طرز روزافزون نقشی رهبری کننده را در زندگی معنوی و اقتصادی کشور به دست می‌آوردند؛ و این تحول، همچنان که دیدیم، تمام پشتیبانی را که فرد قبلاً در سازمان‌های اجتماعی قدیمی و طرز فکرهای سنتی از آن برخوردار بود به اضمحلال و نابودی کشاند. این تحول، گذشته از این، تضادهای طبقاتی را تشدید کرد و ستیزهای طبقاتی را پدید آورد، که گاه تمامی مناسبات اجتماعی‌ای را که تا آن هنگام مورد قبول بود وازگون کرد و از میان برداشت. اکنون جامعه بود و نه طبیعت که انسان را در شهرهای بزرگ مدام به شگفتی می‌انداخت و هر روز وظایف تازه‌ای در برابرش قرار می‌داد و هر روز این پرسش را برایش به میان می‌آورد: چه باید کرد؟ اکنون دلالتی رخدان چیزها در طبیعت نبود که بالاترین جا را در ذهن انسان‌ها اشغال می‌کرد بلکه این مسئله که در جامعه چه باید بکنند ذهن آنها را به خود مشغول می‌داشت. نه شناخت پیوندهای ضروری در طبیعت بلکه طرح و تدوین آرمان‌ها اهداف نوین اجتماعی بود که ذهن آنها را به خود مشغول می‌داشت. علم اخلاق جای فلسفه طبیعت را، در شکل جستجو برای خوشبختی برین فرد، گرفت. این جا به جایی در جهان هلنیستی پس از جنگ هایشان با ایرانیان صورت گرفته بود.

جهان رومی‌ها، همچنان که دیدیم، در عرصه‌های هنر و علم چیزی بیش از نسخه برداری محض از یونانی‌ها نبود. رومی‌ها گنجینه هایشان را چه در عرصه مادی و چه در عرصه معنوی با غارت و نه با کار به چنگ می‌آوردند. از همین رو اندیشه رومی نیز دیگر خیلی به فلسفه طبیعت پرداخت و توجهش را بی‌درنگ به علم اخلاق معطوف کرد.

در نخستین قرن‌های امپراتوری روم دو گرایش در حکمت زندگی بر اندیشه فلسفی مسلط بود: اندیشه اپیکوری و رواقی‌گری. اپیکور فلسفه را فعالیتی می‌دانست که از طریق مفاهیم و براهین زندگی سعادت‌مندان‌ای را فراهم می‌آورد. او بر آن بود که به این زندگی سعادت‌مندان‌ای می‌توان با کوشش برای لذت بردن دست یافت؛ اما باید برای دست یافتن به لذتی عقلانی و پایدار کوشید، نه عیاشی و شهوترانی ناپایدار که به از دست رفتن تندرستی و دارائی، و از همین، روم به درد و رنج می‌انجامد.

این فلسفه‌ای بود که خیلی خوب به درد طب‌های استمارگر می‌خورد که ثروشان را به کار دیگری جز مصرف کردنش نمی‌توانستند بزنند. آنچه کم داشتند تنظیم عقلانی یک زندگی مبتنی بر لذت بود. اما این فلسفه نه به آنهایی که دچار ورشکستگی جسمانی، معنوی یا مالی شده بودند تسکینی می‌داد، و نه به فقرا و فلک‌زده‌ها و یا آنهایی که از لذتها سیر و دلزده شده بودند. به آنهایی نیز که هنوز به شکل‌ها و شیوه‌های سنتی جامعه دل‌بستگی داشتند و هنوز

اهدافی در ورای شخص خودشان داشتند، به آن میهن پرستانی که سقوط کشور و جامعه را می‌دیدند بی‌آن که بتوانند از آن جلوگیری کنند، تسکینی نمی‌توانست بدهد. برای تمام این گروه‌ها لذات این جهان پوچ و گندیده بود. این گروه از افراد به کیش رواقی‌گرویدند. این کیش نه لذت بلکه فضیلت را به منزله برترین خیر، به منزله تنها نعمت، گرامی می‌داشت؛ نعمات بیرونی، تندرستی، ثروت، را اموری می‌دانست به همان اندازه علی‌السویه که شر بیرونی را. سرانجام این تلاش ذهنی این بود که بسیاری از مردم یکسره از زندگی بیزار، آرزومند مرگ و از جهان روگردان شدند. خودکشی در رم امپراتوری تبدیل به امری متداول و عملاً مد روز شد.

در همبانی (= جامعه اشتراکی، کمون) مرگ را فقط برادر خواب می‌دانستند و بر آن بودند که انسان در آثاری که از خود در جامعه باقی می‌گذارد به زندگی ادامه می‌دهد. اما در جامعه‌ای در حال مرگ حکایت دیگری است. در چنین جامعه‌ای فرد دیگر خود را متعلق به آن نمی‌داند؛ نسبت به آن بی‌تفاوت است و حتی با آن احساس دشمنی می‌کند. مرگ برایش به معنی نابودی محض است. از همین رو ترس از مرگ به گونه‌ای که دوران باستان هرگز آن را ندیده بود در جامعه رم پدید آمد. جبن و بزلی ریشه دواند، مرگ به جای این که برادر خواب باشد تبدیل به لولویی هراس‌انگیز شد.

شمار روزافزونی از مردم احساس نیاز به مرامی می‌کردند که بر جاودانگی و نامیرائی فرد نه به عنوان سایه‌ای ناچیز بلکه به عنوان موجودی سعادت‌مند، تأکید ورزد.

افلاطون آموخته بود که در زندگی پس از مرگ روح که اکنون از قید جسم رها شده است به زندگی ادامه می‌دهد و به خاطر کارهایش در زمین پاداش می‌گیرد یا تنبیه می‌شود. در **جمهور افلاطون (دفتر 13، فصل 10)** مرده‌ای ناگهان زنده می‌شود و حکایت می‌کند که چگونه روحش، پس از ترک جسمش، در آن جهان در برابر قضات قرار می‌گیرد. این قاضی‌ها در باره روح‌هایی که از راه می‌رسیدند داوری می‌کردند و به نیکوکاران راه بهشت و به بدکاران راه دوزخ را نشان می‌دادند.

این آموزش‌ها ناگزیر اندیشه بهشت و جهنم به معنی مسیحی آن را که بزها در سمت چپ و گوسفندها در سمت راستند و آتش جاودانه در دوزخ شعله‌ور است (انجیل متی، باب 25، آیه‌های 13 و 48) به خاطر می‌آورد. و تازه افلاطون در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیسته است.

نوشته زیر نیز به همان اندازه رنگ و بوی مسیحی دارد: «جسم باری است بر نوح روح و مجازات آن است. بر آن سنگینی می‌کند و آن را در قید و بند نگه می‌دارد.» اما این نوشته یک مسیحی نیست؛ این را سنکا، فیلسوف رواقی و آموزگار و وزیر نرون است، که مسیحیان را مورد آزار و تعقیب قرار می‌داد. شمار عبارات‌هایی که در نوشته‌های سنکا آمده‌اند و عیناً در عهد جدید تکرار شده‌اند به نحو تعجب‌آوری زیادند. مسیحیان از این شباهت‌ها چنین استنباط می‌کنند که سنکا آن‌ها را از منابع مسیحی اخذ کرده و حتی مدعی می‌شوند که او مسیحی بوده است. چنین چیزی سر تا پا محصول خیال بافی مسیحیان است. سنکا آثار خود را پیش از نوشته شدن بخش‌های مختلف انجیل نوشته است. اگر وام‌گرفتنی در میان باشد، باید فرض را براین گذاشت که مسیحیان به نوشته‌های فیلسوف مزبور که در آن زمان بازارش سکه بود و بسیار رواج داشت ناخنک‌های عمیقی زده‌اند و نه برعکس. فرض دیگری هم‌که می‌توان کرد این است که هر دو مستقلاً از عبارات‌هایی که در آن زمان ورد زبان‌ها بود استفاده کرده‌اند.

آئین ایرانی میترا نیز در امپراتوری رم محبوبیت زیادی داشت و وسیعاً رایج بود. فلاطیر در تأثیر این

کیش بر عقاید مسیحی چنین می‌گوید: «مراسم میتزائی همچنین شامل غذای مقدس نیز بود که عبارت بود از نان متبرک و جامی پر از شراب یا آب که به مؤمنان به میترا به عنوان رمزی عرفانی از ارتباط با زندگی مینوی نوشانده می‌شد. مؤمنان در این جشن‌ها با صورتکی از حیوانات ظاهر می‌شدند تا چنین برسانند که فرد شرکت کننده در جشن به خدای خود آراسته و مسلح و همراه با او وارد درونی‌ترین اشتراک زندگی شده است. این هم قرینه آئین پولوس قدیس است در مورد غذای عبادی به منزله شریک شدن در خون و تن مسیح (قرینتیان، باب یکم، آیه شانزدهم) که غسل تعمید شدگان به آن آراسته و مسلح می‌شوند.

سنکا تنها فیلسوف دوران خود نبود که عبارت‌هایی را ساختن یابکار برد که مسیحی به نظر می‌رسد. به خصوص در مورد جاودانگی روح و جهان پسین که در دوران آغاز مسیحیت هواداران زیادی داشت. آماده شدن برای زندگی پس از مرگ، به گونه‌ای روز افزون، از تلاش برای دست یافتن به نعمات این جهان مهم‌تر می‌نمایند. ملکوت خداوند جانشین ملکوت این جهان می‌شود. اما چگونه؟ پیش از این مردم سه رهنمود عمل روشن و قابل اتکاء برای عمل داشتند که عبارت بود از سنت، اراده مردم و نیازهای جامعه. این هر سه اکنون از میان رفته بودند. سنت تبدیل به سایه‌ای توخالی شده بود؛ مردم دیگر احساس نمی‌کردند که اراده‌ای مشترک دارند؛ منافع جامعه امری علی‌السویه شده بود. فرد در مانده و ناتوان بود، رها شده به حال خود، مغروق در سیل افکار و عقاید و روابط نوینی که جامعه را در خود غرق می‌کرد، در جستجوی نقطه اتکالی جدید و با ثبات، و جویای آموزش‌ها و آموزگاری که حقیقت و حکمت راستین زندگی را به او بیاموزند و راه رسیدن به ملکوت خداوند را به او نشان دهند. همه متفکران و سخنوران اکنون تبدیل به معلم اخلاق و موعظه‌گر اخلاق فردی شدند - اخلاقی که به وسیله آن فرد می‌توانست، بدون هیچ تغییری در جامعه، از این جهان برخیزد، بر فراز آن بایستد و تبدیل به شهروند جهانی بهتر شود.

اکنون میدان برای جولان دادن فیلسوفان و سخنوران کاملاً باز بود. تمام فعالیت‌های سیاسی متوقف شده بود. فعالیت‌های علمی به بن بست رسیده بود. داد سخن دادن در مزمّت این جهان و ناسزا گفتن به ثروت و مال و منال، خوار داشتن و نفرت ورزیدن به نعمات این جهان مد روز شده بود. انجیل‌ها، نیز، در نهایت جز غرغره کردن همین موعظه‌ها و اندرزها چیز دیگری نیست.

طبیعتاً این عصر را نباید بر اساس لفاظی‌های اخلاقی‌اش مورد قضاوت قرار داد. اخلاقیات جدید، با این که دنیا را خوار می‌شمرد، اما به راستی به نیازهای اخلاقی خیلی نیرومندی پاسخ می‌داد که در اوضاع و احوال اجتماعی بسیار واقعی ریشه داشتند. اما در واقع گریختن از دنیا غیر ممکن بود. به این ترتیب بود که تضاد میان نظریه اخلاقی و کنش اخلاقی که در این نوع از اخلاق اجتناب‌ناپذیر است به میان می‌آید.

سنکا یک نمونه کلاسیک از این تناقض است. این فیلسوف رواقی اشراف مآب بر علیه شرکت کردن در امور سیاسی موعظه می‌کرد و بر وتوس را برای زیر پا گذاشتن اصل بنیادی رواقی‌گری با چنین مشارکتی سرزنش می‌کرد. اما همین آقای سنکا، که بر وتوس جمهوری خواه را برای شرکت کردن در امور سیاسی محکوم می‌کرد همیشه یک پای تمام جنایاتی بود که بدست آگریپپنا و نرون انجام می‌یافت و همیشه برای این که وزیر بماند برایشان جاکشی می‌کرد. همین آقای سنکا در نوشته‌هایش بر علیه ثروت، حرص و آز و لذت جوئی مثل شیر می‌گریه. در سال 58 میلادی سوسیلیوس نامی در سنای روم او را متهم کرد که چندین میلیون از راه رباخواری و کلاه برداری گردآورده است. سنکا، که مواهب دنیوی را نعره کشان محکوم می‌کرد، خود یکی از بزرگ‌ترین ثروتمندان روزگارش بود. اما این قبیل رباکاری‌ها را به هیچ رو نمی‌توان به سنکا

خیام و آن دروغ دلاویز



نویسنده: هوشنگ معین زاده

نیایش گاهی در بهشت!

جماعت همچنان به سیاحت مشغول بودند که به دشتی رسیدند بسیار سر سبز و خرم و دلگشا. خیام که پیشاپیش دیگران حرکت می کرد بر تابلویی چنین خواند:

ورود کسانی که حیوانات را قربانی کرده اند، به این مکان ممنوع است.

خیام شگفت زده، انگار چیزی غیر عادی می دید. تا آنروز در بهشت منطقه ای که ورود به آن مشروط بوده باشد، ندیده بود.

براین بخش از بهشت سکوتی سنگین حاکم بود و در میان آن، معبدی از مرمر سفید قرار داشت. پهنه دشت نیز پر بود از هزاران هزار گوسفند و بز و گوسفند و گاو و شتر و مرغ و خروس و . . .

همراهان با هم به مشورت نشستند، معلوم شد که تنها حاج رجب در آن دنیا گاو و گوسفند و حتی شتر قربانی کرده است.

خیام گفت: دوست عزیز، تو از ورود به این سرزمین محرومی. من میل دارم که براین نیایشگاه قدم بگذارم و ببینم در آنجا چه حکمتی است و این نیایشگاه بهشتی چه معنایی دارد.

حاج رجب، افسرده از جدا شدن از یاران، گفت:

- پدر! مرا از ورود به این مکان محروم نکنید! من برای قربانی کردن دلیلی داشتم. اگر این عمل به هر باوری نا پسند باشد، مرا منطقی هست که از خود دفاع کنم!

خیام با دیدن نا راحتی حاج رجب گفت:

- هر طور میل دارید. ولی یادتان باشد من به شما هشدار دادم، باقی با خودتان است. . .

بعد، از سایر همراهان خواست تا در همان حول و حوش اطراق کنند و خود همراه ابو علی سینا، عزت الملوک و حاج رجب به سمت معبد به راه افتاد.

هنوز دقیقی از ورودشان نگذشته بود که ناگهان گوسفندی شتابان به سمت آنان شروع به دویدن کرد. وقتی به نزدیکیان رسید، نگاهی جستجوگر و کنجکاو به جمع انداخت و سپس رو به حاج رجب، بنای بع بع

نهاد. با صدای بع بع او، دیگر حیوانات یکباره دست از چریدن و لمیدن و جست و خیز کردن برداشتند و به سمت گروه هجوم آوردند. لحظاتی بعد، جمع بود و گرداگردشان پراز حیوانات مختلف. در همین هنگام، گوسفندی که با بع بع خود همه حیوانات را گرد آورده بود، به زبان آمد و فریاد زد:

- قاتل! قاتل! . . . و به دنبال او همه حیوانات یک صدا به فریاد در آمدند: قاتل! قاتل!

فریادهایی که مثل تیرهای زهرآگین به سمت حاج رجب پرتاب می شدند. ترس و وحشتی شدید بر جمع غالب شد. حیواناتی که همیشه با بردباری و صبوری در کنار انسانها بودند، این بار با حالتی تهدید آمیز به سمت جمع بانگ خروش می کشیدند.

در این هنگام صدای مهبیبی مثل کوبیدن طبل، از نیایشگاه بلند شد که همه حیوانات به سمت آن بر گشتند. در نیایشگاه گشوده شد و تابش نوری زیبا و آرامبخش همه دشت را فرا گرفت و مردی کهن سال در هاله ای نورانی در آستانه معبد ظاهر گشت.

حیوانات آرام گرفتند، گوئی حضور آن مرد کهن سال را حرمت می نهادند. خیام با دیدن این حالت به یارانش گفت:

- بیایید! عجله کنید! . . . و همگی به

سرعت به سمت نیایشگاه به راه افتادند. در آستانه نیایشگاه، مرد کهن سالی در سکوت مجسم به انتظار مهمانان نا خوانده بود.

عزت الملوک با نزدیک شدن به نیایشگاه و دیدن سیمای نورانی مرد کهن سال با هیجان و شوق زدگی گفت:

- مرشد! مرشد! نگاه کن! نگاه کن! این مرد زرتشت است. این پیر کهنسال پیغمبر ماست. زرتشت ماست. . . و در حالیکه آستین خیام مات و مبهوت را تکان می داد، مرتب جملات خود را تکرار می کرد تا اینکه خیام به صدا در آمد و گفت:

- عزت بانو! می بینم. می بینم. می

دانم کیست. . . و بعد در حالیکه اشک شادی از دیدگانش جاری بود، به اتفاق دوستانش به مقابل مرد نورانی رسیدند. وقتیکه دیدگان خیام به سیمای پر مهر زرتشت افتاد، نا خودآگاه و فروتنانه در مقابلش زانو زد. ابو علی سینا و حاج رجب و عزت الملوک نیز از او تبعیت کردند.

زرتشت با تبسم دلنشینی به کنارشان آمد. نخست خیام و بعد ابو علی سینا و به دنبال آن دو عزت الملوک را از زمین بر پا داشت و گفت:

- اهورا مزدا ی پاک، خداوند جان و خرد، انسان را به رکوع و سجود تطبیله است. چرا در مقابل مخلوق او سجد می کنید و به خاک می افتید؟ می پندارید این حیوانات با نشستن خود به ما سجده آورده اند؟ آنمهایی بودند که سجده کردن را دلیل کوچکی خود می دانستند و چه بسا حیوانات به سبب «حیوان»

بودن و به خاطر عدم شعور و درک از آنها تقلید می کنند. آنگاه به حاج رجب گفت:

- حساب شما جداست. شما حیوانات بسیاری را کشته اید. بنابراین، اگر هم به سجده باشید، سجده شما از ندامت و خجالت است. به این حیوانات نگاه کنید که چطور از ستم امثال شما به اینجا پناه آورده اند. اینک که این جا هستید از خود بیرسید، چه رضایت خاطری در کشتن حیوانات داشتید؟ آیا کردارتان نیک بود؟ چگونه باور کردید که کار خدا جان بخشیدن و وظیفه شما جان گرفتن است؟ باین حیوانات غضبناک چه می کنید؟ این بع بع ها که می توانند خروش انتقام شوند.

حاج رجب نمی دانست چه کند. آیا از حیوانات مظلوم، ولی خشمناک، عذر خطاهای گذشته را بخواهد؟ به خدا و رسولی متوسل شود که قربانی کردن را از او طلب کرده بودند؟ و یا به خرد پیام آوری که او را نهیب می زند؟ بهر حال، ندامت او قطعی بود. راهی می جست و خود را محاکمه می کرد. در آن پریشان حالی، ندانی از درویش بر آمد:

- راست می گوید! چطور باانهمه پند و اندرزهای پیامبری مثل او که تر از قربانی کردن منع کرده بود، حاضر شدی جاندارانی را برای

منفعت احتمالی خود، یعنی «راه یافتن به بهشت»، قربانی کنی؟! خدا به تو عقل داده بود تا نیک و بد را تمییز دهی و مانند

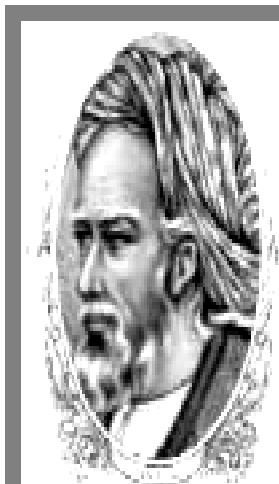
حیوانات، مقلد بی چون و چرا نباشی! چطور نفهمیده بودی که «کشتن حیوانات» آنهم به منظور «تقرب» به ایزد پاک نمی

توانست درست باشد! ایزد یکتا که نمی تواند اینقدر بی رحم و قسی القلب باشد که به عنوان سیاستگری از بندگانش خون بطلبد! کشتن موجودات جاندار به منظور قربانی، از عادات و رسوم مردمان نیمه وحشی است.

اگر این عمل نا پسند به نظر تو لازم بود و اگر پندارت این بود که با قربانی کردن، به خدا نزدیک می شوی، چرا خودت را قربانی نکردی؟ . . . در همین هنگام، خیام که دیگر تاب تحمل درد و رنج دوستش را نداشت، به سخن درآمد و گفت:

- حضرت زرتشت! دوست ما را گناهی نیست! آنچه او کرده بنا به احکام آئینی است که حکایتی بس تلخ و دردناک دارد. او هم مانند بیشتر مردمان سرزمین پاک تو، نا خواسته به این کار نا پسند کشیده شده است، رنج او را بیش از این افزون نکنید! او انسانی پاک و وارسته ای است و اگر خطائی کرده به سبب اعتقادی بوده که زمانه در دل و جان او افکنده بود. مقصر و گناهکار واقعی او نیست، بلکه کسان دیگرند.

زرتشت، با تأثر تلخی گفت: بگذارید او بیرون این نیایشگاه بماند! بگذارید پشیمانی و ندامت در تمام وجودش اثر کند تا بفهمد چه عذابی به مخلوقات خدا



داده است. آنگاه جملگی را به درون نیایشگاه دعوت و سپس پیامبر آریائی، ضمن خوش آمد گویی، گفت: - من نیز چون شما از بابت فرزند خطا کارمان متأثر و متأسفم. او نباید به این جایگاه قدم می گذاشت. هزاران سال پیش ما به روشنی مردم سرزمینمان را از این کردار زشت و اهریمنانه بر حذر داشتیم. آنروزها که انسانها هنوز در آغاز تفکر و اندیشه بودند، ما با زبان ساده به آنها تفهیم کردیم که قربانی کردن، آنهم برای ایزد یکتا، نه تنها شایسته مقام و منزلت او نیست، بلکه در شأن و مقام انسان نیز نمی باشد. برای نزدیکی به ایزد پاک، مرتکب چنین کردار ناپسند و زشت و بی خردانه ای نشوید. نتیجه زحمات و رنج های ما آن شد که حیوانات از قربانی شدن در معابد نجات یابند و مردمان سرزمین ما نخستین کسانی باشند که از این گناه نابخشودنی کناره جویند.

شگفتا! که بعد از گذشت هزاران سال و شکوفائی فکر و پیش رفت علم و معرفت، باز هم به دلایل نا معقول مخلوقات آفریدگار جهان را قربانی می کنند و با این کردار نا بخردانه نیز می پندارند که باعث خشنودی ایزد یکتا و سبب نزدیکی به درگاه او می شوند.

عزت الملوک که لحظه ای از درد و رنج برادرش غافل نبود، طاقت از دست داد و گفت:

- ای زرتشت پاک! برادر من تنها ایرانی نیست که به عمل قربانی کردن دست یازیده است. پیامبر بزرگ ما می دانند که بر ایران و مردم آن چه رفته است. او هم یکی از میلیونها انسانی است که ساده دلانه برای رضای خدایش قربانی کرده است. لایذ زرتشت بزرگ می داند که قربانی کردن، یکی از دهها فرایض دینی است که هر مسلمانی باید انجام دهد. آیا گناه برادر من است که به دستور پیامبرش و به احکام آئینش عمل کرده؟ یا گناه به گردن پیامبر و آئینی است که چنین اعمالی را از پیروان خود طلب کرده اند؟ در این هنگام ابو علی سینا با تأثر، خطاب به زرتشت گفت:

- آئین پاک مزدا، قرنها است که از سرزمین ایران رخت بر بسته و دین اسلام جایگزین آن شده است. آن مردم مزدا پرست و آن آئین پاک و دستورات اهورائی، دچار سرنوشتی دیگر شده اند. درین صورت بر دوست ما ایرادی نیست و سزاوار نمی باشد که او را این چنین خوار شماریم. این مرد در آئین شما نیست. شاید در آن دنیا ذکری هم از شما و آئینتان نشنیده باشد. اگر اوضاع ایران را بعد از هجوم اعراب باز ببینی کنیم، شاید راهی بر بی گناهی امثال دوست ما پیدا شود. آنگاه، شمه ای از اوضاع نابسامان آئین زرتشت در دوران ساسانیان و آنچه از دست آئینداران این کیش برمردمان رفته بود، شرح داد و افزود:

- گناه بر چیده شدن آئین مزدیسنا و پراکنده شدن پیروان آن به گردن آنهایی است که با اعمال و رفتار ناپسند خود باعث به بیراهه کشیدن این آئین شدند. موبدان زرتشتی برای حفظ منافع مادی و دنیوی خود،

ادامه در صفحه (۱۵)

کوچکی نبود.

مردم قیصرها را خدا می دانستند. چرا که مردم از هر گونه قدرت سیاسی محروم شده بودند و قیصرها تمام قدرت را در اختیار داشتند که خود آنها را تبدیل به ابرمردمائی می کرد. و حتی پیش از آن که کیش انسان شدن خدا به میان آید خدا شدن انسان چیزی بود پذیرفته شده و با این همه خدایشان انسان ار انسان شدن خدا آشکارا سخت تر از آب در آمد. یونانی ها نیز قرن ها پیش مستبدان خود را یا خدا می دانستند و یا پسران خدایان. اما آنها فیلسوفان خود را نیز خدایان و یا پسران خداها می دانستند، و این دیدگاه از آن جا به رم سرایت کرد. خدا شدن منحصر به امپراتورها نماند و شامل خویشاوندان و نزدیکان آنها هم شد و همه این ها صریحاً خود را برتر از بقیه انسان ها می دانستند.

آگوستوس قیصر زمانی گفته بود: "همان طور که آنهایی که گوسفند چرانی و گاوچرانی می کنند نه گوسفندند و نه گاو بلکه سرشتی عالی تر دارند، آنهایی هم که رهبری مردم را بر عهده دارند، انسان هائی مثل بقیه آدم ها نیستند بلکه خدایان هستند."

در واقع این سرشت گوسفندی آدم هاست که الوهیت رهبرانشان را رقم می زند. این سرشت گوسفندی در دوران امپراتوری به نحوی غیر عادی رشدی کامل یافت. طبیعتاً این پرستش خداگونه، نوکر

ادامه در صفحه (۱۵)

آزاد قرار داشت وحشیان دروازه های امپراتوری را، که رقابت ژنرال ها آن را تکه و پاره کرده بود، چنان می کوبیدند که صدای آن روز به روز بلند تر و بلند تر میشد. و سیه روزی توده ها دم افزون بود و جمعیت زدانی رو به گسترش. جامعه رم اضمحلال خود را به چشم میدید اما نسلی بود فاسد تر، از نظر جسمی و روحی بیمار تر و ترسو تر از آن که برای رهائی خود از این وضعیت غیر قابل تحمل دست به کوششی جدی بزند. ایمان به خود را از دست داده بود و تنها تکیه گاهی که او را از سرخوردگی و یأس کامل ننگه می داشت امید به برخورداری شدن از کمک از طرف نیروئی برتر، از طرف یک نجات دهنده بود.

نخست شخص قیصر نجات دهنده پنداشته می شد. در زمان آگوستوس این پیشگوئی دهن به دهن می گشت که بزودی نجات دهنده ای خواهد آمد. مردم آگوستوس قیصر را امیر صلح می دانستند، که امپراتوری را که جنگ های داخلی آن را تکه پاره کرده بود به دوران تازه ای از شکوه و رفاه و رونق رهنمون خواهد شد و "صلح بر زمین برآید آدم های خیر خواه فرا خواهد رسید."

اما قیصرها، به رغم اعتماد مردم به قدرت های ملکوتی شان نه صلحی پایدار و نه بهبودی در زمینه اخلاقی و اقتصادی به همراه آوردند. و این چیز

فیلسوف خانگی خود را که به نیازهای اخلاقی قدرتمندان پاسخ می گفت. آنها قربانیان اراده خوگامانه امپراتور را به سوی مرگ همراهی و آخرین کلمات شادی بخش را در گوششان زمزمه می کردند.

به این ترتیب حتی پیش از پیدایش مسیحیت شاهد پدیدار شدن پدر اعتراف شنو در صحنه و وارد شدن عنصر تاریخی جدیدی، یعنی دین سالاری، در کشورهای اروپائی هستیم. نه به علت آموزش های یک فرد بلکه به موهبت شرایط نوین. البته خیلی پیش از این در میان رومی ها و یونانی ها آخوندهائی وجود داشته اند اما در دولت و در امور کشورداری اهمیتی نداشته اند.

تنها در دوران امپراتوری بود که در کشورهای اروپائی شرایط لازم برای آمدن دین سالاری، آن گونه که در دوران های بسیار کهن باستانی در سرزمین های شرقی می شناسیم، پدید آمد. اکنون در غرب پیش شرط های لازم برای پیدایش رسته ای روحانی، رسته آخوند ها، به عنوان حاکمان بر انسان ها، که ویژگی شان فقر و مقدس نمائی است و از آن هنگام تا کنون کینه و نفرت بشریت را بر انگیزخته اند، پدید آمد.

اما موعظه گر اخلاقی و پدر اعتراف شنو برای این نسل ناپایدار کافی نبود. کشور در وضعیت سقوطی

بنیادهای مسیحیت ادامه از صفحه (۱۲)

محدود کرد رواقیان و موعظه گران دیگر هم، که ثروت و لذات دنیوی را طرد و نفی می کردند ولی خودشان از هیچ گونه غارت گری درنده خویانه ای رو گردان نبودند و در ثروت و مکنت غلت می زدند، از همین قماش بودند.

اکنون برای هر طبقه ای موعظه گران اخلاقی بخصوصی وجود داشتند که بر عهده گرفته بودند تا بر مبنای الگوی شخصیت متعالی خودشان انسان ها را به مرتبه کمال اخلاقی و بالاتری ارتقاء بخشند. فیلسوفان مکتب کلی خود را وقف پروتلیاریا کرده بودند. این فیلسوفان پیروان دیورژن بدنام بودند. آنها در خیابان ها موعظه می کردند، از راه گدائی زندگی خود را می گذرانند، و خوشبختی را در چرک و کثافت می دیدند. و آزاد بودن را در میرا بودن از نیاز می دانستند که آنها را از کار کردن رهائی می بخشید، چرا که کار کردن را گناهی فاجعه آمیز می دانستند و از آن نفرت داشتند. مسیح و حواریونش نیز به عنوان گدایان موعظه گر خیابانی معرفی شده اند. هیچ کدام از انجیل ها در باره کار چیزی نمی گویند و به رغم اختلاف های بسیارشان در این باره متفقند.

اشراف فیلسوفان خانگی خاص خود را داشتند که عمدتاً رواقی بودند. امپراتور فیلسوف رواقی خاص خود را داشت و بقیه صاحب مقامات قصرنشین نیز

پنداشت. بنا به همان منطق قربانی کردن حیوانات هم درست نبود. حتی اگر هم کسانی به هر نام و عنوانی چنین عملی را جایز شمرده و جزو مراسم و آداب و شعائر دینی خود قرار داده باشند. برادر شما باید از این آئین نیز کناره می گرفت و یا از احکام و دستورات نادرست آن سر پیچی می کرد، چنانکه بسیاری از مردم چنین کرده اند که نمونه و شاهد زنده آن، همین حکیم عمر خیام و خود شما هستید که در اینجا حضور دارید.

ابو علی سینا پرسید: سرفراز! فرمودید؛ این جانی که ما در آن هستیم، بهشت نیست؟ پس اینجا کجاست؟! زرتشت، با نگاهی خیره به چشمان ابو علی سینا، گفت: - بهشتی که شما باور دارید، جانی است که غلمان و حوران از سر و کول شما بالا می روند. شراب و عسل و شیر های روان در جویبار هایش، کامتان را شیرین می سازد و جواهرات و قصرهای پر شکوهش عطش هوس های بی پایانتان را سیراب می کند. بهشتی که به شما وعده داده شده جانی نیست که شما در آنجا به فکر کردن بیافزید و به دنبال مجهولات بروید و در جستجوی یافتن حقیقت باشید. بهشت شما در آخر خط قرار دارد. آنجا باید بمانید و از نعمت های بی حد و حصر آن لذت ببرید و عقده های ناداری و محرومیت های زندگی را با فراوانی های آن تلافی کنید.

در بهشت شما، اندیشیدن و به دنبال حقیقت رفتن، منظور نشده است. همانطور که در زندگی نیز شما راز تکبر و تحقیق منع کرده اند و کسانی را که به دنبال «چون و چرا» بودند، منافق و بی ایمان و کافر نام نهاده و به آتش جهنم حواله کرده اند.

مگر نشنیده اید که آدم «ابوالبشر»، خواست بدانند! گوشش را گرفتند و از بهشت بیرونش کردند؟! و قتی که به پدرتان با همه عزت و احترامی که برایش قائل بودند و او را شاهکار خلقت می نامیدند، این اجازه را ندادند، چطور شما جرأت کرده اید به جستجوی حقایق بیفتید؟! نمی ترسید که شما را هم از بهشت بیرون بیاندازند و به التماس و توبه کردنهایتان مثل پدرتان «آدم» التقاتلی نکنند؟! .

خیام با هیجان پرسید: بزرگوار! بنا بر این، شما در این بهشت چه می کنید؟! مگر نه اینکه اینجا بهشت اسلام است؟! .

- من که در بهشت شما و جنت اسلام نیستم! من در بهشت افکار و اندیشه های شما تجسم پیدا کرده ام. شما مرا به بهشت اسلام آورده اید و به گفتگو و به سؤال و جواب کشیده اید. مرا با بهشت شما چه کار است. . . در این هنگام، آتشی که در آتشدان به آرامی می سوخت، به سرکشی افتاد و همه نیاشگاه را در خود فرو برد و همانگاه ندانی از عرش اعلی بر آمد: «ای زرتشت پاک! اسرار را باید در دل نگهداشت و فاش نکرد!»

لحظاتی بعد نه از نیاشگاه اثری بود، نه از زرتشت پاک خبری. سیاحتگران نیز خسته و نا توان، هر یک در گوشه ای بر زمین افتاده بودند.

■ ■ ■

انسان مختار است، بنابراین باید سعی کند به مرحله ای از معرفت برسد که بداند، چه بکند و چه نکند. بر خلاف باور انسان، ایزد دانا هیچ گونه دخالتی در زندگی او ندارد و اهریمن نیز نقشی در زندگی انسان بازی نمی کند. بقول حکیمی:

مانیم که اصل شادی و کان غمیم

سرمایه دادیم و نهاد ستمیم

پستیم و بلندیم و کمالمیم و کمیم

آئینه زنگ خورده و جام جمیم

عزت الملوک که درین بحثها جای برادرش را خالی می دید، طاقت از دست داد و بر خاست و گفت:

- دیدار و گفتگو با پیامبر آریائی، اگر چه شرف و افتخار محسوب می شود، ولی من بیش از این قادر به لذت بردن از محضر ایشان نیستم. و قتی که برادرم به دلیل مؤمن بودن به آئینش از حضور در این مجلس محروم می شود، من نیز باید به دنبال او بروم. این بگفت و به راه افتاد و هر سه این مردان نام آور را به شگفتی انداخت. هنوز این زن مغرور قدمی چند بر نداشته بود که زرتشت ندا داد:

- ای بانو! قدری تأمل کن، بگذار تا سخنانم را به پایان برسانم تا شما که دوستدار حقیقت هستید، بدانید که چرا ما را به کسانیکه آزارشان به مخلوقات خدا رسیده، مهری نیست و نمی توانیم با آنان مدارا کنیم و از گناهشان بگذریم. . .

عزت الملوک با شنیدن سخنان زرتشت، از رفتن باز ماند و زردشت چنین ادامه داد:

- آنانیکه به هر دلیل و بهانه ای از آئین درستی و راستی و پاکی دست برداشته و به مذاهب دیگر سر نهاده اند، پاداشی بنا به باور خود از خدای آئینشان خواهند داشت. چنین انسانهایی چرا باید برخلاف دستوراتی که به آنان داده شده به جستجو بیفتند و به حیطة آئین هائی که بدان باور نمی دارند، پا بگذارند؟ شما که به این مقام آمده اید، اینجا بهشتی نیست که در آئین شما از آن گفتگو شده است! اینجا بهشتی نیست که به عنوان پاداش کردار و پندارتان به شما وعده داده اند! اینجا، فردوس است. جایی که سرای پاکان و درستکاران و نیک اندیشان است. بداندیشان و بد گویان و بدکاران را مکان و مقامی در این سرا نیست. در آئین پاکان، گناه و گناهکاران را مرتبت های بسیاری است. یکی از بدترین و پست ترین این مراتب، همانا بی حرمتی بجان موجودات جاندار ایزد یکتاست. گناهی که به هیچ دلیل و بهانه ای از آن درگذشتن جایز نیست.

«گشتن» بخصوص کشتن بنام ایزد پاک، خلاف اراده پروردگار عالم است. تعمقی در این فلسفه، حقانیت مرا در بیرون نگاهداشتن برادر شما روشن می کند. زیرا من نمی توانم به کسی که خلاف اراده پروردگارم، آفریده های او را بسلاخی کشیده است، رأفت و ترحم کنم. روزگاری انسانها فرزندانشان را قربانی می کردند. آنها نیز پیرو آئینی بودند. چرا برادر شما خود و فرزندان را قربانی نمی کرد؟! لابد، برای اینکه آن عمل را صحیح نمی شمرد و آئینی را که چنین حکمی تجویز می کرد، برحق نمی

آئین های دیگر چندان تفاوتی نداشت. حتی وقتی که ایرانیان وعده های اسلام را دروغین یافتند و به دنبال تکیه گاهی می گشتند، حاضر به بازگشت به زرتشتیگری نشدند. آنها به هر آئینی رفتند، ولی نخواستند دوباره گرفتار پیچ و تاب شعائر آئین زرتشت و حرص و طمع آئینمداران آن بشوند.

ابو علی سینا در ادامه صحبت های خیام گفت:

- و قتی که مردان خدا پاز محدود وظایف خود بیرون می گذارند و خود را آلوده حکومت و حکومتداری مینمایند، آن زمان نه کار دین به پاکی و نه کار حکومت به درستی می انجامد و نهایتاً هم هر دو به مسیر انحراف و اضمحلال می روند. چنانکه در عهد دومان ساسان رخ داد و دیدیم که چه بر سر شاهان و سلطنتشان آمد، چه بر آئین و آئینمداران اهورا مزدا رفت و چه به روزگار مردم ایران رسید. مگر نشنیده اید که می گویند: «بین دولتی دین نیست و دولت دینی دولت نیست».

ابو علی سینا در حالیکه تأثر از سیمایش هویدا بود، افزود:

- من هم مانند زرتشت بزرگ عقیده دارم که انسان در رابطه اش با خدا نیازی به واسطه و احتیاجی به دلال ندارد. اما، به چند دلیل این واسطه ها و دلالان همیشه وجود داشته اند و چنین به نظر می رسد که تا زمانیکه روشنائی علم و معرفت بر کل جامعه حکمفرما نشود، این واسطه ها همچنان وجود خواهند داشت و کنار نهادنشان چندان آسان نخواهد بود. زیرا اکثریت مردم به خاطر جهل و بی سوادی و فقر و خرافی بودن، عادت دارند تا کسانی آنان را در دین و ایمانشان راه ببرند. پندار اینگونه انسانها اینست که خود به تنهایی قادر به پیمودن این راه نیستند. دیگر اینکه شغل و منصب دلالی بین خدا و انسان همیشه دارای مزایا و سود فراوانی است، به نحوی که هر انسان زرنگ و فریبکار و تن پرور را به این شغل تشویق می کند. از این رو، تا زمانیکه این دو بهانه از میان برداشته نشود، همیشه در جوامع بشری قشری به عنوان شریعتمدار خواهند بود.

اما کسانی که قادرند با این پدیده مبارزه کنند و جامعه انسانی را از آسیب آنها نجات دهند، همانا خردمندان هستند. آنها هستند که می توانند با علم و معرفت خود با کسانیکه به نام دین و مذهب سد راه پیش رفت جامعه می شوند، بستیزند و با خرافات و موهوماتی که شریعتمداران، مبلغ و مروج آن هستند، بجنگند و برای استقرار آزادی و آزادگی بکوشند و با افشاگریها و برملا نمودن حقایق و گفتن درستیها و نشان دادن ناراستیها، انسانها را از شر این افراد فریبکار رها سازند.

ابو علی سینا پس از سکوتی کوتاه پرسید:

- ای زردشت پاک! آیا فکر نمی کنید، مشکل اساسی انسان ها به مشیت الهی مربوط است؟ و انسان ها آلت فعلی بیش نیستند؟

زرتشت پاسخ داد: جمع کنیری از مردم، گرفتاری های خود را خواست و اراده اهورا مزدا یا به ترفندهای اهریمنی مربوط می دانند، در حالیکه چنین نیست.

پا از حریم خود بیرون گذاشتند در کار حکومت مداخله کردند تا جائیکه مردم راهم از حکومت و حکومتمداران و هم از آئین و آئینمداران روگردان نمودند. خسروان ساسانی به کژراهه رفتند، پاسداران آئین زرتشت نیز هیزم به آتش کجرویهایی آنها نهادند تا دود آن به چشم مردم و آتش آن به جسم و جان دودمان ساسان و نکبت آن به حریم آئین مزدا افتاد.

پژوهشگران و تاریخ نگاران جهان، با تأثر و تأسف، سقوط امپراطوری ساسانی به دست اعراب و از میان رفتن آئین زرتشت و رواج دین اسلام را یکی از بزرگترین مصائب جامعه بشری قلمداد کرده و گناه این مصیبت بزرگ را نیز به گردن موبدان آئین زرتشت می گذارند و مسبب واقعی این حادثه اسفبار تاریخ را از بد عملکرد متولیان این آئین می دانند.

مگر از دخالتهای موبدان و مؤید موبدان در حکومت و سلطنت آگاه نیستید؟ شاه آوردن و شاه بردن و شاه کشتن هایشان را نشنیده اید؟ بیراهه رفتن های آئینمداران و به ستوه آمدن پیروان اهورا مزدا را به یاد آوریم که چگونه قبل از یورش اعراب، مانی و مزدک هر یک به شکلی پیکره آئین آن حضرت را به تازیانه بسته بودند. می دانیم که بسیاری از مردم مزدیسنا که به مانی و مزدک گرویده بودند، جان باختند، ولی به آئین پدران خود بر نگشتند. جلای وطن کردند، ولی از آئین نوینی که برگزیده بودند دست بر نداشتند. همه این اثرات سوء در نتیجه اعمال و کردار بی رویه آئینمداران آن حضرت بوده است.

زرتشت با اندوه فراوان به سخنان ابو علی سینا گوش می داد و هر لحظه تازیانه های تلخ کلام این حکیم روشن ضمیر بر آئینمداران زرتشتی، جان و روانش را می آشفته تا عاقبت عتاب آمیز گفت:

- ای مرد فرزانه! تو که به هوشمندی و دانائی شهره جهانی، بگو ببینم چه کسی گفته است که من برای آئینم، آئینمدار تعیین کرده بودم؟ کجا من از موبدان و هیربدان، سخن گفته بودم؟ فریاد من از دست آنهایی که خود را واسطه بین ایزد یکتا و مردم می نامیدند، به آسمان رفته بود. همه کوشش من این بود تا آنها را از دخالت در زندگی روحانی انسانها باز دارم. من رنجها بردم تا توانستم این واسطه ها را کنار بگذارم. حال تو از موبدان و مؤید موبدان سخن می رانی؟ و دم از دخالت آنها در حکومت و سلطنت می زنی؟ و آئین مرا با آئین هائی که من بر ضد آنها بپا خاسته بودم در یک ردیف قرار می دهی؟ آنچه من گفته ام و راهی که من نشان داده ام، همه روشن است و با وجودیکه صدها انسان مصلح و خیر اندیش بعد از من برای هدایت بشر قیام کرده اند هنوز هم دستورات من ساده ترین و مفید ترین رهنمونها برای سعادت انسانهاست. من نیز جز نیکی و نیکبختی بشر هدف و منظوری نداشتم. با سکوت زرتشت، خیام لب به سخن گشود:

- سرفراز! حقیقت همان است که فرمودید! ولی آئین شما نیز با گذشت ایام، آلوده به خرافاتی شده بود که با

صفتی عظیمی را در بر داشت. هیچ حکومتی در این مورد هنوز هم که هنوز است به گرد امپراتوری روم نرسیده است. اما زود باوری در کنار نوکر صفتی نقشی عظیم داشته است.

زود باوری

زودباوری نیز فرزند این شرایط نوین بود. مشاهده دقیق طبیعت همواره برای انسان امری حیاتی بوده است تا مبادا خود را در مورد پدیده های آن بفریبید و به روشنی علل و معلول ها را در یابد. این مبنای هستی اوست و هنگامی که در این مورد غفلت می کند به آسانی نابود می شود.

انسان پدیده های غیر شخصی طبیعت را بر مبنای الگوی اعمال خودش مورد قضاوت قرار می دهد. او در آنها نیز آثار کنش های افرادی را می بیند که از نیروهای ابر انسانی و خداگونه برخوردارند. نخستین نقشان معجزه آفرینی نیست بلکه برانگیختن جریان رویدادهای معمولی مانند وزش باد، امواج دریا، نیروی ویرانگر آذرخش و افکار آدم ها، خواه عاقلانه و خواه احمقانه است. مشهور است که خدایان آنهایی را که می خواهند نابود کنند کور می کنند. در مذهب ساده دلانه طبیعی عملی کردن چنین فرایندهائی کار خدایان دانسته می شود.

جاذبه این مذهب در طبیعی بودن آن، در مشاهده

علاقه به مطالعه طبیعت تضعیف می شود جای خود را به علائق اخلاقی می دهد.

در عین حال زندگی در شهرهای بزرگ ساکنانش را از تماس با طبیعت و امکان و نیاز به مشاهده و درک آن محروم می کند. دریافت این که چه چیزی طبیعی و امکان پذیر است برای آنها ضعیف تر می شود. آنها ملاک خود را در مورد پوچ بودن امر غیر ممکن، غیر طبیعی و ماوراء طبیعی از دست می دهند.

فرد هرچه خود را بیچاره تر و فلک زده تر احساس کند سرسختانه تر خواهد کوشید که در شخصیتی که در فراسوی امور عادی قرار دارد پشتیبان دست و پا کند؛ هر چه اوضاع و احوال مایوس کننده تر و نیاز به معجزه ها بیشتر باشد او تمایل بیشتری خواهد داشت که معجزه ها را به حساب آن شخصیت، که او را نجات دهنده خود می داند بگذارد؛ در واقع او همچون محکی که اصلیل بودن آن شخصیت را ثابت می کند درخواست معجزه خواهد کرد.

در این مورد وجوهی مشترک با اسطوره های الهی کهن به سادگی یافته خواهند شد. و مایه هائی از آن ها مشتاقانه در درون اسطوره های جدید حفظ خواهند شد. اما اسطوره های جدید خصلتی کاملاً متفاوت دارند. توانائی هائی ابر انسانی برای این به خدایان کهن نسبت داده می شدند که به نحوی

تزیینانه چیزها و آدم هاست.

این مشاهده تزیینانه در فلسفه طبیعی و در علل رویدادها با پیدایش شهرها دقت و پیچیدگی هر چه بیشتری یافت. مشاهده گر شهر نشین اکنون توانائی آن را یافت

که در طبیعت رویدادهائی غیرشخصی بیابد، که چنان ساده و در

منظم بودند که ضروری

بودن آنها را تشخیص داد و در یافت که در فراسوی قلمرو هوا

و هوسی قرار دارند که با مفهوم خدایان شخصی

تئیده است. بالاتر از همه بود که مفهوم نظم و

آورد. علوم طبیعی با استاره شناسی آغاز شده است. سپس این

مفاهیم به همه طبیعت بسط داده می شوند: انسان ها شروع می کنند که در همه جا روابط ضروری و منظم را جستجو کنند. تجربه ای که به گونه ای منظم تکرار می شود مبنای این فعالیت است. این تصویر هنگامی که به دلالتی که ذکرش رفت،

علاقتمندان به خرید آثار: هوشنگ معین زاده

«خیام و آن دروغ دلاویز»
«کمدی خدایان»
«آنسوی سراب»
«آیا خدا مرده است؟»

«بشارت خدا به زادگاهش باز میگردد»
می توانند آنها را از آدرس زیر مستقیماً از خود نویسنده درخواست کنند.
بهای هر یک از کتابها با هزینه پستی 30 دلار امریکایی و مجموع پنج جلد آنها 150 دلار است.

Houshang Moinzadeh
B. p. 31
92403 Courbevoie Cedex
- France
Moinzadeh@gmail.com

بنیادهای مسیحیت ادامه از صفحه (۱۵)

بسیار درست و بسیار دقیق رویدادهای واقعی مشاهده شده ای را تبیین کنند. اکنون توانایی هائی ابرانسانی به آدمها نسبت داده می شدند، به این منظور که کارهائی را انجام دهند که تا کنون هیچ کس ندیده است و کاملاً غیر ممکن هستند. برای تخیلی بسیار قوی همیشه، چه آن موقع و چه اکنون، و حتی در دوران های اولیه، امکان دارد که از درون اسطوره های کهن خدایان رویدادی معجزه آسا را سرهم بندی کند؛ اما سرچشمه آن اسطوره ها چنین چیزی نبوده اند. باری، برای اسطوره های جدید، معجزه ها نقطه آغاز و سرچشمه اند.

یکی از نقاط تلاقی اسطوره های کهن و نوین زاده شدن قهرمان از تخمه خدایان است. به همین ترتیب در اسطوره های جدید نجات دهنده جهان از مادری فنا پذیر و از پدری از تخمه خدایان است در آن دوران عشق میان بانوان رومی و خدایان نه تنها امکان پذیر بلکه امری دلنشین نیز تلقی می شد. یوسفوس به تفصیل روایتی در باره یک ماجرای جنسی را نقل می کند که در آن یکی از سرداران رومی که عاشق بانویی شوهر دار است برای کام جویی از آن بانو به رئیس معبدی رشوه می دهد و در تاریکی شب وانمود می کند که یکی از خدایان است و با این ترفند به وصال آن بانو می رسد.

این ماجرا در کتاب یوسفوس درست پیش از حکایت مسیح، معجزه هایش و مادر باکره اش ذکر شده است. به نظر مفسران مسیحی، یوسفوس یهودی شوررانه خواسته است این ماجرا را به جریان مسیح معجزه گر و مادر باکره اش ربط دهد تا به کنایه دروغ بودن باکره گی او و معجزه های مسیح را مورد تاکید قرار دهد. اما می دانیم که یوسفوس کسی به اسم مسیح را نمی شناخته است و بخش های مربوط به مسیح بعدها توسط مسیحیان به کتاب او الحاق شده است. خود همین مطلب حماقت آن مسیحی متقلب را به اثبات می رساند که داستان مسیح، پسر خدا، را درست پس از ماجرای تجاوز سردار رومی، درنقاب یکی از خدایان، به بانوی رومی در کتاب یوسفوس جا داده است.

پسر خدا بودن برای یک نجات دهنده، خواه فیصلر می بود و خواه موعظه گر خیابانی، رسم روز بود. معجزه کردن هم همین گونه بود و در هر دو مورد، خواه فیصلر و خواه موعظه گر خیابانی، از یک الگو پیروی می کرد.

بعداً توانائی معجزه کردن از امپراتور کافر به پادشاه مسیحی منتقل می شود و می بینیم که پادشاهان فرانسه درست همان معجزه های مسیح را عملی می کنند: کورها را بینا و چلاق ها را سالم می کنند. اما هر عصری که به معجزه ایمان دارد در مورد نحوه خرداندن نظری خاص خود دارد.

در اواخر قرون وسطی عقیده عمومی بر این بود که باید با شیطان پیمانی بست که با خون امضا شده

باشد؛ تاهر دو طرف بتوانند جزئیات مشابهی را نقل کنند و متهم به اقتباس از هم نشوند.

باری، فقط سزار نبود که مرتکب معجزه می شد تعداد زیادی از معاصرانش هم مرتکب معجزه می شدند. داستان های معجزات آن قدر عادی شده بودند که آخر سر هیچ توجه خاصی را جلب نمی کردند. انجیل نویسان نشان نمی دهند که معجزات و علامات مسیح آن تأثیر شدیدی که ما انتظار داریم، داشته اند. تغذیه معجزه آسای پنج هزار نفر، به عنوان نمونه، حتی در حواریون، نیز، هنوز هم ایمان چندانی پدید نمی آورد. به علاوه، گذشته از خود مسیح حواریون او نیز مرتکب معجزه های فراوانی می شوند. در حقیقت، آدمها به قدری زود باور بودند که مثلاً مسیحیان در مورد معجزه هائی که از ازل و اوباش مدعی انجامش بودند؛ هرگز شک نمی کردند. با نسبت دادن آن ها به قدرت شیاطین و ارواح خبیث خود را به راحتی از شر این معجزات خلاص می کردند.

معجزه ها مثل پشگل ارزان و فراوان بودند: هر بنیانگذار یک فرقه مذهبی یا مکتب فلسفی مرتکب معجزه ای می شد تا توانائی خود را نشان دهد.

با خرابتر شدن وضع اجتماعی زودباوری افزایش گرفت؛ روحیه علمی از میان رفت و جای خود را به موعظه اخلاقی داد. با افزایش یافتن زودباوری تشنگی نسبت به معجزات نیز افزایش یافت. هیجان زدگی نسبت به چیزی آن گاه که به کرات تکرار شود دیگر عمل نمی کند. وسائل قوی تر و قوی تری لازم است تا بتوان تأثیرگذار شد. کم شدن این تأثیر را در هر انجیلی به نسبت جدیدتر بودن آن و لزوم توسل جستن به معجزاتی هر چه محیرالعقول تر به خوبی می توان دید. معجزات در انجیل های قدیمی تر ساده تر هستند.

نیاز به معجزات و زودباوری مدام دامنه ای وسیع تر می یافت تا این که سرانجام در قرن های چهارم و پنجم، که دوران عظیم ترین فساد و تباهی بود، خوارق عادت هائی را به منصفه ظهور می رساندند که معجزات مسیح آن گونه که در انجیل ها روایت شده اند در مقابلشان ناچیز بود.

بی صداقتی

بی صداقتی مکمل ناگزیر زودباوری و تشنگی نسبت به معجزات است.

احضار دروغین ارواح، استفاده از حیوانات تربیت شده، پنهان شدن در مجسمه توخالی خدایان و کرامات و معجزات از زبان خدای مزبور به خود نسبت دادن، و حتی دست زدن به چشم بندی و رمالی اموری متداول بود. گفته می شود که حتی فلوتین (پلوتونیوس)، بزرگترین فیلسوف مکتب نوافلاطونی، دست به چنین شیوه هائی و ازجمله رمالی می زد.

شاگرد برجسته اش فورفیریوس در سرگذشت نامه ای در مورد فلوتین از هیچ گونه دروغ و مبالغه ای خودداری نکرده است.

تاریخ نویسی در دوران باستان نه علم بود و نه شیوه ای انتقادی داشت؛ اهدافی آموزشی را دنبال می کرد. با پوسیدن و رو به تباهی رفتن جامعه کهن، کارکرد نوشته های تاریخی نیز دگرگون شد. مردم دیگر خواهان آموزش سیاسی نبودند زیرا نسبت به سیاست بی تفاوت و حتی منزجر شده بودند. دیگر خواهان نمونه هائی از دلآوری های مردانه و فداکاری در راه میهن نبودند؛ فقط و فقط در پی سرگرمی و وقت گذرانی بودند. تاریخ نویسی از یک سو تبدیل به روایت افتضاحات و از سوی دیگر عرصه خیالپردازی های دور و دراز شده بود.

این روند جدید در ادبیات یونان از زمان اسکندر مقدونی شروع شد. یکی از درباریان اسکندر کتابی نوشت که در آن از هیچ گونه دروغ و غلوی روگردانی نشده است. و از دروغ گویی تا جعل رویدادها تنها یک گام فاصله است.

اما این روش محدود به تاریخ نویسی نماند. دیدیم که در فلسفه علاقه به این جهان از میان رفت و علاقه به جهان دیگر افزایش یافت. اما یک فیلسوف چگونه می تواند دانشجویانش را متقاعد کند که افکارش درباره جهان دیگر خواب و خیال محض نیست؟ واضح است که ساده ترین راه یافتن کسی است که از آن قلمرو بی بازگشت، با روایتی در دست، آمده باشد. حتی افلاطون نیز از چنین حقه ای با پامفیلین معروفش روگردان نیست.

گذشته از این با کاهش علاقه به علوم طبیعی و جایگزین شدن آن با علم اخلاق، روحیه انتقادی که می کوشد تا درستی هر گفته ای را با آزمودن آن به وسیله تجربه عملی و در عمل، از میان رفت؛ با افزایش نایلین بودن افراد نیاز شدیدتری در یافتن پشتیبان در میان اشخاص برجسته داشتند. اکنون برای همگان نه اثبات امر در واقعیت بلکه توسل به مراجع "باصلاحیت" امری تعیین کننده شده بود. اگر آدم بزرگی نبود که بتوان دست بدامن او شد، لازم بود که چنین فردی اختراع شود. مسیح و حواریین او از همین مقوله بودند.

دست کاری و الحاق جمله های دروغ در کتابهای معروف راه دیگری برای دست و پاکردن پشتوانه ای مقتدر بود. برای مسیحیان این کاری بود بسیار آسان. نخستین سازمان دهندگان و آموزگاران جوامع مسیحی از طبقات بسیار پائین و در نتیجه بی سواد بودند و از خود آثاری مکتوب به جا نگذاشته بودند. در ابتدا آموزش های آنها دهن به دهن بود. هرکسی روایتی متفاوت از این آموزش ها داشت. مجادله های گوناگون باعث می شد که هر کسی به میل خود فلان

جمله را که به مذاقش خوش نمی آمد حذف کند و بهمان جمله را وارد متن انجیل ها کند، تا بتواند مجادله ای را به نفع خود فیصله دهد. و با توجه به اختلافات تند و تیزی که از همان آغاز در جوامع مسیحی وجود داشت، این نسخه های متفاوت نه برای ملحوظ داشتن عینیتی تاریخی بلکه برای پیروز شدن در این گونه مجادلات تنظیم می شدند. سناخان بعدی نیز باتوجه به همین گونه اهداف مجادله آمیز و ثابت کردن این که مسیح و حواریونش از عقیده وموضع موردنظر آنها پشتیبانی می کرده اند، از هیچ گونه دست کاری در انجیل ها رو گردان نبودند. ما با این گرایش های مجادله آمیز در هر مرحله از آزمون انجیل ها روبرو می شویم.

باری، مسیحیان به زودی از این گونه اصلاح کردن انجیل ها برای رسیدن به اهداف خود تنها از طریق جعل کردن ودستکاری در متون مقدس شان رضایت نمی دادند. این روش راحت تر از آن بود که در مورد متون دیگر نیز به کار بسته نشود. به زودی نسخ "تنقیح شده"ای از هر نویسنده غیر مسیحی نام آوری در دسترس خوانندگان قرار گرفت. بعدها جعل اسناد نیز به این تقلب ها اضافه شد. مثلاً، سندی جعل شد که ضمن آن کنستانتین، امپراتور روم، حاکمیت مطلق و ابدی بر روم، ایتالیا، و تمام ولایات غرب را به پاپ واگذار می کند.

این جعلیات بی شمار یکی از علل اصلی تاریک ماندن سرچشمه های مسیحیت تا به امروز است.

تصویری که ناچاریم در این جا ترسیم کنیم به هیچ رو دلنشین نیست: فساد و تباهی در هر عرصه ای و در هر زمینه ای - اقتصادی، سیاسی، و در نتیجه علمی و اخلاقی. رومی ها و یونانی های باستان فضیلت را تکامل مردانه گی در بهترین معنای این کلمه میدانستند. فضیلت و هنر بیانگر دلآوری و ایستادگی، و همچنین غرور مردانه، ایثار و از خود گذشته گی، فداکاری و سرسپردگی نسبت به جامعه بود. اما هر چه جامعه بیشتر در بردگی غرق شد، نوکرسفتی بیشتر تبدیل به والاترین فضیلت شد و از درون این نوکرسفتی بود که تمامی آن ردیلت هائی را که نام بردیم سرچشمه گرفتند: کناره گرفتن از جامعه و غرق شدن در خود، بزدلی و فقدان اعتماد به نفس، آرزوی نجات یافتن به وسیله یک امپراتور یا یک خدا و نه به وسیله خود یا طبقه خود؛ کوچک کردن خود در برابر بالادستی ها و تفرعن آخوند مایانه در برابر فرودستان؛ تن آسائی و دلمرده گی و در عین حال شیفته گی نسبت به خوارق عادات و هیجان زدگی؛ مبالغه و از خود بی خود شدگی در کنار تملق و چاپلوسی، دروغگویی و جعل اسناد. این تصویری است که عصر امپراتوری به ما عرصه می دارد و تصویری است که خصوصیات آن در مسیحیت، که خود محصول آن روزگار است، منعکس است.

■ ■ ■

محبوبه نیک نهاد

غدیر به جای حجتیه

دولت و اعلام عضویت محمدی گلبایگانی رئیس دفتر رهبری در هیئت امنای این بنیاد نیز نشانه های دیگری است که حساسیت سیاسی تحركات اخیر خزعلي را بیشتر می کند. در این باره کافی است تنها به این نکته توجه شود که اگر در حال حاضر ریاست فراکسیون اصولگرایان با علی لاریجانی رئیس مجلس است، ریاست فراکسیون غدیر هم با ابوترابی نایب رئیس مجلس است و البته تعداد اعضای این دومی از فراکسیون رسمی اکثریت هم بیشتر است!

بدین ترتیب این سؤال مطرح می شود که هدف از تشکیل این فراکسیون، آن هم با تدارک کم سابقه و تشکیل جلسات پرتعداد با نمایندگان طیف های مختلف مجلس، چیست؟ این سؤال خصوصاً از آن لحاظ پراهمیت می شود که سوابق تشکیلاتی خزعلي و حضور وی در رأس انجمن منحل شده ی حجتیه، نوعی شکاف با دیدگاه مذهبی حاکم بر انقلاب اسلامی و قرانت خاصی از مهدویت را نشان می دهد؛ قرانتی که احمدی نژاد و برخی اعضای دولت او هم سعی در ترویج آن دارند.

از تأسیس این فراکسیون، بیش از آنکه مذهبی باشد، سیاسی است.

لاریجانی نیز تاکنون با حضور در تمام سه جلسه این فراکسیون، حمایت قاطع خود را از تشکیل فراکسیون تحت نفوذ خزعلي در مجلس هشتم ابراز داشته است؛ این در حالی است که احمد جنتی و احمد خاتمی، دبیر و عضو فعلی شورای نگهبان هم در روند فعال کردن جریان تحت نفوذ خزعلي، آشکارا و به طور فعال با وی همراهی می کنند.

خزعلي همچنین با جذب افراد شاخص اصولگرا همچون محمدنبی حبیبی، دبیرکل مؤتلفه (که او را قائم مقام خود در بنیاد غدیر کرده)، ابوترابی، نایب رئیس مجلس و بروجردی، رئیس کمیسیون امنیت ملی، توانسته موقعیت و نفوذ جریان خود را گسترش دهد. جریان وی همچنین حسن بیادی را به عنوان رابط خود در شورای شهر تهران برگزیده و پیش از انتصاب علی کردان به عنوان وزیر کشور نیز، موسی پور معاون این وزارتخانه را به عنوان رابط خود تعیین کرده بودند.

معرفی غلامحسین الهام به عنوان رابط بنیاد غدیر در

افزایش نفوذ خود در مجلس افزود و اولین جلسه این فراکسیون را نیز یگ روز پیش از آغاز رسمی فعالیت مجلس در روز هفتم خرداد ماه سال جاری، با حضور علی لاریجانی و هاشمی سرپرست وقت وزارت کشور تشکیل داد؛ فراکسیونی که معلوم نبود قرار است به این سرعت گسترش یابد.

جالب اینکه ملک محمدی که مدیرعامل بنیاد غدیر و سخنگوی فراکسیون غدیر در مجلس است، دیروز همزمان با معرفی اعضای هیات مدیره این فراکسیون و یگ روز پس از عضویت رئیس دفتر رهبر در این بنیاد، اعلام کرد که اعضای این فراکسیون دو هفته بعد هم با محمود احمدی نژاد دیدار خواهند کرد.

جریانی با نفوذ کم سابقه

هرچند محور فعالیت این فراکسیون، ترویج اندیشه امام علی و بزرگداشت حادثه غدیر اعلام شده، اما خزعلي در زمان اعلام موجودیت این فراکسیون با طرح این شعار که "غدیر یگ روز تاریخی نیست، یگ جریان فکری است" - شعاری که از سوی برخی نمایندگان دیگر از جمله لاریجانی هم تکرار شد - مشخص کرد که هدفش

تحركات سیاسی جدید آیت الله خزعلي

اعضای هیات رئیسه فراکسیونی که تحت عنوان "غدیر" باهدایت ابوالقاسم خزعلي در مجلس هشتم تشکیل شده، چند روز پیش به طور رسمی معرفی شدند. یگ روز قبل از آن هم اعلام شده بود که رئیس دفتر رهبر جمهوری اسلامی به بنیاد غدیر - که خزعلي دبیرکل آن است - پیوسته و عضو هیئت امنای آن شده است. اتفاقاتی که ناظران سیاسی را به بررسی علل تحركات ناگهانی سیاسی آیت الله خزعلي و پشت پرده این تحركات واداشته است.

بنیاد غدیر، که خزعلي دبیرکل آن است، از ابتدای تشکیل مجلس هشتم، تدارک تشکیل فراکسیونی را در این مجلس دید که با 20 نماینده آغاز به کار کرد؛ اما با حمایت های علی لاریجانی و نیز برقراری برخی ارتباط های بیرونی، هم اکنون طبق ادعای مدیرعامل بنیاد غدیر، بیش از 250 نماینده در آن عضویت دارند که در بین آنها نام نمایندگانی از اهل سنت و اقلیت های مذهبی هم به چشم می خورد!

در واقع آیت الله خزعلي پس از آنکه توانست حسن ملک محمدی، مدیرعامل بنیاد غدیر را از حوزه انتخابیه دامغان راهی مجلس هشتم کند، بر تلاش هایش برای

گزارشی از مراسم بیستمین سالگرد کشتار ۷۷ در تورنتو

روز یکشنبه 7 سپتامبر بنا به دعوت "کانون هنر و اندیشه" و "فعالین چریکهای فدائی خلق" در شهر تورنتو برنامه ای بمناسبت بزرگداشت صمد بهرنگی و بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 67 مراسم برگزار شد. این برنامه نسبتاً برخلاف آنچه که هر ساله برگزار میشود متفاوت بود. سالها بود که شاهد بودیم چگونه برنامه های یادمان جانباختگان دهه 60 و تابستان 67 به شکلی کلیشه وار و تکراری و عذارانه اجراء میشود. سخنرانیهای تکراری و بحثهای خشک و خالی از هر نوع نوگرایی و موشکافی، فقدان هر نوع نگرش از زاویه ای جدید و تا بحال دیده نشده، ناتوانی در نشان دادن پیوستگی بین آنچه که در جریان سرکوبهای دهه 60 و اوج جنایتکاری در سال 67 از طرف رژیم جمهوری اسلامی اعمال شد، با آنچه که امروز با توجه به تغییر شرایط و به میدان آمدن نسل جوانی که از جنایات رژیم در آن زمان نسبتاً بیخبر است، باعث شده است که در طول زمان و بتدریج از تعداد شرکت کنندگان در اینگونه برنامه ها کم شود. همینطور به دلیل بحران نظام سرمایه داری در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ و آتش جنگهای مختلف که بخاطر رقابتهای قدرتهای امپریالیستی در گوشه و کنار جهان و در جریان است، و علم شدن جریانات ارتجاعی مذهبی همچون حزب الله و القاعده و... برای سرکوب اعتراضات و مقاومت جوانان و نیروهای مترقی و ضد جنگ و مخصوصاً جلوگیری از رشد هر نوع اندیشه

ترقیخواهانه سکولار و غیر مذهبی و بویژه کمونیستی، باعث شده است که توجه هر چه بیشتر جوانان زیادی را جلب کند و به عرصه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی کشیده شوند که در این میان بخصوص برای جوانان ایرانی موضوع مبارزات نسل انقلاب 57 مطرح است. اما فقدان هر نوع خلاقیت در ارائه برنامه و ناتوانی در برقراری ارتباط با جوانان خود را در شرکت نکردن آنها در برنامه هایی مانند مراسم بزرگداشت جانباختگان دهه 60 و کشتار 67 نشان داد. اما برنامه ای که امسال برگزار شد، چه از نظر تعداد و طیف شرکت کنندگان، چه از نظر محتوا و چه از نظر شکل برگزاری برنامه که بطور عمد بر هنر و هنرمندان متعهد و مسئول تکیه داشت و سعی شده بود که از شکلهای کلیشه ای و خشک و تکراری دوری شود یک نقطه عطف بود. در عین حال همانند هر نقطه عطفی در جریان هر حرکتی، هنوز بقایای اشکال قدیمی و کهنه خودنمایی میکرد. اتکاء این مراسم به بیان و ابزار هنری یکی از مهمترین و برجسته ترین نقاط قوت آن بود. نقش هنر در تأثیر گذاری عمیق و پایدارش بر اذهان چه از نظر برانگیختن حس کنجکاوی و کاوشگرانه برای یافتن علتها نه در سطح بلکه در عمق، و چه از نظر برانگیختن حس مسئولیتی که میتواند هر انسانی را در برابر چنین جنایتی به حرکت و اعتراض وادارد، غیرقابل انکار است و استقبال از این برنامه که بین 350 تا 400 نفر شرکت کننده داشت، خود

اثبات این مطلب است و باید مورد توجه بیش از پیش فعالین قرار بگیرد. همینطور سازماندهی خوب و با نظم و ترتیب، علیرغم بعضی مشکلات مانند اینکه بخاطر استقبال خوبی که شده بود جای نشستن به اندازه شرکت کنندگان نبود، قابل تأمل بود. سخنرانی طولانی سهیلا دهماسی در ابتدای برنامه مخصوصاً اینکه همان صحبتها در ویدئو کلیپ "صمد در قلب ماست" گفته شده بود یکی از نقاط ضعف برنامه بود. علیرغم شبیه ای که در مورد اجرای زنده نمایش "بازجوی خوب" با بازیگری هادی خرسندی و حسین افسحی که نه زنده بلکه به شکل نمایش ویدئویی ارائه شد، اما بعنوان ابتکاری جدید و هنری و بویژه در قالب طنز، شاید بتوان گفت که یکی از عمده دلایلی بود که حاضرین را از پیر و جوان و زن و مرد به محل برگزاری مراسم کشانده بود. حضور و هنرنمایی گیسو شاکری و فریدون فرهی و نوازندگان پیانو از کشور آذربایجان و مضمون آواها و ترانه هایی که این هنرمندان اجراء کردند و همینطور صحبتهای کوتاه اما مفید و بجای حسین افسحی با توجه به اینکه بخوبی توانست بین نقشی که صمد در تربیت یک نسل جوان انقلابی بازی کرد و جایگاه تاریخی که جانبازی زندانیان سیاسی در جریان کشتارهای دهه 60 و قتل عام 67 بر جا گذاشت با آنچه که امروز در حال اتفاق افتادن است را نشان دهد بخصوص چه از نظر صاحب عزا شدن

قاتلین اصلاح طلب شده و چه تحت عنوان جدایی فرهنگ از سیاست، زیر ضرب بردن خط فاصل بین جنایتکاران و خائنین با مبارزین و همه کسانی که حاضر به گردن نهادن به این جنایتکاران اسلامی نشدند با تیرهای زهرآلود جشنواره های تیره گان مبلغ فراموشی و بخشش. در آخر باید گفت در عین اینکه باید از تلاش دوستان و رفقای که این مراسم را سازماندهی و برگزار کردند قدردانی و تشکر کرد و در همان حال باید خاطر نشان کرد که آنها سنگ بنایی را گذاشتند که طبیعتاً سطح انتظارات را بدرستی و بخوبی بالا میبرد. آنان به آن تعهد و مسئولیتی که بر دوش خود احساس کردند و میکنند بدرستی و در جهتی صحیح پاسخ داده اند و در همان حال مطمئناً همان تعهد و مسئولیت نه تنها آنان را بلکه همه فعالین را فرا میخواند که با درگیری از این حرکت صحیح و موفق این روند آغاز شده را تبدیل به یک نرم جا افتاده کنند. نباید دیگر تنها به یک روز و یا یک مناسبت برای برگزاری چنین برنامه هایی اکتفاء کرد و باید دائماً با همکاری با هنرمندان حجم تولید و ساخت آثار هنرمندانی که خود را در برابر مردم و جنبش انقلابی و ترقیخواهانه مسئول میدانند، از نظر کمی و کیفی و فراگیر شدنش یاری رساند.

م. جويا
9 اکتبر 2008

انجمن هنر در تبعید برگزار می کند:

نهمین جشنواره تئاتر و هنرهای نمایشی ایران دو تبعید (گوهر مراد)

(با هدف معرفی هنرمندان مهاجر یا تبعیدی، از ملیتهای مختلف)

از سوم تا بیست و ششم اکتبر در :

Art Studio Théâtre
120bis rue Haxo, 75019 Paris
Métro Télégraphe ou Porte des Lilas (ligne 11)
L'Espace Quartier Latin
37rue de Tournefort 75005 Paris

غدير به جای ادامه از صفحه (۱۶)

از انجمن حجتیه تا بنیاد غدیر

ابوالقاسم خزعلي که از روحانیون شاخص محافظه کار جمهوری اسلامی است و پیش از این عضو ققهایی شورای نگهبان بوده، در محافل سیاسی به عنوان تنها عضو بلندپایه ای که از تشکیلات موسوم به "انجمن حجتیه" باقی مانده، شناخته می شود.

این گروه که حدود نیم قرن پیش با هدف ترویج مذهب و مقابله با بهائیت تشکیل شد، سه سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دنبال انتقاد شدید بنیانگذار جمهوری اسلامی، منحل و آیت الله حلبی رئیس آن نیز تا سال 1376 که درگذشت، از عرصه های اجتماعی مطرود شد.

اما خزعلي که تا پیش از انحلال انجمن حجتیه، همه جا خود را "رابط امام و انجمن" معرفی می کرد، پس از آن مقطع تنها عضو شناخته شده و بلندپایه انجمن حجتیه مذهب بود که در نهادهای جمهوری اسلامی جای پای برای خود باز کرد و برای دو دوره به عضویت شورای نگهبان هم رسید.

وي پس از خروج از این شورا، به عنوان دبیرکل "بنیاد غدیر" که با حمایت آیت الله خامنه ای، رهبر فعلی نظام

تشکیل شده است، به فعالیت های خود ادامه داد. این بنیاد که در سالهای گذشته به فعالیت های محدود اجتماعی و اقتصادی مشغول بود، در سه سال اخیر پس از ریاست جمهوری احمدی نژاد توسعه یافته و حتی سهم قابل توجهی را هم در بودجه رسمی کشور به خود اختصاص داده است.

نفوذ حجتیه در نظام؟

خزعلي علاقه زیادی به گسترش پایگاه های بنیاد غدیر دارد؛ به طوری که طبق گزارش منتشر شده توسط این بنیاد، تاکنون در 15 وزارتخانه، 40 نهاد و 20 کشور دنیا، دفتر بنیاد غدیر راه اندازی شده است. وي افراد زیادی را به عنوان مرتبط و مبلغ بنیاد غدیر جذب کرده و به شیوه سابق انجمن حجتیه، آنها را در چارچوب يك تشکیلات نیمه مخفی سامان داده است.

پیروان خزعلي به مرتبطین این بنیاد عنونی نظیر یاور، حامی و ... می دهند تا حس تشکیلاتی را در آنها تقویت کنند. انجمن حجتیه که در مقطعی از فعالیت خود، به خاطر تضاد با انقلابیون در حال مبارزه با رژیم شاه، از حمایت دستگاه امنیتی ساواک برخوردار بود، هیچ گاه ساختار تشکیلاتی خود را علنی نکرده و همیشه در نگاه ناظران از چهره های مخفی برخوردار بوده است.

شاید به همین علت است که تاکنون با وجود ادعاهای متعددی که از سوی نیروهای جناح خط امام علیه بخش هایی از محافظه کاران مبنی بر گرایش آنها به انجمن حجتیه یا تفکرات حجتیه ای مطرح شده، آنها هرگز نتوانسته اند مصادیقی از این اتهامات ارائه دهند و یا فعالان و رهبران انجمن حجتیه را معرفی کنند.

در چنین وضعیتی، تحركات سياسي- تشکیلاتی فردی همچون خزعلي که نام وي بارها در پرونده های کلان فساد اقتصادی نیز مطرح شده، می تواند در صحنه سیاسی و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، بسیار حساسیت برانگیز باشد.

ابوالقاسم خزعلي تنها کسی است که هرگز تعلق خود به انجمن حجتیه را انکار نکرده است؛ از این رو تشکیل يك فراکسیون گسترده پارلمانی از سوی وي، گسترش شدید فعالیت بنیاد تحت ریاست او، طرح شعار جریان فکری او در این فراکسیون و درخواست رئیس مجلس هشتم برای فعال شدن این فراکسیون در برقراری ارتباط بین کمیسیون های مجلس با حلقه های فکری بیرون از مجلس، در مجموع از دید ناظران سیاسی، نشانه هایی از بروز يك جریان مخفی تلقی شده که می تواند مصداق نفوذ انجمن حجتیه در ساختار نظام اسلامی باشد.

برگرفته از سایت "روز آنلاین"

اگر از روشنگر می آموزید و آنرا در مبارزه با مذهب و خرافات موثر می دانید، با کمک ما می خود آنرا یاری نمایید.



جناب آقای ستوده سلام،

عرض می‌نمایم و امیدوارم که حال شما خوب باشد. من مدت‌ها است که می‌خواهم برای شما بنویسم و از شما و روزنامه شما تشکر نمایم. به نظر من راه شما خیلی درست است ولی به نتیجه نمی‌رسد و دلیل هم دارم. با اینکه اکثر ایرانیان مقیم کانادا که از فشار اسلام و جمهوری اسلامی فرار کرده‌اند وقتی که با آنها روبرو می‌شوی هنوز که هنوز است سنگ اسلام را به سینه می‌زنند و من به جرات می‌توانم بگویم که 90% ایرانیان مقیم این شهر ته قلبشان اسلام است. به هر مغازه ایرانی که می‌روی قرآن بری فروش دارند و آیه‌های قرآن زینت بخش مغازه‌هایشان است و هم چنین گوشت حلال برای فروش آماده دارند و هنوز شما زن‌ها را با حجاب اسلامی می‌بینید. ممکن است که شما بگوئید این اشخاص حقوق بگیر جمهوری اسلامی هستند یا حزب الهی. ولی من اینطور فکر نمی‌کنم وقتی با آنها صحبت می‌کنی می‌گویند اسلام واقعی آن نیست که این آخوندها می‌گویند. داستان کار شما مانند آن مرد دلسوز بود که برای باسواد کردن مردم یک روستا آنها را جمع کرد و روی تخته سیاه نوشت مار و مرد شیادی عکس مار را بر روی تخته کشید و گفت مار این است نه آن، که همه مردم روستا حرف آن مرد شیاد را تایید کردند. پس چگونه توقع دارید که این رژیم پلیس بر سر کار نماند وقتی اپوزیسیون خارج کشور سنگ اسلام را بر سینه می‌زند، وقتی طبقه تحصیل کرده اسلام اسلام می‌کند. پس کاری از دست شما بر نمی‌آید. کار شما آب در هاون کوبیدن است. بگذارید این ملت بی‌شعور در نفهمی و جهالت بسوزد و تا دنیا دنیا است این مردم و این مسلمانان بد بخت در خواب خواهند ماند. ضمناً من از شما می‌خواهم همانطور که تاریخچه دین اسلام را شرح می‌دهید تاریخ و پیدایش دین بهائیت را بری مردم بنویسید که لااقل هم وطنان بهائی ما از خواب بیدار شوند. چون بدبخت‌تر از مسلمانان بهائیان هستند که خود را برای دین و آئین و عبدالبهائیه به کشتن می‌دهند. بهائیان همانند مسلمانان شستشوی مغزی شده‌اند و وقتی این ملت بدبخت این طور طرز فکر دارد چطور از آمریکا و انگلیس توقع نمی‌توان داشت که بر سر ملت نفهم سوار نشوند. با آرزوی موفقیت

م- ت تورتون

پاسخ

با تشکر از نامه شما، من ترجیح میدهم پاسخ به این نامه و نظرات مندرج در آنرا نیز به عهده خوانندگان عزیز بگذارم و نظر خود را بعداً در شماره‌های بعد به نظران می‌رسانم.



با سلام به آقای ستوده و خوانندگان روشنگر

در شماره هجدهم سپتامبر 2008 ماهنامه خوانندگان در نامه‌های ارسالی اظهار نگرانی از سلامتی آقای ستوده کرده و می‌گویند مواظب جانتان باشید تا از طرف جمهوری اسلامی ترور و یا آسیبی به شما نرسد. قابل ذکر است که جمهوری اسلامی تا کنون هیچ مخالف قرانی را ترور نکرده است و فقط مخالفین خود را ترور میکند هر زمانیکه ایشان مستقیماً با جمهوری اسلامی مخالفت کرد جانش

ممکن است در خطر باشد حرکت آقای ستوده در مخالفت با قرآن درست همسو و همجهت با حرکت جمهوری اسلامی با قرآن است با این تفاوت که جمهوری اسلامی ضدیت با قرآن را پنهان میدارد و خود را مدافع آن نشان میدهد ولی آقای ستوده آشکارا به آن اشاره میکند ایشان و جمهوری اسلامی هر دو دشمن قرآن هستند با این اختلاف که دشمنی آقای ستوده لطمه‌چندانی به قرآن نخواهد زد ولی می‌بینیم که ضربه جمهوری اسلامی به قرآن در داخل ایران کار خود را کرده است لطفاً جهت مکاتبه دو جانبه آدرس ایمیل مرا نیز چاپ فرمائید با تشکر

ALLLCANADA@YAHOO.CA

علیرضا مطلبیان
TORONTO

آقای مطلبیان عزیز،

با تشکر از نامه‌تان، من ترجیح می‌دهم وظیفه پاسخ به مطلب شما را به خوانندگان روشنگر بسپارم. امیدوارم که پاسخ آنها بتواند راه‌گشا باشد.

با تشکر مجدد

سیامک ستوده



جناب آقای ستوده.

مقاله جنابعالی را در صفحات 6 و 7 از مجله روشنگر شماره 18 مطالعه نمودم و می‌خواهم نظر خود را در مورد آن بیان نمایم. امیدوارم همانطور که از نام آن مجله بر میآید جنابعالی خود را متعهد به درج آنها در همان ستون بفرمایید تا موجب ایجاد برخورد عقاید و غنای آن مجله گردیم.

بنده یک کپی از مقاله‌ی شما را ضمیمه کرده و از آن بعنوان مرجع استفاده می‌کنم:

شما به نقل از پروفسور گل‌زبیر میفرمایید که "عقاید عرب قبل از اسلام چیزی جز تجربیات انباشته شده نسل‌های گذشته‌شان نبود" و در جای دیگر می‌فرمایید "مشتی خرافات و حرف‌های بی‌پایه و مضحکی که از زمان خود به مراتب عقب‌تر بود چرا که در آیین محمد درستی و نادرستی هر چیز دیگر نه خود انسان و تجربه تاریخی او بلکه خواست خدا بود موجودی که هیچ ربطی به تجربه انسان و دنیای واقعی او نداشت"

بنده می‌خواهم خاطر نشان دهم که دین محمد آنطور که شما فکر می‌کنید حاصل افکار یک شخص نبود. نمی‌خواهم توضیح واضح‌تر دهم جنابعالی اگر نگاه مجملی به قرآن بیندازید رفرنس‌های بیشتر به سرنوشت اقوام گذشته می‌بیند.

بله فرهنگ اعراب جاهلی بر مبنای تجربیات انباشته شده نسل‌های گذشته‌شان بود اما چند نسل؟ تعداد اندکی نسل ولی فرهنگی که محمد (ص) برای آنها به ارغان آورد آنها را (دوباره) به فرهنگ و تجربیات بین‌النهرین (تجربه 4000 ساله قبل از پیدایش اسلام) متصل کرد.

شما از تجربیات چند نسل در یک محیط کوچک با روابط ابتدایی و پر از کشمکش صحبت می‌کنید اما اسلام فرهنگ مراکز بزرگ تمدن را وارد کرد در حالیکه امپراطوری‌های بزرگ (ایران و روم) در خواب بودند.

اختناق حاکم بر ایران جلوی پیدایش هر نوع فکر جدید را می‌گرفت. گواه آن سرنوشت پیامبرانی چون مزدک و مانی بود که چطور حکومت‌های وقت حرکت آنها را در نطفه خفه کردند! طبقه بندی اجتماعی موجب انحطاط جامعه ایران گشته بود. مطالعه بفرمایید که چطور مردم بزرگترین امپراطوری وقت در نهاوند و قادیسه و دیگر شهرها بدون مقاومت تسلیم شدند! رومیان دین مسیح را با عقاید خرافی خود (تثلیث

برگرفته از آیین میترا) مخلوط نموده و چیز جدیدی ساخته بودند که هنوز هم غربیان از آن رنج می‌برند! راستی کسی را پیدا کنید در غرب که بتواند تثلیث را به شما توضیح دهد و یا اینکه کشیشان چرا نباید ازدواج کنند!

شما چطور می‌گویید که خدا ربطی به انسان و دنیای واقعی او ندارد!!!

می‌خواهم توجه شما را به این شعر از مولانا جلال الدین جلب نمایم:

این جهان یک فکرت از عقل کل است

اوست بابای هر آنکه عاقل است

چون کسی با عقل کل کفران فرود

این جهان در پیش چشمش سگ نمود

من که صلح دایماً با این پدر

این جهان چون جنت است اندر نظر.....

محمد هیچ خدای جدید موهومی را ارایه نکرد. این همان پدیده‌ای است که همه به آن اعتقاد دارند: وجود شعور و حساب و کتاب در جهان هستی! هر گروه و شخصی هم نام خاصی بر آن گذاشته! یکی می‌گوید طبیعت دیگری می‌گوید عقل کل دیگری می‌گوید خدا و یا اهورا مزدا یا یهوه و....!

اگر سرگذشت پیامبران را مطالعه بفرمایید خواهید دید که هیچکدام ننشستند راجع به وجود یا عدم وجود خدا بحث نمایند چرا که در تمام جوامع با کمترین مدنیت مفهوم خدا از ابتدایی‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیم بوده است.

امیدوارم ما بیشتر وقت خود را در جهت تلاش عملی برای نهادینه کردن اصول اخلاقی که مورد تقاضای همه ادیان و طرز فکرها می‌باشد در جامعه بالخصوص در کشور عزیزمان ایران نماییم.

ارادتمند - سعید محمدی

آقای سعید محمدی عزیز

با تشکر از ارسال نامه برای ما. باید بگویم که آنچه که شما به عنوان مراجعه قرآن به سرنوشت اقوام گذشته به عنوان نمونه‌ای از اتکاء اسلام به تجربیات نسل‌های گذشته بشری می‌کنید، درست نیست. زیرا داستان‌های قرآن در مورد نابودی قوم لوط و همه اقوامی که به خاطر عدم تبعیت از سخنان خدا به دست او نابود شده‌اند، نه واقعی بلکه محصول خیال پردازی‌های مایخولیایی خاخام‌ها و کشیش‌ها بوده است و هیچ سندیت علمی ندارند. به علاوه، قرآن در جاهای مختلف مفاخرت به اجداد را رد و توجه به خدا را به جای آن توصیه می‌کند. پس چگونه شما ادعا می‌کنید که قرآن متکی به تجربیات نسل‌های گذشته است. اساساً، قرآن که به زعم شما کلام خداست چه نیازی به تجربه بشری دارد؟ همانطور که گفتیم آنچه شما اشاره قرآن به سرنوشت اقوام گذشته می‌کنید و نام آنرا تجربه نسل‌های گذشته می‌دانید، مشتی شاخ و شانه کشیدن‌ها و تهدیدهای سبک مغزانه در قالب داستان‌های خیالیست که برای ایجاد ترور و وحشت در میان مردم به منظور به تبعیت کشاندن آنها می‌باشند. به علاوه، میراث قرآن از فرهنگ و تجربیات 4000 ساله بین‌النهرین، همانطور که من در نوشته خود نشان داده‌ام چیزی جز خرافات گذشته مانند آسمان به مثابه سقف و کوه‌ها به مثابه ستون و اینطور مسائل بی‌پایه که در زمان محمد دیگر کهنه و بسیار عقب افتاده بوده‌اند، نبوده است.

اما در مورد اینکه اسلام "فرهنگ مراکز بزرگ تمدن را وارد کرد" باید بگویم این هیچگونه امتیازی برای اسلام به حساب نمی‌آید. چرا که اولاً دستاوردهای علمی از مراکز دیگر تمدن را نه اسلام بلکه دانشمندان بوده‌اند که با عرق جبین خود وارد قلمرو امپراتوری اسلامی کرده‌اند. به این معنا که این علوم را به مدد زحمت و مشقت خود آموخته و با ترجمه و وارد امپراتوری اسلامی کرده‌اند. اینکه اینها مسلمان بوده‌اند هیچ امتیازی برای اسلام به وجود نمی‌آورد، چون مانند نویسندگان در جمهوری

اسلامی که خواسته یا ناخواسته ناچار به نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز آثار خود هستند، آنها نیز مجبور به مسلمان بودن یا انمود کردن خود بوده‌اند، وگرنه اگر اظهار کفر می‌کردند به قتل رسیده یا مورد تکفیر و مزاحمت قرار می‌گرفته‌اند. به علاوه، این دانشمندان به خاطر توسل‌شان به علوم عقلی که همواره مورد مخالفت مذهب بوده است، دایماً در معرض تکفیر و اذیت بودند که من نمونه‌های آنرا در پاسخ به یکی دیگر از خوانندگان آورده‌ام و از تکرار آن خودداری می‌کنم. در یک کلام باید بگویم که رشد علوم در امپراتوری اسلامی نه تنها به خاطر اسلام نبوده، بلکه علیرغم مخالفت اسلام و زیر تیغ سرکوبگر آن انجام می‌گرفته است. شما بهتر از من می‌دانید که اساساً علمای اسلامی معتقد بودند که تمام رازها و دانش‌ها در قرآن نهفته است و دانشمندان باید از طریق تفسیر آیه‌های قرآن و نه از طرق دیگر به این رازها دست یابند. به علاوه، شمائی که معتقد به خدای عالم و دانا به تمام اسرار هستی می‌باشید، هیچگاه فکر کرده‌اید که چرا این آقای خدای دانا و عالم این اطلاعات را نزد خود نگه داشته و اینقدر ما را به خاطر کشف آنها به زحمت انداخته است؟ جواب مرا می‌دانید، چنین خدائی وجود ندارد. اگر حقیقت امر را بخواهید، اساساً نفس اعتقاد به خدای دانا و توانا نفی علم و دانائی انسانی است.

کسی که به علم خدائی عقیده دارد اگر به اعتقاد خود پایبند باشد نباید و نمی‌تواند به دنبال علم انسانی برود. برای همین اظهارات شما مبنی بر متکی کردن قرآن به تجربه نسل‌های انسانی از نظر دین و تشریح نوعی شرک است و اگر چنین چیزی را در امپراتوری اسلامی می‌گفتید، حتی اگر محمد غزالی هم بودید، ممکن بود که خونتان مباح اعلام گردد.

بنابراین، امپراتوری اسلامی که اساس آن بر پایه اعتقاد به خدا نهاده شده بود چگونه ممکن است جز آنکه با خودش در تضاد باشد، پرورنده علم و دانش باشد. بالعکس، این امپراتوری دانا در حال جنگ و جدال با خردگرایی و علم بود، و علوم تنها در چند صد سال اول و علیرغم تضاد آن با دین و سرکوبگری‌های دین بر علیه آن بود که به همت دانشمندان رشد می‌کرد که این رشد هم سرانجام در اثر پیروزی نهائی مذهب و تشریح بر آن پس از یکی دو قرن به کلی متوقف شد، و برای همین جوامع اسلامی از آن پس به صورت عقب افتاده‌ترین ملل جهان در آمده و تا به امروز به همین صورت باقی می‌مانند. در حالی که در اروپا که این مبارزه در چند قرن بعد به نفع علوم پایان پذیرفت و در جریان انقلابات ضد مذهبی و ضد سلطنتی قرون 18 و 19 مذهب از قدرت به کنار زده شد، علم و خردگرایی انسان به دست بورژوازی که به آن احتیاج داشت، پیروز می‌شود، و به همین دلیل اروپا از کشورهای اسلامی سبقت گرفته به جلو می‌رود. رشد علوم در امپراطوری اسلام زیر تیغ مذهب درست مانند رشد سینما و بسیاری رشته‌های هنری دیگر در ایران کنونیست که زیر تیغ سانسور اسلامی و علیرغم آن و در مبارزه با آن انجام می‌پذیرد.

در مورد مسیحیان نیز باید بگویم که آموزش‌های مسیحیت و یهودیت با دین اسلام در اساس هیچ تفاوتی ندارند و 70 درصد مقررات قرآن با انجیل و تورات یکی است که من در کتاب تاریخ گفته نشده اسلام آنها را شرح داده‌ام. به علاوه، اگر غربیان به قول شما از مسیحیت رنج می‌برند، ایرانیان دارند زیر دست و پای اسلام ضحجه می‌زنند و نابود می‌شوند.

در ضمن شعر مولانا کمکی به بحث ما نمی‌کند، چون خود مولانا یک خدا پرست بوده و قسمت اعظم خرافات اسلامی را باور داشته است. بنابراین، واضح است که چاقو هیچ وقت دسته خودش را نمی‌برد. شما چرا برای اثبات وجود خدا به خدایپرستان مراجعه می‌کنید. مثل اینست که من برای اثبات عدم وجود خدا شما را به کتاب‌های شادروان کسروی، دشنی و



آدرسهای تماس با

روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس های زیر ارسال نمایید. و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایید.

کانادا

TD Canada Trust
Name: Roshangar
Acct. # 03152 004 79065218649
ABA (Rout No.): 026009593
Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس های پستی:

کانادا

CEES
P.O BOX 55338 300 Borough Dr.
Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax : (905 237 66 61)
rowshangar1@yahoo.com

USA

Tel & Fax : (310) 358 99 91

My personal opinion is that what happened in the last 30 years in Iran cannot be assigned to a certain group or ideology or religion. I think, it is time that we accept that we just have been, and to some extent still are, unsocial.

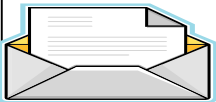
As Mr. Khatami indicated several times, we lack social experience.

I believe Honar baraye Honar is correct, the is no reason that we rush and include direct indication of polytics in the Art, the real art does it in the soft and balanced way just casually, we do not need to get to the point so directly!

I believe our biggest problem is EXTREMISM, it could be in religion, in patritism, in Shahdoosti,.. in anything !
 Regards,
 Saeed-Toronto

حرفهای بی پایه پیامبران را خردمندانه نیافته و نپذیرفته اند، به فرمان خدا هلاک و نابود شده اند. وقتی خدا مخالفین خود را اینطور در بحث هلاک می کند دیگر بحث کردن با نماینده او چه معنی دارد؟

و سرانجام، باید بگویم به نظر من و همانطور که در کتاب تاریخ گفته نشده اسلام نشان داده ام، مذاهب توحیدی نه میشد اخلاقیات انسانی، بلکه منادی زشت ترین اخلاقیات و در واقع اخلاقیات حیوانی بوده اند که نمونه زنده آنرا امروز ما در جمهوری اسلامی شاهد هستیم. شما همین قدر کافی است که به دید اسلام به زن و سکس که کاملاً حیوانی و شهوت طلبانه است نگاه کنید تا منظور مرا از حیوانی بودن اخلاقیات اسلامی متوجه شوید. با تشکر مجدد
 سیامک ستوده



Dear Mr. Sharifian,
 I read your article about Tirgan festival, in which you are asking for a polytical art.



آقای شجاع الدین شفا که همگی خدا پرست بوده و هستند مراجعه دهم. اختلاف مولانا نه با خود اسلام و محمد بلکه با نوع رسمی و آخوندی آن بوده است. برای همین است که همتای انقلابی او منصور حلاج به دست خلافت و اسلام رسمی تکه پاره می شود، ولی مولانا تا آخر عمر در رفاه و راحتی زندگی می کند.

در مورد نکته دیگران باید بگویم که پیامبران به خاطر عقل ستیزی و خوی دیکتاتورمنشانه شان اساساً اهل بحث نبوده اند. اشاره شما به ارجاع قرآن به سرنوشت نسل های گذشته، به درستی، اشاره به سرنوشت عبرت آموز اقوامی می باشد که همانطور که در قرآن و انجیل و تورات آمده است، هر جا که

آیا 'جامعه ایرانی یک جامعه مسلمان است'؟! خرافه پراگنی در ایران استار



بابک یزدی: این مطلب به رسم معمول روزنامه نگاری به ایران استار فرستاده شد ولی گویا به دلیل منافعی که این نشریه در آگهی گرفتن از بنی طب که طرفدار و مبلغ رسمی خمینی هم هست دریافت می کند از چاپ آن خود داری کرد.

babakyazdi@yahoo.com

www.babakyazdi.com

نشریات رسمی شهر را ورق می زدم تا نوبت به ایران استار رسید. به صفحه ی ۹۱ شماره این هفته، شماره ۷۲۲ آن که رسیدم تیزی را مشاهده کردم به نام "سپید و سیاه" از سید حسن بنی طب. هنوز چند خطی را نخوانده بودم که به یاد دوران کودکی و ملاحی امل و خرافاتی و خرسواری افتادم که در دهات سر مردم را کیسه می کردند و خرافه پراگنی می کردند. مردم را از خر دجال و روز جزا و آتش جهنم می ترسانند! ادامه دادم. دوباره فکر کردم که دارم کشکول منتظری و یا رساله علمیه ای را می خوانم که در مورد آداب نجاسات و دفع مدفوع و اینکه با کدام پا و چگونه مقلدینشان را به توالی می فرستند توضیح می دهد و یا اینکه هنگام زلزله اگر از بالا به روی عمه و یا خاله بیچاره خود افتادی...! با خود گفتم خوب هنوز هم هستند کسانی که در قرن بیست و یک و در آمریکای شمالی به این خزعبلات باور دارند. به این قسمت نشریه بیش از صفحه دیگر آن که جوکهای ملا را درج کرده بود خندیدیم. اما همانطور که مطلب را ادامه می دادم کم کم از حالت جوک و طنز و خنده در آمدم و یکه خورده بر خود لرزیدم. "جامعه ایرانی یک جامعه مسلمان است"، و یا "اسلام دینی است که می خواهد افراد را از سیاهی خارج و به سپیدی رهنمون سازد". دیدم درست با واژه هایی مواجه هستم که جنایتکاران حاکم بر ایران سه دهه با همین واژه ها بهترین و شریف ترین انسانهای آن دیار را به خاورنما و گورهای جمعی سپردند. شلاق و زندان و سنگسار و شکنجه و اعدام کردند. به یاد قتل عامهای دهه ی ۶۰ شمسی افتادم که با یکی دو سنوآل به ظاهر ساده مثل "مسلمانان؟"، "نماز می خوانی؟"، "به خدا باور داری" و غیره حمام خون راه انداختند و دهها هزار نفر از شریف ترین فرزندان این جامعه را در زندانهای مختلف این کشور، از دم تیغ گذراندند. انسانهایی که زندگی بهتری می خواستند؛ می خواستند که حرف دلشان را بزنند. یکبار به دنیا آمده بودند و دلشان می خواست که بگویند این رژیم را نمی خواهند، رژیمی که یادآور هزار و چهارصد سال پیش و عصر جاهلیت است را نمی خواهند. آری فقط در دو سال ۶۰ و ۶۷ و سالهای بین این دو شماره، دهها هزار جوان را کشتند و دهها هزار پدر و مادر و خانواده را برای همیشه داغدار کردند. نوشته بنی طب من را یاد چنین سالهای سیاهی انداخت.

جنایتکاران حاکم بر ایران به همین بهانه که ایران یک کشور اسلامی است هزاران نفر از مردم آن دیار را به نام کافرو منافق و ملحد و بی دین و بهائی و یهودی و مسیحی به مسلخ برده اند. زندان و شکنجه و اعدام کرده اند و میلیونها نفر، از جمله هزاران خواننده خزعبلات بنی طب را، آواره کرده اند. حالا همین انسانهای شریف و آواره این دیار که بیشتر آنها عطا اسلام را به لقایب بخشیده اند و می خواهند آزاد و رها باشند و یک زندگی انسانی و شرافتمندانه ای را در این گوشه ی جهان دور از چشم مرتجعین اسلامی به راحتی بگذرانند باید با مبلغین و مروجین همان خرافات روبرو شوند. هنوز افشاگریهای سران ریز و درشت رژیم از همدیگر خاموش نشده است که با دزدیهای میلیونی و میلیارد دلاری از سفره ی خالی مردم خان یغما به راه انداخته اند که حسن بنی طب می فرماید "اندرون از طعام خالی دار - تا در آن نور معرفت بینی!" یعنی هر چه شما را چاپیده اند و می چاپند شما باز هم گرسنگی بکش و شکر گذار باش!

بنی طب مثل اینکه متوجه شده است که "سیاه و سفید" در حال تابو شکستن است و به همین دلیل تیراژ آن هم بالا رفته و ایشان از همین امر ناراحت شده و فتوا صادر می کند که "مجله های رنگارنگ با تیراژ بالا دارند عکسهای غیر اخلاقی چاپ می کنند." آمار فحشا و اعتیاد در ایران زیر سیطره اسلام در جهان رتبه اول را دارد و باز شما دم از اخلاقیات می زنید. محمد پیغمبر شما در سن ۵۰ سالگی به دختر ۹ ساله تجاوز می کند و آمار زنها محمد را خودتان بهتر دارید و باز هم بیشرمانه دم از اخلاقیات می زنید!

ایشان در جایی دیگر می گوید "در این شهر نشریه ای هم وجود دارد که هر از چند گاه به قول خودش روشنگری می کند (منظورش ماهنامه روشنگر است که گویا خوب به حال زده است) و مرتب به خدا و پیغمبر و مقدسات توهین می نماید." خمینی روزی فتوای قتل سلمان رشدی را داد و اوج توحش و بربریت خود و مذهبش را نشان داد؛ و حالا حسن بنی طب، محضرداری در قلب تورنتو، همان خزعبلات را دارد تکرار می کند. بیچاره گالیله کجاست که از ترس این مرتجعین در قبر هم پنهان شود.

انقلاب کبیر فرانسه حق شهروندی و آزادی بیان را بیش از ۲۰۰ سال پیش به مردم اعلام کرد و هنوز در قرن بیست و یکم هستند مرتجعینی و آنهم در کانادا که آزادی بیان را تهدید میکنند.

دیر نیست که کلیت نظام اسلامی با تمام سران مرتجع آن با انقلاب مردم به گورستان تاریخ سپرده شود و آنگاه همه ی جنایتکاران آن نیز در دادگاههای مردمی و علنی در پیشگاه مردم محاکمه خواهند شد و آن زمان انقلاب مردم این خس و خاشاک و این نوع تفکر را نیز با خود جارو خواهد کرد و آن را برای همیشه به جای واقعی خود خواهد سپرد. به زبانه دان تاریخ و در آرشینو جنایتکارترین جانپان قرن ۲۰ و ۲۱. دور نیست روزی که آزادی و برابری و رهایی و شادی و خوشی را بر ویرانه های ارتجاع مذهبی جشن میگیریم. ■

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

PAID	Country	Income & Support
£ 15	برلین	خانم افغانی
\$ 20	تورنتو	کامیار
\$ 20	تورنتو	وداد
\$ 20	تورنتو	سیامک
\$160	مونتریا	دوستان روشنگر از وست آیلند مونتریا
—	—	پندار
\$150	تورنتو	آقای سپهری
\$250	تورنتو	آقای رستم
\$300	تورنتو	آقای شیراوند
\$ 50	تورنتو	

جمع ۹۹۰ دلار

کل مخارج این ماه:

کل مخارج این ماه 1025 دلار (998 دلار چاپ، 15 صندوق پستی و 12 حساب بانکی cvc) بوده که 35 دلار بیشتر از 990 دلار درآمد بوده. علاوه، از بابت دریافتی آگهی ها و کمکهای ویژه ترمیم بدهی روزنامه، کلا بدهی ما در این ماه از 1825 به 1400 دلار کاهش یافته است. امیدواریم که روشنگر را برای ترمیم بدهی هایش بیش از این یاری نمایید.

ICS Insurance Claim Services ICS



All Boveiree علی بویری
Claims Representative

Andrew Suboch
Barrister-at-Law

Daniel Holland
Barrister & Solicitor

If you have been involved in :

- Motor Vehicle Accidents
- Slip and Fall Injuries
- Long Term / Income Disability Claims
- Personal Injuries and Dog Bites

Call us to know your rights

Free Initial Consultation
Hospital or Home Visits

اگر در تصادف یا حادثه‌ای صدمه جسمی، روحی یا مالی دیده اید،
یا ما مشورت کنید تا حقوق خود را بدانید

Tel : 416-383-1972
Cel : 416-898-6562
Fax : 416-383-1973
E-mail: aliboveiree@sympatico.ca

1262 Don Mills Road, Suite 68, Toronto, ON M3B 2W7
(Between Lawrence & Yorkmills)

طراحی و ساخت گابیت آشپزخانه



&

CLOSET ORGANIZER

Tel: 416-705-2404

**LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental**



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس

بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004
(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment **ONLY**)